

سیرک آترناتیو سازی ها "درسهای آن"

بیانیه حزب حکمتیست: اپوزیسیون بورژوازی پرور غرب ایران، راست و چپ، سنتا و در دوره های مختلف افق و امید خود را یا به تقابل غرب با جمهوری اسلامی یا تقابل جناحهای مختلف ارتجاع حاکم در ایران گره زده است:

- در دوران ریاست جمهوری رفسنجانی، امید این اپوزیسیون به موازات غرب، به تلالهای این آخوند "میانه رو" و "سردار سازندگی" برای نجات سرمایه، گره زده شد.

- در دوران خاتمی این طیف، از ناسیونالیسم ایرانی تا ناسیونالیست های قومی، زیر چتر قهرمانی های فرمانده اصلاحات پناه گرفتند، و همگی "دوخردادی" شدند.

- با پانیزی شدن فصل "اصلاحات"، این اپوزیسیون در داخل و خارج کشور، عشق و امید خود را به طراح نقشه خاورمیانه بزرگ، پرزیدنت بوش و ارتش او بستند. از نظر آنان قرار بود بعد از عراق و صدام نوبت جمهوری اسلامی باشد. به همین امید تعدادی در صف کاندیداتوری برای ایفای نقش چلبی در ایران، صف بستند.

- پس از تخریب عراق، شکست بوش و پوچ شدن نقشه آمریکا برای "خاورمیانه بزرگ"، و همزمان پیشروی جمهوری اسلامی در منطقه و فروکش کردن تقابل جناح های حکومتی، این نیروها در بازی های سیاسی یکبارگی کیش- مات شدند! "چلبی" های ایرانی در نوبت عروج، همگی به سوراخ خزیدند و "قومی ها" هم محو شدند. بحران ها و انشعابات در احزاب و جریانات امیدوار به آمریکا و در صف مشتاقان سیاست حمله پیشگیرانه بوش، یک محصول سیاسی ناکامی های آنها در این دوره بود.

- در آستانه انتخابات ریاست جمهوری ایران در سال ۸۸ و با شروع تقابل درون جناح های ارتجاع حاکم، کل این اردو، این بار از چپ و راست بشاشیت سیاسی یافت و همراه دول غربی به جنبش سبز پیوستند و "انقلاب" و تغییرات مد نظرشان را به پیشروی جنبش بورژوازی لیبرال ایران گره زدند. این دوره هم به پایان خود رسید و باردیگر گرد و غبار نا امیدی بر پیشانی شان پدیدار شد.

- پس از عقب نشینی انقلابات خاورمیانه که با شروع دخالت ناتو در لیبی آغاز شد، از نظر این طیف باز در ایران نوبت "رژیم چینج" از بالا رسید. بعد از سوریه و دخالت فعالانه دول غربی و سایر قدرت های ارتجاعی محلی، باز هم برای چندمین بار از نظر اینها نوبت ایران رسید! در متن مسیر رو به ویرانی سوریه،



اوضاع سیاسی ایران
جنبش ها و افق ها
مظفر محمدی ص ۲

انتخابات؛ کشمکشهای قدیمی،
صفبندی های جدید
آذر مدرسی ص ۴

بیمه بیکاری و سوداهای
ویرانگر سرمایه در ایران
مصطفی اسدپور ص ۵

فلسطین یک قدم به سوی استقلال



تصمیم اکثریت سازمان ملل برای ارتقاء موقعیت فلسطین به کشور غیر عضو ناظر در کلوب دول جهان با شادی همگانی در سراسر دنیا همراه شد. امروز میلیون ها مردم منتظر نتیجه آرای مجمع سازمان ملل بودند. خبر این موفقیت برای فلسطین را میلیون ها انسان شرافتمند با پیام تلفنی به اطرافیان خود مژده دادند و تمام وسایل ارتباط جمعی مملو از خبر این اتفاق تاریخی شد.

طرح محمود عباس رهبر تشکیلات خودگردان فلسطینی در سال گذشته، برای درخواست عضویت در سازمان ملل بعنوان کشور مستقل فلسطین، در نطفه و بلاواسطه با مخالفت رسمی و شدید اوباما، دول اروپایی و البته اسرائیل، مواجه شد. مدافعین دروغین مردم لیبی و سوریه، حقه بازان مدافع حقوق بشر، نیروهای اصلی سازمانده ترور و ویرانی در سرتاسر دنیای امروز امر کردند که باید اول مذاکرات صلح آمیز دولت اسرائیل و دولت خودگردان به نتیجه برسد، و پس از نتایج آن مسئله رسمیت دولت مستقل فلسطین در سازمان ملل، طرح شود. اولین سوالی که به ذهن کنجکاو هر کسی میتواند خطور کند تفاوت امسال با سال گذشته است. تفاوت سکوت دنیای "متمدن" نیم قرن گذشته درمقابل کشتار و ویرانی و آوارگی فلسطینیان با دنیای "چشم باز کرده" و "بیدار شده" امروز است؟ دول عربی که جزو سرسپرده ترین های آمریکا در جهان بودند، چرا امروز به ناجی فلسطین تبدیل شده و امثال قطر که محل پایگاههای نظامی امریکاست، میلیاردها دلار کمک مالی تحویل دولت حماس در غزه میدهد؟

داخل کشور و به عنوان پرچمدار ناسیونالیسم عرب در منطقه را دارد، میدان تحریر یکبار دیگر به عنوان مدعی اصلی پرشورتر شده است. ادامه انقلاب مصر تغییرات بیشتری را به نفع مردم ستمدیده در منطقه مژده میدهد. حزب حکمتیست موفقیت بین المللی فلسطین را به مردم ستمدیده این کشور تبریک میگوید و خود را شریک در شادی و شور آنها میداند.

آمریکا و اسرائیل هم تغییر داد و ناسیونالیسم عربی را در متن تغییر در تناسب قوای جهانی، از یک موقعیت حقیر به یک مدعی شریک در قدرت منطقه به جلو پرتاب کرد. همین فاکتور است که رئیس جمهور امروز مصر را بلافاصله بعد از حمله اسرائیل به غزه به این شهر می کشاند تا این تغییر در تناسب قوا را رسمیت دهد. دنیای امروز و قدرت های غربی این تغییر در فضای سیاسی و تناسب قوا را شاهدند، به همین دلیل پشت آمریکا و اسرائیل در سازمان ملل به تمامی خالی میشود. خبر خوب دیگر در کنار موفقیت فلسطین این است که اگر محمد مرسی در موقعیت تازه مصر قصد استفاده از اوضاع امروز را به نفع تحکیم موقعیت خود در

زنده باد میدان تحریر و پیروز باد مبارزه عادلانه فلسطین برای استقلال!

حزب کمونیست کارگری - حکمتیست
۲۹ نوامبر ۲۰۱۲

بیانیه حزب حکمتیست در مورد
پیوند دو شاخه کمونیسم کارگری! ص ۱۴

نگاهی به فعالیت های حزب در خارج
کشور - گزارشی از آکسیونها و تظاهرات
های متعدد در کشورهای مختلف ص ۱۵

مجموعه مطالبی از: ثریا شهابی

- از میدان تحریره قاهره تا تشکیل دولت مستقل فلسطینی ص ۶
- انقلاب، تحولات سیاسی و جای حق زن ص ۱۷
- "موتورهای کوچک" در جهان "پست دیجیتال" پاسخی به بهمن شفیق در مورد صمد بهرنگی ص ۷
- پس پرده فحاشی به حزب حکمتیست ص ۹

خالد حاج محمدی

- ۱۲۴ کارگر در آتش سوختند! ص ۶
- از جنبش سبز تا دانشگاه؛ صبح بخیر آقای مقدم ص ۱۰

اولین سال انقلاب اکتبر

اثر: ویکتور سرژ ترجمه: فرزاد نازاری ص ۱۱

به رفقای حزب حکمتیست
آذر مدرسی ص ۱۳

آزادی برابری حکومت کارگری

اوضاع سیاسی ایران جنبش ها و افق ها

منظر محمدی

(سخنرانی در جلسه گفت و شنود استکھلم)

بحث امروز را به چند بخش جداگانه تقسیم کرده و سعی می‌کنم به سوالاتی که فکر می‌کنم اهمیت دارند در این رابطه جواب بدهم.
سرتیترهای بحث چنین اند:

- سیاست دولتهای بورژوایی بین‌المللی در قبال جمهوری اسلامی و مردم ایران
- جناح بندی های درون بورژوازی و حاکمیت ایران
- اپوزیسیون جمهوری اسلامی
- توازن قوای دو طبقه اصلی و متخاصم جامعه (بورژوازی - پرولتاریا)
- جمع‌بندی و نتیجه گیری

۱- سیاست بورژوازی بین‌المللی و دولتهایشان در قبال جمهوری اسلامی و مردم ایران

سوال این است که آیا واقعا مشکل آمریکا و غرب با ایران بر سر اتمی شدن و خطر آن برای جهان است؟ یا تروریسم دولتی جمهوری اسلامی بیشتر از عربستان و پاکستان و یا خود آمریکا است؟ یا غرب برای نقض حقوق بشر در ایران دل می‌سوزاند؟ جواب من به این سوال ها منفی است. حتما اتمی شدن ایران و هر کشوری به نفع بشریت نیست. همان اندازه که اتمی بودن آمریکا و روسیه و کره و پاکستان و غیره هم به نفع بشریت نیست. دفاع از حقوق بشر هم یک ریاکاری بورژوازی است. بنا بر این مساله اتمی و غیره بیهانه امپریالیسم و دولتهای بورژوایی برای برگرداندن ایران به حیظه نفوذ غرب است. ایران کشور ثروتمند، پرجمعیت و با نفوذی در منطقه است. هر تحولی در ایران منطقه را تحت تأثیر قرار خواهد داد. همانطوریکه با روی کار آمدن جمهوری اسلامی این اتفاق در عراق،

افغانستان، لبنان، فلسطین و غیره افتاد... مساله اساسی بورژوازی بین‌المللی این است که جمهوری اسلامی موانع پیوستن ایران به جرگه بازار و بورژوازی بین‌المللی و قواعد بازیشان را از سر راه بردارد.

اختلاف دو بخش بورژوازی در رابطه با ایران یعنی چین و روسیه از طرفی و آمریکا و اتحادیه اروپا از طرف دیگر بر سر تقسیم‌بندی جدید جهانی است. غرب و آمریکا ایران را در حیظه نفوذ سرمایه داری غرب می‌خواهند و تقسیم‌بندی جدید را نمی‌پذیرند. چین و روسیه هم به رابطه اقتصادی و سیاسی شان با جمهوری اسلامی رضایت دارند و می‌خواهند این وضع ادامه یابد. اگر جناحی از بورژوازی ایران سر کار بیاید و رابطه با غرب را مجددا برقرار کند، دیگر تهدید نظامی و جنگ بر سر مساله اتمی و یا محاصره اقتصادی و یا نمایش و سناریوی آلترناتیو سازی و یا حتی مساله حقوق بشر و غیره دود می‌شود و به هوا می‌رود. این کل اهداف و آرزوی بورژوازی پرو و غرب ایران چه در حاکمیت و چه در اپوزیسیون است. این راه نجات جمهوری اسلامی از بحرانهای گریبانگیرش هم هست.

کل فشار بورژوازی بین‌المللی و در راس ان آمریکا بر جمهوری اسلامی برای تحقق این امر است. به نظر من تهدید نظامی، یک پروپاگاندا و فقط بخشی از این فشار است، یا الترناتیو سازی در خارج کشور هم یا نمایش کمدی است تا یک تحرک جدی. غرب و آمریکا به خوبی می‌دانند و به این امر واقفند که نه ایران سوریه و لیبی است و نه جمهوری اسلامی حکومت بشار و قذافی است. بنا بر این الگوی سوریه و لیبی در ایران قابل تحقق نیست طبقه کارگر و مردم ایران از همبستگی بسیار بیشتری برخوردارند. سرنوشت این تحولات به نظر من در داخل ایران تعیین می‌شود. آمریکا و متحدینش با تشدید تحریم ها و به فقر و فلاکت و استیصال‌کشاندن مردم، انتظار شورش و عصیان مردم را دارند تا شاید از این طریق جمهوری اسلامی را به زانو در آورند و آلترناتیوهای گوناگون خود را به آزمایش بگذارند. این اهدافی بسیار پلید، ضد بشری و جنایتکارانه است. نان سفره و داروی مریض‌ها را گرو میگیرند

در مورد ایران، امید یک "انتخابات آزاد" برای "دمکراسی"، یکبار دیگر و ناگهان قطب‌نمای مسیر تحرک اینها شده است. و نهایتا باز هم برای چندمین بار، تلاش برای"رژیم چینج"، جای خود را به دور دیگری از مسابقه برای ورود به نزاع درون خانوادگی و تقابل جناح های رژیم حول انتخابات، داد. و بادبان کشتنی سرگردان این اپوزیسیون مستاصل و مفلوک را باز به سمت دیگری چرخاند.

درسهای ایندوره

همه تجارب و درس های سال های گذشته به ما میگوید، که قیله امید اینها به موازات فشار غرب به جمهوری اسلامی یا تقابل ارتجاع داخلی در نوسان است. روزی نماز جمعه رفسنجانی میدان تحرک اینهاست، روزی عاشورا میدان سینه زنی اینهاست، و روز دیگر تحریم اقتصادی و تهدیدات نظامی اسرائیل و آمریکا و ناتؤ مسیر حرکت و سیاست آنها را تعیین میکند.

معلوم شد که برای این طیف "سرنگونی طلبی" و "اصلاح طلبی"، سیاست "رژیم چنج" با شرکت در انتخابات، "رفراندم" یا "تغییر قانون اساسی"، همه و همه تنها برگ هایی برای بازی در دوره های متفاوت است. برای این جبهه رنگارنگ راست و چپ امیدوار به قدرت های غربی، سهیم شدن در قدرت همین نظام تنها هدف است.

معلوم شد که مخالفت اینها با استبداد حاکم برای جایگزینی آن با استبداد دیگری، اما با مشارکت خودشان است. معلوم شد که جایگزینی یک استبداد با استبداد دیگری، از نوع جایگزینی ها در لیبی و بعدا سوریه، در صورتی که در برنام‌ه روز آمریکا و دول غربی باشد، تنها استراتژی و نقشه از پیشی اینها هم هست. معلوم شد که راست وچپ ناسیونالیسم پرو غرب، به زندگی و امید و آینده طبقه کارگر و انسان ستمدیده جامعه ایران بیربط است. طبقه کارگر، مردم زحمتکش، زنان و مردان ستمدیده جامعه، همیشه باید نسبت به رنگ عوض کردن های اینها، حساس و آگاه باشند. و اجازه ندهند که بروی فراموش کاری مردم حساب بازکنند و ببش از این فریبکاری کنند.

کمونیست ۱۷۰

تا به اهداف پلیدشان برسند. نان و داروی بچه ها را گرو بگیري تا مردم از پا در بیايند یا عصيان کنند و خود را به آب و آتش بزنند. اين وحشگرى صرف است که نسبت به مردم ايران روا داشته می‌شود. گرسنه و بی‌دارو نگهت میداريم تا طغيان و شورش کنی و من به مقصودم برسم . این جنایتی بس عظیم است که طبقه کارگر و مردم زحمتکش باید با تمام قدرت درمقابلش بایستند.

با توجه به این اوضاع ، اما عملی شدن هرنقشه وسیاست آمریکا و غرب در ایران به اعتبار خود تحولات در ایران ممکن است. به این بستگی دارد که چه نیروهایی از این سیاستها استقبال می‌کنند و مجری آن می‌شوند و چه نیروهایی در مقابلش می‌ایستند. مقابله با سیاستهای آمریکا و غرب به ظاهر همسویی با جمهوری اسلامی است. اما برعکس جمهوری اسلامی از فضای جنگی و هرج و مرج بیشتر استفاده می‌برد و امکان سرکوب و تشدید فشار اقتصادی و سیاسی را بر مردم خواهد یافت. در هر حال و نهایتا سرنوشت جامعه ایران و رابطه کارگر و زحمتکش و مردم ایران با دولت در داخل ایران تعیین تکلیف می‌شود. و این سرنوشت به کجا منتهی میشود بستگی به این دارد که طبقات و جنبش های اجتماعی هر کدام کجا می‌ایستند!

۲- جناح بندیهای درون بورژوازی و حاکمیت ایران

بر خلاف ظاهر و تصور چپ حاشیه ای جناح بندیها و تخصصات درون بورژوازی ایران و هیات حاکمه شان بر سر مذهب و اسلام و یا شریعت و حجاب و غیره نیست. گویا جناحی آزادیخواهند و جناح دیگر مستبد. اختلاف بورژوازی درون و بیرون حاکمیت بر سر تقسیم ثروت و قدرت است. بر سر شیوه های اداره اقتصاد و جامعه است.

لیبرالیزه کردن اقتصاد ایران و پیوستن به بازار بین‌المللی سرمایه رکن اصلی اختلافات درون جمهوری اسلامی است. جایگاه روسیه و چین از طرفی و آمریکا و اتحادیه اروپا از طرف دیگر در این جدالها تعیین می‌شوند....

این مشکل پایه ای ما با کل چپ است. نمی‌خواهند

معلوم شد که طبقه کارگر در مسیر مبارزه اش برای هر مطالبه و هدفی، باید صف ملون دشمنانش در حکومت و اپوزیسیون را با دقت نظر بگیرد و مسیر خود را مستقل از آنان تعیین کند. انقلاب و تحولات مد نظر طبقه کارگر، تحولات و انقلابی که همه محرومین جامعه و اکثریت مردم ایران را به مطالباتشان میرساند، در مقابل کل این اردو شکل میگیرد و باید کل اینها را از صحنه سیاسی جارو کند. برای چندمین بار در تاریخ معلوم شد که سرنگونی و انقلاب مد نظر طبقه کارگر تماما از جنس دیگری است و از مسیر دیگری هم میگذرد.

اگر کمونیسم و طبقه کارگر در بعد جهانی، بعد از فروپاشی دیوار برلین و انقلابات ارتجاعی در شرق، ناچار بود یکبار دیگر انقلاب و تحول و کمونیسم خود را معنی کند، طبقه کارگر و کمونیست های این طبقه در ایران ناچارند باز هم و یکبار دیگر تحولات مد نظر خود و انقلاب و سوسیالیسم شان را معنی کنند. معلوم شد که "سوسیالیسم ناتویی" که چپ اپورتونیست این طیف طلب میکند، هم "موجودی" است که اخیرا در ایران متولد شده است. "موجودی" که میتواند در سوریه همراه و دوشادوش شاخه های مختلف اسلاميون، از جمله در رکاب سلفی ها و القاعده ها، بجنگد و "انقلاب" کند. معلوم شد که پرچم نوعی "سوسیالیسم" را هم میشود در نماز جمعه رفسنجانی و عاشورا بر زمین کوبید! معلوم شد که در مرام این چپ، عربستان سعودی و قطر و شیوخ صاحب منابع نفتی خلیج هم میتوانند در راس مبارزه برای "آزادی" قرار گیرند، و تحول برای دمکراسی را رهبری کنند!

علیرغم این همه فریبکاریها و خاک پاشاندن برچشمان همه و بخصوص طبقه کارگر، در دنیاى واقعی همه دیدند و معلوم شد حقوق بشر ناتویی و آمریکایی، یک پدیده کاملا ضد بشری و عمیقا ارتجاعی است که از ذره ای حق طلبی بشر ستمدیده بی بهره است. مردم در ایران، و طبقه کارگر، ناچار نیستند در مقابل یک ارتجاع به ارتجاع دیگری پناه ببرند. کسانی که مسیر آزادی طبقه کارگر و مردم ایران را به این راهها و باطلاقیهایی چون لیبی و عراق میکشاندند، حساب خود را پس داده اند.

بفهمند و در نتیجه از مناسبات سرمایه داری در ایران بر اساس منافع طبقات اصلی جامعه بورژوازی و پرولتاریا و مبارزه طبقاتی روی بر می‌تابند. بازی چپ در زمین بورژوازی و دنباله روی از جناح ها و یا سیاست انتظار تغییر از بالا بهر قیمت است. تغییر توازن قوا در مبارزه دو طبقه اصلی، (بورژوازی و پرولتاریا) در ذهنیت این چپ جایش را به سناریوهای مختلف و بهر قیمت داده است. بدون اینکه خود نقشی در این داشته باشند.

بر این اساس جدال جناح ها قابل توضیح است. از جمله، بخشی از بورژوازی در قدرت سیاسی و حاکمیت جمهوری اسلامی بیشتر سهیم است و بخش دیگری از بورژوازی در قدرت سیاسی سهم ندارند یا سهم کم تری دارند. به این اعتبار هم برای سودآوری بیشتر تعدادی دستشان بازتر یا بسته است. انحصار قدرت توسط بخشی از بورژوازی به معنای بازتر بودن دستشان در سهم اقتصاد و ثروت جامعه است. این سهم بندی قدرت در جدالهای اقتصادی و سیاسی درون جمهوری اسلامی و راه حل ها و روشهایشان انعکاس می‌یابد.

در آزاد سازی بازار ، حذف سوسیپدها یا به اصطلاح هدفمند کردن یارانه ها، در تعدیل قانون کار به نفع کارفرماها، در هر چه ارزان تر نگاه داشتن نیروی کار، در سودآوری بیشتر ، در خصوصی سازی ها، در مساله صادرات و واردات، در سوسیپد گرفتن از دولت و در رفتن از مالیاتها و غیره... این کشمکش همچنین در پیوستن به بازار آزاد بین المللی، جذب سرمایه و ... خود را نشان داده است. بر خلاف تصور چپ حاشیه ای دعوهای درون بورژوازی ایران و به تبع آن جناح های درون جمهوری اسلامی صرفا بر سر چادر و مقععه و یا غلیظ و رقیق شدن اسلام و شریعت نیست. آن هم هست اما اساسا مساله در این دوره اقتصادی است. اما جناح بندیهای بورژوازی در درون و بیرون حاکمیت پایدار نیست.

در کشمکش جناحها، اصلاح طلبان از دولت و قدرت کنار زده شدند و اپوزیسیون خارج از حاکمیت به نام جنبش سبز را تشکیل دادند. با پس زدن جناح اصلاح طلب، هم اکنون جناح دیگری که دولت را در دست دارد از دل جمهوری اسلامی ←

کمونیسم طبقه کارگر باید از این تجربه، خودآگاه تر و متشکل تر، بیرون بیاید. اعتراض، مبارزه، جنبش، تحزب، تحول و انقلاب و آزادی مد نظر طبقه خود را، مستقل از کل این اردو و به زبان متفاوتی بیان و به شیوه متفاوت تری عملی کند. همه شعارها، همه مسیرها، همه راهها، همه پرچم ها و همه امیدها به تحول و ترقی و پیشرفت، بیش از همیشه طبقاتی است. و طبقه کارگر در این میدان باید با پرچم مستقل خود به میدان بیاید و در میدان بماند.

در تمام طول دورانی که اپوزیسیون بورژوایی، چپ و راست، آتش بیاز معرکه مسابقه حمایت از آلترناتیوهای ارتجاعی، قومی، ناتویی و میلیتاریستی بود، حزب حکمتیست نماینده کمونیسم خودآگاه و متشکل ایران بود. در تمام ایندوره، حزب حکمتیست تلاش کرد در دل جدالی دائم با افقهای ارتجاعی، واقعیات بالا را از زیر گرد و خاکی که در هر مقطع برپا شد، بیرون بکشد و در مقابل جامعه بگذارد. در هر قدم اعلام کند که راه نجات و خلاصی نمی‌تواند از منجلاب جنگ های قومی و ملی، تحریم اقتصادی و بمباران و به گرسنگی کشاندن میلیونها میلیون مردم محروم جامعه، و با "فشار" بیکاری و بی حقوقی بیشتر هزاران هزار کارگر، بگذرد! حزب حکمتیست در تمام این دورانش تلاش کرد که مانع تبدیل شدن طبقه کارگر به سیاهی لشگر بخش های مختلف بورژوازی، محلی یا امپریالیستی، بزرگ یا کوچک، شرقی یا غربی، شود. تلاش برای متشکل و متحد کردن صف مستقل طبقه کارگر علیه بورژوازی، و به میدان آوردن طبقه کارگر قدرتمند و متحد برای انقلاب رهایی بخش خود، سرلوحه تلاش حزب حکمتیست بوده است و کمالان خواهد بود.

برای تقویت این کمونیسم باید به حزب حکمتیست پیوست. کمیته مرکزی حزب حکمتیست همه کمونیستها، رهبران عملی، کارگران سوسیالیست و کمونیست را به پیوستن به این حزب دعوت میکند.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست
۸ آذر ۱۳۹۱- ۲۸ نوامبر ۲۰۱۳

اقتصادی، می‌خواهند جمهوری اسلامی را به زانو در بیاورند. اما در عوض، موجبات استیصال توده های کارگر و زحمتکش را فراهم کرده و احتمالاً آنها را به عصیان و شورش می کشانند. درچنین اوضاعی آنها می توانند ال‌ترناتیوهای خود را به جامعه مستاصل و بلاتکلیف، تحمیل کنند. این هدف جنایتکارانه امریکا و غرب از نتایج تحریم ها است. - همچنین بر خلاف تصور بخشی از اپوزیسیون چپ، از این تحولات سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی در نمی آید. جمهوری اسلامی در نتیجه تهدیدات نظامی و تشدید محاصره اقتصادی و با ال‌ترناتیو سازی امریکا از اپوزیسیون قومی و مذهبی و سلطنت طلبان خارج کشور که نیرویی نیستند...، سرنگون نمی شود. برعکس، در نتیجه این سیاستها و گرو گرفتن نان و داروی مردم، کشاندنش‌ان به شورش از سر استیصال و ایجاد هرج و مرج محتمل است. مجاهدین، فدرالیست ها، قومگراها و دستجات مختلف مذهبی درون جمهوری اسلامی نیروی این سناریو هستند.

در چنین شرایطی، نیروهای ارتجاعی و باند سیاهی جامعه وارد میدان می شوند و شناس شان را برای ایجاد هرج و مرج و سناریوی سیاه آزمایش می کنند. این، شرایط را برای شعله ور کردن جنجهای قومی و مذهبی فراهم کرده و فدرالیست ها و اسلامبیون نوع مجاهد و قومگراها را به میدان می آورد. این هم جنبش ها و افق و سناریوی دیگری است.

- در مقابل این افق ها و جنبش ها و سناریوها افق کارگری و کمونیستی است. تنها جنبشی که می تواند جلو همه این جنبش ها و افق ها و سناریوها قد علم کند.

هر درجه از اتحاد و تشکل و تحزب در طبقه کارگر در شرایط کنونی می تواند نقش بسیار جدی ای هم در ایستادگی و پایداری و سد بستن در مقابل تعرض سرمایه داران به دستمزد و معیشت و شغل کارگران ایفا کند و هم نقش مهمی در سد بستن در مقابل تحریم اقتصادی و دخالت امپریالیستها در ایران می تواند بازی کند. این اتفاقی است که ما میخواهیم بیفتد و ما کمک می کنیم بیفتد.

طبقه کارگر و کمونیسم اش برای سرنگونی انقلابی جمهوی اسلامی کارش بسیار سخت تر شده است. سرنگونی به جای خود، طبقه کارگر حتی برای سازماندهی یک مبارزه اقتصادی و سیاسی در فضایی خالی و عاری از جنجال و تهدید نظامی و محاصره اقتصادی کارش سخت تر شده است. باید در مقابل تعرض امپریالیستها بایستد، باید محاصره اقتصادی اش را پس بزند، به دخالتش به هر بهانه ای ازجمله بهانه اتمی اعتراض کند، تلاشهای قومگراها و فدرالیستها از طرفی و شورببست ها از طرف دیگر را افشا کند. طبقه کارگر آگاه و رهبران عملی اش و کارگران کمونیست باید به بورژوازی بین المللی بفهمانند که در ایران با مشتی شیخ و بادیه نشین و عشایر و طوایف طرف نیست بلکه با طبقه کارگر چند ده میلیونی آگاه و هببسته طرف است. همچنین طبقه کارگر برای خاتمه دادن به گرو گرفته شدن نان و دارو و مایحتاج ضروری اش توسط دولت‌های بورژوازی بین المللی، به جلب توجه و همبستگی بین المللی طبقه کارگر در جهان و بویژه در کشورهای غربی و امریکا نیاز دارد.

هیاهوی اپوزیسیون بی ربط به جامعه گوش هر کسی را کر کند، گوش طبقه کارگر را نباید کر کند.

کارگران کمونیست در این شرایط بیش از هر زمان به تعجیل در فشرده کردن صفوف طبقه خود، متحد کردن صفوف فعالین و رهبران کارگری، متحد و متشکل کردن کارگران از طریق مجامع عمومی و بنیاد نهادن پایه های تحزب کمونیستی در میان طبقه کارگر از طریق کمیته های کمونیستی شان ...، نیاز دارد.

این کاری است که ما به تقویتش برخاسته ایم. در اولویتش قرار داده ایم و بر آن متمرکز شده ایم. کاری که در سنت چپ ضد رژیمی و نامربوط به جامعه و طبقه کارگر، کارگر کارگری نام دارد.

بخش عمده ی چپ متاسفانه از کارگر، از افق و جنبش کارگر روی برگردانده وبه جنبش ها و افق های بورژوایی امید بسته است. ما باید این درس و تجربه را به میان طبقه کارگر ببریم و به خودآگاهی طبقه کارگر تبدیل کنیم تا افقش را گم نکند.

شود و این عامل بی ثباتی در واقع مردم اند نه دعوای درون رژیم و ... این شرایطی است که مرد م در میدان اند و قدرت دولت را نادیده می گیرند. این شرایط را ما اکنون در ایران نداریم. انقلاب و بحران انقلابی دست کسی نیست.

زمانی که در یک بحران انقلابی مساله سرنگونی به دستور می آید و شکاف بین طبقات و جنبش ها معلوم می گردد، آنوقت باید دید که طبقه کارگر کجا می ایستد؟ چرا که بورژوازی ظرفیت آن را دارد که بخش زیادی از مطالبات توده های مردم را برآورده کند. از جمله آزادی بیان و تشکل، برابری زن و مرد، جدایی مذهب از دولت، ستم ملی ، بیمه بیکاری و ... در نتیجه ممکن است بر این پایه طبقه کارگر و زحمتکشان و روشنفکران جامعه را به دنبال خود بکشاند و به سیاهی لشکر خود تبدیل کند.

تلاش کمونیسم کارگر این است که این اتفاق نیفتد و جایگاه انقلاب و ضد انقلاب عوض نگردد. این اتفاق در شرایطی می افتد که طبقه کارگر صفوفش پراکنده است، بدون تشکل توده ای و بدون تحزب سیاسی کمونیستی اش است.

تنها تضمین اینکه طبقه کارگر چه در حال حاضر و چه در شرایط بحران انقلابی، قطب انقلابی خود را در مقابل ضد انقلاب حفظ کند باید متشکل و متحد و متحزب شود. تحت هیچ شرایطی و در اوضاع واحوال بحرانی کنونی، کمونیست های درون طبقه جنبش و افق خود را نباید گم کند.

زحمتکشان و حقوق بگیران جزو و نیروهای سکولار و آزادیخواهان و برابری طلبان زن و مرد وقتی به طبقه کارگر متماثل می شوند و متحدش می گردند که به این طبقه امیدی داشته باشند. و گرنه دیگر جنبش های اجتماعی جوانان و زنان برابری طلب و سکولارها و روشنفکران چپ، دنبال جریان و قطبی می روند که فکر می کنند خواستهایشان در آنجا عملی می شود. و به این ترتیب جایگاه انقلاب و ضد انقلاب عوض میشود.

راه جلوگیری از این اتفاق این است که آن قطب کارگری و کمونیستی ایجاد شود. به عنوان صاحب اصلی جامعه و مدعی قدرت سیاسی به میدان بیاید وبا اعتراضات و اعتصابات عمومی کمر بورژوازی را بشکند. فراهم آمدن این شرایط ذهنی پرولتاریا طلیعه انقلاب سوسیالیستی است. ایجاد چنین قطب کارگری و کمونیستی ای در واقع فراهم آمدن شرایط عینی وذهنی برای انقلاب سوسیالیستی است. تحقق این امر و رفع موانع پیش پا، وظیفه فوری کارگران کمونیست و فعالین و رهبران عملی کارگری است و اینکه ما چقدر به این پروسه کمک می کنیم.

۵- بعنوان جمع بندی و نتیجه گیری میخواهم بگویم:
تصوریری که امروز داریم این است که ما جامعه ای داریم با بحرانهای اقتصادی، سیاسی و حکومتی، بحران بین المللی (تهدید نظامی و تحریم اقتصادی)، شکاف ها و اختلافات درون بورژوازی و حاکمیت جمهوری اسلامی، شکاف و اختلافات درون اپوزیسیون و شکاف و تفرقه و پراکندگی درون صفوف طبقه کارگر. این وضع موجود است. این شرایط می تواند به نفع طبقه ای معین اجتماعی تمام شود. بورژوازی یا پرولتاریا که مولفه هایش را گفتم از قبیل اینهاکه:

- در ایران بحران انقلابی و شرایط انقلابی نیست. توده مردم به قصد انداختن دولت در میدان نیست.

اپوزیسیون بورژوایی چه در درون حاکمیت و چه در اپوزیسیون، خواهان تغییریاتی از بالا از قبیل گرفتن اختیارات مطلقه ولایت فقیه ، شریک شدن در قدرت سیاسی و حفظ جمهوری اسلامی و حتی دست زدن به یک سری رفرم سیاسی و عادی کردن رابطه با امریکا و غرب است.

در میان این اپوزیسیون کاندید ال‌ترناتیو وضع موجود بوفور وجود دارند. بعنوان مثال رفسنجانی می تواند هم ناجی جمهوری اسلامی و هم مطلوب غرب و امریکا باشد. این تحولات ایران و جمهوری اسلامی را به حیظه نفوذ غرب و امریکا بر می گرداند، تحریم ها برداشته و رابطه عادی می شود.

این افق جنبش سبز و لیبرال ها، ناسیونالیستهای عظمت طلب ایرانی و طیف های مختلف ملی مذهبی است.

- همزمان امریکا و متحدینش با تشدید تحریم

ساز می داند... سرنگونی طلبی بهر قیمت و توسط هر نیرویی ولو از خارج کشور و شبیه سناریوهای موجود خاورمیانه اهداف و آرزوی این چپ را تشکیل می دهد. دوری ونزدیکیهای و ائتلاف واتحادهای جریانات این چپ هم در این رابطه قابل توضیح است. این چپ نه افق سیاسی معینی دارد و نه جنبشی را نمایندگی می کند. این بخش چپ اپوزیسیون علیرغم هر شعاری که می دهند، اما به سرنگونی انقلابی و از پایین جمهوری اسلامی نیاورند و طبقه کارگر را بی تاثیر و بی اختیار می دانند و از توده مردم زحمتکش هم انتظار شورش و عصیان را دارند. سرنگونی و انقلاب مورد نظر این چپ طغیان و شورش توده ای خواه از سر استیصال و گرسنگی و یا حمله نظامی است بدون اینکه یک ذره به افق سیاسی و رهبری تحولات احتمالی و عواقب و نتایج آن فکر کنند.

کمونیسم کارگری در خارج کشور هم با وجود همه تلاش هایش هنوز تاثیر چشمگیری بر طبقه و نیروی اجتماعی اش، ندارد، تشنتت و تفرقه در میان فعالین کارگری و کارگران کمونیست و رهبران عملی کارگران، خود منعکس کننده این کم تاثیری و عدم رابطه دوطرفه، موثر و پایدار جریان کمونیسم کارگری و حزبش در میان این طیف از کارگران است. با وجود این، کمونیسم و سوسیالیسم درون طبقه کارگر یک افق و یک جنبش اجتماعی فوری در مقابل افق های بورژوایی و خرده بورژوایی است. قدرت این جنبش در اجتماعی بودن و طبقاتی بودن آن است. مساله ای که تا کنون به ذهنیت طبقه کارگر تبدیل نشده است. اینکه به مثابه طبقه ظاهر شود و به مثابه طبقه متحد و متشکل و متحزب شود. خطری که همیشه هست این است که به دلیل عدم انسجام و پایه های حزبی این کمونیسم در میان طبقه کارگر، این طبقه از جنبشهای اجتماعی و بورژوایی تاثیر بگیرد، افق خود را گم کند و به دنباله روی و سیاهی لشکر جناحی از بورژوازی و خرده بورژوازی با شعارهای دمکراتیک و وعده رفرم ، تبدیل شوند. درجریان جنبش سبز این اتفاق نیفتاد. اما در تحولات آتی تضمینی وجود ندارد...

۴- توازن قوای دو طبقه اصلی و متخاصم جامعه (بورژوازی و پرولتاریا)

در شرایط کنونی ایران، قطب بورژوازی در حاکمیت است و قدرت سیاسی را دارد و به تبع آن اقتصاد جامعه و از جمله نان سفره کارگر را در گرو خود دارد تا از گرده طبقه کارگر سود هرچه بیشتری کسب کند.

در قطب بورژوازی علیرغم هر شکاف و اختلافی و علیرغم اینکه کدام جناح و گرایش آن سر کار باشد یا سر کار بیاید، در مقابل طبقه کارگر یکدست عمل کرده و سود سرمایه را پاسداری می کند. نظام سرمایه داری برای کل بورژوازی چه درحاکمیت و چه در اپوزیسیون مقدس است. در این نظام طبقه کارگر برده مزدی است و با هر تغییری در جناح بندیهای قطب بورژوازی و از بالا، تغییری در این موقعیت طبقه کارگر بوجود نمی آید. جالب است که بخشهایی از بورژوازی و خرده بورژوازی انتظار دارند و تلاش می کنند، در جنگ و رقابتهایشان برای کسب قدرت سیاسی و دولتی ، طبقه کارگر و زحمتکشان را با خود داشته باشند و سیاهی لشکرشان باشد. و این اتفاقی است که ممکن است بیفتد و در انقلابات اخیر بارها اتفاق افتاده است.

در قطب پرولتاریا هم ، این حکم مارکسیستی هست که در جامعه سرمایه داری بنا به تعریف شرایط عینی انقلاب فراهم است . آنچه که باید فراهم شود شرایط ذهنی یعنی آمادگی طبقه کارگر برای انجام انقلاب سوسیالیستی است. هر زمان که بخش قابل توجهی از طبقه کارگر برای انقلاب آماده شده، انقلاب عملی است. این آن چیزی است که طبقه کارگر در ایران هم با آن روبرو است. شرایط ذهنی طبقه کارگر ایران برای انقلاب کارگری اش آماده نیست.

اما بر خلاف تصور و تبلیغات چپی که مدام بر طبل انقلاب می کوبد، بحران انقلابی و شرایط انقلابی را کسی بوجود نمی آورد. احزاب بوجود نمی آورند.

شرایط انقلابی به فاکتورهای متعدد و پیچیده ای بستگی دارد. فاکتورها و مولفه هایی که باعث می شوند دولت در مقابل اعتراضات توده ای بی ثبات

اسلامی بیرون زده است. جناحی که در مقابل اصولگرایان و جناح رهبری، ملی گرایی و عظمت طلبی ایرانی را بر اسلامیت ترجیح می دهد و خواستار مذاکره با امریکا و انعطاف با جنبش سبز است و مطالبات آنها را هم از جمله آزادیهای محدود و تخفیف فشار بر جوانان و زنان و غیره را نمایندگی می کند.

احمدی نژاد و اطرافیان‌ش این گرایش سیاسی و اقتصادی را در درون جمهوری اسلامی دارند و در واقع احمدی نژاد در این رابطه از جنبش سبز جلو زده است و دورنمای این گرایش گرفتن پایه اجتماعی جنبش سبز است و یا احتمالاً نوعی ائتلاف با اصلاح طلبان.

این جدالها در جمهوری اسلامی همیشه وجود داشته و خواهد داشت. سرانجام همواره جناحی جلو آمده و دیگران را عقب می زند. دوره رفسنجانی با دوران خامی و دوره احمدی نژاد با هر دو تفاوت داشتند و هر کدام سیاست ومنافع بخشهایی از بورژوازی را نمایندگی کرده و سیاست خارجی معین خود را داشتند و جمهوری اسلامی هم کماکان سر پا مانده و این اختلافات و تفاوت ها را هضم کرده است.

جمهوری اسلامی در کلیت آن و با جناح های درون و بیرون ازحاکمیتش در ۲ مساله با هم توافق دارند

یکی - حفاظت از جمهوری اسلامی بهر قیمت و نجات آن از بحران های دامنگیرش است.

دوم- در رابطه با شیوه های اداره اقتصاد و جامعه هر جناحی از جمهوری اسلامی درقدرت باشد از لیبرالیزه کردن اقتصاد گریزی ندارد.

۳- اپوزیسیون جمهوری اسلامی

اپوزیسیون جمهوری اسلامی را در دو دسته بندی می توان توضیح داد.

۱- اپوزیسیون جمهوری اسلامی در داخل: جنبش سبز (اصلاح طلبی)، ناسیونالیسم ایرانی (بورژوازی پروغرب)، لیبرال ها، ملی مذهبی ها، نهضت آزادی ، روشنفکران بورژوا (ادبا، شعرا، فیلم سازها، دانشجویان...)

۲- اپوزیسیون جمهوری اسلامی در خارج کشور: " سلطنت طلب ها و شیعات مشروطه خواه، مجاهدین، ناسیونالیسم کرد، کمونیسم بورژوایی ، کمونیسم کارگری)

جایگاه و تفاوت اپوزیسیون داخل و خارج کشور

۱- اپوزیسیون جمهوری اسلامی در داخل بخصوص جنبش سبز هنوز از پتانسیلی برخوردار است که در شرایط معین دیگر سر بر آورد. اصلاح طلبان و بورژوازی لیبرال و ملی مذهبی ها و دیگر حواشی شان هنوز نیروی بالقوه و بالفعل تغییرات از بالا در جمهوری اسلامی و برای حفظ آن است.

جناح احمدی نژاد به دنبال انتخابات آتی جمهوری اسلامی معلوم می شود که چه اندازه اشتهای جمع آوری نیروهایش و بخصوص کشیدن صندلی از زیر پای اصلاح طلبان را دارد یا با آنها اُشتی می کند. ائتلافی از اصلاح طلبان قدیم و جدید و لیبرال ها از جمله رفسنجانی و غیره هم مطلوب امریکا و غرب و هم نجات دهنده جمهوری اسلامی است. این تغییر نه از سر سرنگونی بلکه با تغییر یا تقلیل دادن وظایف ولایت فقیه مطلقه است.

۲- اما در مقایسه با اپوزیسیون در داخل، اپوزیسیون خارج کشور جمهوری اسلامی، بریده و بی ربط به جامعه و اوضاع سیاسی ایران است. این اپوزیسیون از چپ و راست هیچ برنامه و نقشه ای از خود ندارند. به نیروی اجتماعی و جنبش معینی متصل نیستند. نیرویی را جابجا نمی کنند. تمام امیدشان به تحولات بیرون از اراده و تصمیم و نقشه و برنامه خودشان است.

بخش های راست تر این اپوزیسیون اساسا از انقلاب مردم بیشتر از جمهوری اسلامی نگران است و واهمه دارد. و امیدش به تحولات درون جمهوری اسلامی و تغییریاتی از بالا و یا تهدیدات نظامی امریکا و اسرائیل است.

بخش چپ این اپوزیسیون که پوپولیست ها، ناسیونالیستهای چپ و کمونیسم بورژوایی را شامل می شود مدام در نوسان است. یک روز انقلاب را در دستور دارد و روز دیگر به جنبش سبز امید می بندد و زمانی تحریم اقتصادی را برای سرنگونی چاره

زنده باد انقلاب کارگری

انتخابات، کشمکشهای قدیمی،

صفتندی های جدید

مصاحبه تلویزیون پرتو با آذر مدرسی

تلویزیون پرتو: حدود ۶ ماه به انتخابات ریاست جمهوری در ایران مانده و جناح های مختلف حکومتی با صادر کردن بیانییه ها خود را برای معرفی کاندیداهای خود آماده کرده اند، شاخه خارج کشور سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در این زمینه بیانییه ای را صادر کرده و همچنین هاشمی رفسنجانی در این مورد صحبت کرده است.

در این زمینه و برای بازگو کردن جزئیات این جدالها وکشمکشها که در آستانه این انتخابات در بین جناحهای جمهوری اسلامی موجود است از آذر مدرسی دعوت کرده ایم تا این موضوعات را بیشتر بشکافیم. آذر مدرسی خوش آمدید، با مقدمه کوتاهی که در رابطه با انتخابات وجدالهایی که درون جناح های مختلف جمهوری اسلامی موجود است گفتم، شما این اوضاع از چگونه میبینید؟ با توجه به وضعیت کنونی دلیل اینکه جناح های مختلف در حال باز تعریف کردن خودشان هستند و بیانییه صادر میکنند چیست؟

آذر مدرسی: انتخابات جمهوری اسلامی همیشه یک امکان و محملی بوده برای اینکه جناح های مختلف جمهوری اسلامی و بخشهای مختلف بورژوازی درون حکومت سیاستهای خودشان و سهم خودشان را چه در قدرت اقتصادی و چه در قدرت سیاسی یک بار دیگر باز تعریف کنند. هر چند سال یکبار حول و حوش انتخابات هر بخشی تلاش میکند که سیاستهای خود و سهم خودش را چه در اقتصاد و چه در سیاست جامعه ایران تعیین کنند. انتخاباتها تحمل تجدید تقسیم قدرت بین جناح های مختلف بورژوازی است. امسال هم مثل دوره های پیش، و همانطور که خودتان به گوشه های از آن اشاره کردید، ما شاهد حاد شدن تنش و کشمکش بین جناح های مختلف درون جمهوری اسلامی هستیم وجدالهای کهنه دوباره و یک بار دیگر خود را در قالبهای جدید بیان میکنند، صف بندیهای قدیم دوباره در حال به هم خوردن است و صف بندیهای جدیدی در حال شکلگیری است.

اگر به جناح اصولگرایان نگاهی بیاندازیم شکاف کماکان در حال عمیقتر شدن است. شکافی که اساس خود را بین جناحی که مشهور به جناح احمدی نژاد و طرفدارانش و جناح طرفدار ولایت فقیه که در مجلس دارای اکثریت اند، میبینیم. حتماً همه در جریان هستند که از مدتی پیش این دعو اها بالا گرفته و به بهانه بازدید احمدی نژاد از زندان اوین کشمکشی جدی بین جناح احمدی نژاد و جناح مقابل شکل گرفت که با دخالت خامنه ای مجبور به کوتاه آمدن و متوقف شدن درگیری شدند، پس از آن شاهد تعرض مجدد مجلس به احمدی نژاد و مسئله طرح سنوال و به نوعی استیضاح رئیس جمهور در مجلس و تغییر قانون انتخابات بود که باز هم به فرمان خامنه ای مجبور به کوتاه آمدن و عقب نشینی مجلس در مقابل احمدی نژاد شد. این جدال یکی از جدالهای تعیین کننده از مجموعه جدالهای موجود است و شاهد هستیم که احمدی نژاد یک سر سوزن هم کوتاه نمی‌آید و در آخرین سخنرانی که داشته دوباره بر سر اختیارات دولت بر قانونیت و همچنین بر سر کم کردن نقش دستگاه مذهبی در دولت و حکومت تأکید میکند و تعرض را به طرفداران ولی فقیه همچنان ادامه میدهد

و جناح مقابل در این مدت با دخالتهای خامنه ای وادار به عقب نشینی هایی شده است. دعو ا همان دعوای قدیمی است، دعوایی که احمدی نژاد نماینده بخشی از بورژوازی ایران، که خواهان سهم بیشتری در اقتصاد و بویژه در سیاست و کم کردن نقش دستگاه مذهبی و ولایت فقیه و این هیرارشی مذهبی در دستگاه دولت است، با جناحی که مدافع ولایت فقیه و نقش دستگاه مذهبی و آن بخش از بورژوازی که انتکاپش بر دستگاه مذهبی است. احمدی نژاد کماکان تلاش میکند با شعار ها و مطالباتی پوپولیستی و مردم پسند مبنی بر کم کردن نقش مذهب در زندگی مردم، اینکه باید قانون در جامعه حاکم باشد که اساساً با هدف تأمین امنیت سیاسی، قضائی و اقتصادی برای بخش وسیع تری از سرمایه است سمیاتی بخشی از جامعه را به خود جلب کند. امسال هم دعو اها همان دعو اهای قدیمی تر در بورژوازی در قدرت ایران

است اما همانطور که گفتم شکل جدیدی به خود گرفته است. صف بندیهای جدید در حال شکلگیری اینکه می توانیم در ادامه مصاحبه روی صف بندیهای جدید و وضعیتی که جناح ها دارند بیشتر بحث کنیم، تا آنجایی که به انتخابات برمیگردد ماجرا همیشه از این قرار بوده و امسال هم به همین منوال است.

تلویزیون پرتو: این جدالهای کنونی چه فرقی دارد؟ آیا با دوره های قبل که انتخابات ریاست جمهوری می شد متفاوت است؟

آذر مدرسی: نفس جدال همان جدال است، نفس دعو ا همان دعو ا است، نفس کشمکشی که وسط است همان کشمکش است، مسئله سهم خواهی یک بخش از بورژوازی لیبرال در ایران است که تاریخاً از زمانی که جمهوری اسلامی به قدرت رسیده سهم کمتری در قدرت اقتصادی و قدرت سیاسی را داشته است. مهمترین مانع همیشه مسئله دخالت مذهب یا شاید درست تر باشد بگویم نقش و اتوریته دستگاه مذهبی در سیستم و اسلامیت آن است، اسلامیت و دخالت دستگاه مذهبی در سیستم جمهوری اسلامی به درجه زیادی نا امنی جدی را بر سرمایه در ایران تحمیل میکند و مشکل جدی بخشی از بورژوازی در ایران است. این جدال در دوره های مختلف به اشکال مختلف خود را نشان داده و بیان کرده و صفتندی های درون بورژوازی پوزیسیون و اپوزیسیون را شکل داده. جریانی که بخشی از خود جمهوری اسلامی است اما همیشه علاقه دارد به عنوان به اصطلاح اپوزیسیون جمهوری اسلامی ظاهر بشود حتی زمانیکه پست رئیس جمهوری و دولت را در دست داشته باشد.

در دوره خاتمی این جناح با شعار و خواست اصلاح جمهوری اسلامی و "لیبرال کردن" ساختار حکومتی و اینکه به اصطلاح فضای باز سیاسی و گشایش سیاسی به وجود بیاید خود را بیان کرد و شکست خورد. در انتخابات دوره گذشته همین جناح اینبار به عنوان جنبش سبز با شخصیتهای جدیدی ظاهر شد. جنبشی که با پرچم اصلاحات سیاسی و مدنی و فرهنگی توانست بخشی از جامعه را به خود متوهم بکند و با این پرچم وارد جدال شد. امسال این سبز با این عنوان به هیچ وجه موجود نیست، اصلاح طلبان و کلاً آن بخش از بورژوازی که این پرچم را بلند کرده بود امروز شاید ضعیف ترین و بی افق ترین و بی سیاست ترین و بی استراتژی ترین بخش بورژوازی ایران است. امروز سران جناح اصلاح طلب و سبز مشهور است بی نقش تر و بی وزن تر از چهار سال پیش یا هشت یا ده سال پیش چه درون دعو اهای درونی جناح ها و چه درون جامعه است. اگر قبلاً موسوی و کروبی در راس اصلاحات مدنی و کم کردن دخالت دستگاه مذهبی بودند امسال احمدی نژاد است، مدتی است احمدی نژاد این پرچم را از دست سبز گرفته است. امروز کسی که قدرت و توان این را دارد که در مقابل دستگاه ولایت فقیه عرض اندام کند و آن را به عقب نشینی وادار کند احمدی نژاد است نه موسوی و کروبی و خاتمی. امروز احمدی نژاد پرچم این به اصطلاح تقابل با دخالت دستگاه مذهبی و قدرت دستگاه مذهبی درون دولت را در دست گرفته و تمام شعار ها و به اصطلاح آمال و افقی را که سبز به جامعه می داد امسال خیلی قویتر از دوره گذشته احمدی نژاد به دست گرفته است. ما از مدتها پیش گفتیم که از این زاویه شانس اینکه احمدی نژاد پایه سبز را با خود ببرد به شدت زیاد است. اگر ایندوره شاهد تغییری در صفتندی ها باشیم همین است.

تلویزیون پرتو: دلیل این تضعیف را شما در چه چیزی می ببیند؟ می گوئید اصلاح طلبان ضعیف شده اند و الان موجودیت آنچنانی ندارند، دلیل این چیست؟

آذر مدرسی: ببینید سبز با یک پرچم مخالفت با ولایت فقیه و دستگاه مذهبی، با شعار آزادیهای سیاسی و فرهنگی و بهبود رابطه با غرب عرض اندام کرد و به طور واقعی توانست بخش وسیعی از جامعه را به خود متوهم بکند. بخشی که تشنه آزادی های سیاسی، آزادی های فرهنگی، کم کردن نفوذ دستگاه مذهبی و دخالت مذهب در زندگی خصوصی خود بود. نگاه بکنید در چهارسال گذشته به تدریج تمام این خواست و هویت از دستشان گرفته شد. به تدریج موسوی و کروبی و کل این جناح سبز مدام و مدام حتی از این پرچم دروغینی که به دست گرفته بودند و افقی که داشتند و مطالبه ای و یا عکسی که با آزادی های

گمینت ۱۷۰

سیاسی و مدنی در جامعه گرفته بودند فاصله گرفتند. بیابرد. این عکس مرتب تارتر و تارتر می شد و اینها مرتب از آن فاصله می گرفتند و مرتب قسم می خوردند که به انقلاب اسلامی متعهد هستند. مرتب و مرتب قسم می خوردند که به ولی فقیه متعهد هستند و تعهد خودشان را به ولی فقیه بیشتر نشان می دادند و در کنار آن و همزمان با آن بود که احمدی نژاد به طور دائم یز و فیگور طرفدار آزادیهای فرهنگی در جامعه است را بخود گرفت. اینکه نباید در زندگی جوانها دخالت کرد، نباید این درجه از محدودیت را به زنان تحمیل کرد و نباید گشت ثارالله در خیابانها حجاب مردم را پائین بکشد و مهمترین آن اینکه نباید دستگاه مذهبی این درجه از قدرت را درون حکومت داشته باشد را در تقابل با جناح طرفدار خامنه ای طرح میکرد. قانون و قانونیت در تقابل با قدرت ولی فقیه و دستگاه مذهبی شعار اصلی احمدی نژاد شد. سبز صاحب این تقابل نیست، صاحب آن کسی شده است که خیلی قویتر از آنها و با پایه جدیتری درون بورژوازی ایران توانست آن پرچم را از دستشان بگیرد. از این زاویه امروز اصلاح طلبان بشدت بی نقش و تأثیر و بی سیاست هستند. رفسنجانی مسأله تشکیل "دولت وحدت ملی" را طرح میکند، اصولگرایان خیلی صریح به او جواب نه دادند و اصلاح طلبان با من و من و اینکه راست می گوید دولت وحدت ملی خوب است و همه جناح ها بیائیم با همدیگر بنشینیم و دولتی تشکیل بدهیم از آن استقبال کردند، چون میدانند قدرت تقابل با جناح مقابل را ندارند. به نظر من مسئله اصلی شان این است که با چه پرچمی و با چه پایه ای و با چه قدرتی می خواهند در انتخابات شرکت بکنند، این سوال را در اصل در برابر خودشان دارند و به همین دلیل هنوز تصمیمی قطعی را نگرفته اند که آیا در انتخابات شرکت میکنند یا خیر. وقتی نگاه می کنید امروز اصلاح طلبان دیگر به هیچ عنوان صاحب پرچمی که بودند نیستند. و اصلاً معلوم نیست امروز جز خواست آزادی موسوی و کروبی با چه چیزی تداعی میشوند. انشقاق در صف سبز و اصلاح طلبان ناشی از این مسأله است.

تلویزیون پرتو: در این میان مردم چطور؟ رابطه مردم و انتخابات چگونه است؟ آیا واقعاً مردم در این وسط نقشی را در انتخابات دارند؟

آذر مدرسی: مردم در انتخابات جمهوری اسلامی هیچ نفعی ندارند چون دعوانی که آنجا هست دعو ا بر سر این نیست که واقعاً نانی به سفره کارگر در آن جامعه اضافه می شود. دعو ا بر سر این نیست که آیا ذره ای آزادی سیاسی برای کارگر و برای زن و برای جوان و برای آن جامعه به بار می آید. مسأله این نیست که اگر جناحی برنده بشود ذره ای از سعادت درون آن جامعه بیشتر می شود، ذره ای از رفاه، ذره ای از شادی، ذره ای از خلاصی فرهنگی درون آن جامعه متحقق بشود. در نتیجه از این زاویه این انتخابات ها هیچ ربطی به مردم و هیچ ربطی به طبقه کارگر، زن، جوان، پیر و کودک آن جامعه ندارد. از این زاویه مردم نفعی در آن ندارند و اینرا مردم به خوبی میدانند. علاوه بر آن با استبدادی که در آن جامعه حاکم است، با تمام فیلتر هائی که برای انتخابات ها می گذارند حتی امید به اینکه کسی بتواند از این تریبون اگر حرفی برای گفتن دارد حرف اش را بزند یا اصلاً بتواند امیدی ببندد به اینکه انتخاباتی در جریان است به نظر من پوچ است، کاملاً پوچ است و این را مردم بیشتر از هر کسی می دانند. انتخاباتهای جمهوری اسلامی یکی از بیربط ترین مسائل به مردم، به جامعه ایران، به طبقه کارگر، به زن و به جوان است. اگر برد و باختی در این انتخابات باشد برد و باخت بخشهای مختلف بورژوازی است. مردم در این انتخاباتها همیشه بازنده اند، چون همیشه دعو ا بر سر این است که چگونه جامعه را به بند کشید، چگونه طبقه کارگر را استثمار بکنند و چگونه امنیت بیشتری را برای بورژوازی و برای ادامه حاکمیتشان در جامعه به طور واقعی تأمین بکنند.

ولی شاید سوال بشود که چرا علیرغم همه اینها ما شاهد این هستیم که مردم در انتخاباتها شرکت میکنند. مردم ایران مثل هر جای دیگر نگاه میکنند و فکر می کنند که اگر بشود از طریق انتخابات شکافی را در قدرت ایجاد کرد، اگر بشود از طریق انتخابات امکانی را ایجاد کرد که ابراز وجود بیشتری بکنند، در انتخابات شرکت میکنند. مثل دوره خاتمی. گاهی هم مثل سال ۸۸ واقعاً متوهم می شوند به اینکه کسی می تواند سعادت و آزادی شان را برایشان به ارمان

سیاسی و مدنی در جامعه گرفته بودند فاصله گرفتند. بیابرد.

تلویزیون پرتو: آیا شما واقعاً می گوئید مردم دنبال شکافی هستند؟ آیا مردم با شرکتشان در انتخابات می توانند شکافی را در حاکمیت به وجود بیآورند؟

آذر مدرسی: خیر، به نظر من مردم نمی توانند هیچ وقت شکاف بوجود بیآورند، این امیدی است که مردم همیشه دارند نه فقط مردم ایران بلکه مردم همه جا این امید را دارند. همیشه فکر میکنند اگر که آنها دخالت کنند ممکن است شکاف بیشتر شود و ممکن است امکانی برایشان به وجود بیاید و از این امکان برای قوی کردن خودشان استفاده کنند. این امکان در جمهوری اسلامی نیست به خاطر اینکه کسانی که می توانند در انتخابات ها شرکت بکنند فاسدتر، ارتجاعی تر و گندیده تر از آن هستند که کسی امید داشته باشد که شکاف این جناح با جناح گندیده تر از خودش بتواند امکانی را برای ابراز وجود مردم بوجود بیابرد. به طور واقعی این یک امید و یک توهم است. امید به اینکه شاید بشود کاری کرد! و مردم همیشه در همه جا با این امید با این دلخوشی به خود در انتخابات ها شرکت میکنند و فکر میکنند که شاید بتوانند مهر خودشان را به آن انتخابات بزنند. اگر در هر جامعه ای این توهم ذره‌ای پایه داشته باشد در ایران صد برابر توهم است چون هیچ چیزی در آن جامعه روی پایه خودش نیست. انتخاباتی در کار نیست، استبداد و گندیدگی همه جناحهایی که الان در قدرت اند نشان داده است که یک چنین امیدی واهی است.

تلویزیون پرتو: از یکطرف ما شاهد این هستیم که در برخی کشورهای اروپایی اپوزیسیون نشستههایی را داشته اند و از طرف دیگر جناحهای مختلف جمهوری اسلامی خودشان را برای انتخابات آماده میکنند. اینطرف تر دارند اینترنتیوسازی می کنند که در تحولات آینده ایران بتوانند به هرحال ائتلاف دارند درست می کنند، اپوزیسیون چه نقشی می تواند داشته باشد روی مردم یا اصلاً چه نقشی روی آینده وضعیتی که الان در ایران موجود است داشته باشد؟

آذر مدرسی: اپوزیسیون یک موجودیت یکدست نیست. اپوزیسیون هم مثل جامعه ایران بخشهای مختلف دارد و نمایندگی طبقات مختلف و بخشهای مختلف جامعه را میکند. تا آنجا که به اپوزیسیون چپ رادیکال و کمونیست برگردد، مثل ما حزب حکمتیست، همیشه تلاش میکند واقعیات پشت این انتخابات وجدالهایی که پشت این انتخابات هست و بیربطی آن را به جامعه، به طبقه کارگر نشان بدهد و به مردم بگوید نباید در این انتخابات شرکت کرد و نباید اینچنین توهینی را به این جامعه قبول کرد که گویا زیر عبای ولایت فقیه و شورای نگهبان و صدها صدها فیلتر امنیتی سیاسی دیگر امکان دارد کسی یا جریانی که نمایندگی بخش آزادیخواه جامعه را میکند در آن شرکت کند. ما کمونیستها وظیفه مان این است و تاریخاً این کار را کرده ایم و کماکان ادامه می دهیم. ما کمونیستها همیشه و همیشه باید واقعیات را به مردم بگوئیم و تلاش کنیم نشان بدهیم که امیدشان به تغییر از طریق انتخابات واهی است و بگوئیم که نباید در اینچنین بازی شرکت کنند.

بخش دیگر اپوزیسیون که تفاوت بنیادی و پایه ای و طبقاتی با جمهوری اسلامی ندارد، اپوزیسیون بورژوائی ایران است همانطور که خودتان اشاره کردید مدتی قبل در پی اینترنتیو سازی بودند و کنفرانس پشت کنفرانس برگزار میکردند و نقشه تشکیل " شورای ملی ایرانیان" مثل شورای ملی لیبی و سوریه و لویه جرگه افغانستان را داشتند. یک مسابقه شنیع را به راه انداخته بودند تا ببینند چه کسی می تواند از دخالت ناتو از حمله نظامی و از فضای جنگی بیشترین استفاده را کند و چه کسی می تواند اینترنتیو مناسب و مورد قبول آمریکا و ناتو و کل ارتجاع جهانی باشد. امروز که مسئله خطر حمله و فضای جنگی حاشیه‌ای شده است، یک دفعه این جریانات به شدت فرصت طلب و به همان درجه فاسد رنگ عوض کرده اند. در این کنفرانس آخر که شما اشاره کردید در پراگ گفته اند که ما اصلاً بحثمان اینترنتیو سازی نیست و ما نمی خواهیم ایران مثل سوریه بشود ما نمی خواهیم لویه جرگه و چلبی آینده ایران شویم بلکه خواهان انتخابات آزاد هستیم. میخواهیم از طریق انتخابات آزاد و مسالمت آمیز جمهوری اسلامی را تغییر بدهیم. به هرحال این رنگ عوض کردن و اپورتونیزم یکی از خصوصیات و ویژگی این بخش از اپوزیسیون است که ←

دائماً خودش را متناسب با سیاستهای غرب و با سیاستها و جدالهای درونی جمهوری اسلامی منطبق می کند و رنگ عوض می کند. اما یک نکته در این مورد به نظر من مهم است و آن هم هراس همین بخش از اپوزیسیون از اعتراض رادیکال درون آن جامعه است و وقتی از تغییر غیر خشونت آمیز حرف می زند منظورشان این است. به همان اندازه که محسن رضانی و سایر سران جمهوری اسلامی از اعتراض طبقه کارگر در آن جامعه می ترسند و هشدار می دهند که دشمن دولت آتی فقر و بیکاری و فلاکتی است که به جامعه تحمیل شده است و اینها هم از همین می ترسند. به همین دلیل است که از انقلاب به اسم خشونت نام می برند و از لاس زدن با جناحهای جمهوری اسلامی و ابزار دست ناتو شدن و از حمله نظامی و از فضای حمله نظامی و از همه اینها به عنوان راههای مسالمت آمیز برای تغییر جمهوری اسلامی حرف می زنند. این بخش از اپوزیسیون را هم کارگران و جامعه ایران باید بشناسد و در کنار دوستان در پوزسیون شان قرار بدهد و مثل همانها با آنها رفتار بکند. اینها در کنار یکدیگر و روی یک سکو ایستاده اند و در یک موقعیت در مقابل جامعه ایران و مردمی که خواهان آزادی واقعی و رهائی و رفاه واقعی در آن جامعه ایستاده اند.

تلویزیون پرتو: می شود اشاره کنید اینها چه بخشهایی از اپوزیسیون هستند؟
آذر مدرسی: متأسفانه دوره گذشته بخش اعظم اپوزیسیون وارد چنین میدانی شد. جناح راست آن کنفرانسهای اتحاد برای دمکراسی را می گذاشت. از شخصیت اصلی و فعال آن رضای پهلوی که منشور شورای ملی ایرانیان را امضا کرد تا جریانات جمهوری خواه، بخشی از اکثریت و مشروطه طلبان، کل ناسیونالیسم پرو غرب و جریاناتی که به اصطلاح به خودشان لیبرال می گویند و انواع شخصیتهایی که خود را به این جریانات منصوب می کنند و با آن هستند. اینها طیف راست این بخش از اپوزیسیون را تشکیل دادند. طیف چپ آن جریاناتی بودند که به اسم چپ به اسم کمونیزم به اسم کارگر، امید می دادند که در دل فضای جنگی و بر متن آن فقر و تحریم اقتصادی و بیکارسازی های وسیع، انقلابی صورت می گیرد و طبقه کارگر و جامعه می تواند درون چنین بلبشونی و زیر فشار فقر و فلاکت انقلاب کند و جمهوری اسلامی را سرنگون کند. در نتیجه آنها هم به دنبال اینکه آلترناتیوی چپ را در مقابل آلترناتیو راست قرار بدهند افتادند. آنها هم وارد همین کمپین و وارد کمپین ارتجاع بین المللی شدند. بخش اعظم اپوزیسیون که یک دوره دنبال سبز راه افتادند این دوره همه آنها به دنبال ناتو و به دنبال سناریوهای آمریکا و ناتو افتادند.

تلویزیون پرتو: شما صحبت و جمعبندی دارید از کل بحث ما دقیق آخر را به آن اختصاص بدهیم؟
آذر مدرسی: تنها نکته ای که می خواهم یک بار دیگر بگویم این است که طبقه کارگر و تمام مردم آزادیخواهی که از دست جمهوری اسلامی به تنگ آمده اند باید خیلی با چشمهای باز حقایق پشت لفاظی شیرین جریانات بورژواپی در حاکمیت یا اپوزیسیون را ببینند و اینکه دوستان واقعیشان چه کسانی اند. اگر کسی با دقت بحثها و سیاستهایشان را تعقیب کند نزدیکی های بنیادی و اساسی بخش اعظم این اپوزیسیون را با جناحهای درونی جمهوری اسلامی میبیند. من فکر میکنم که طبقه کارگر نباید امیدی به این داشته باشد که با دخالتش در جدالهای درون جناحهای مختلف جمهوری اسلامی می تواند فضائی را برای خود باز کند و می تواند امکانی را برای خود بوجود بیاورد. فکر میکنم شرکت در این انتخابات را باید گذاشت برای کسانی که از دست به دست شدن قدرت در بخشهای مختلف بورژوازی نفع می برند. کسی که برایش فرقی نمی کند ناسیونالیسم کرد و بورژوازی کرد در قدرت سهیم شده یا نه، بورژوازی ترک در قدرت سهیم شده یا نه، بخش خصوصی و بخش دولتی در هم ادغام شده یا نه و نتیجه حاکمیت همه آنها برای او چیزی جز استبداد و استثمار است نباید در این انتخابات شرکت بکنند و باید همه هم طبقه ای هایشان را فراخوان بدهند که نباید در این چنین بازی کثیفی دخالت کرد و به سیاهی لشکر هیچ جناحی از بورژوازی تبدیل شد. نباید اشتباه انتخابات سال ۸۸ را یک بار دیگر تکرار کرد.

با تشکر از رفیق ژبار همت برای پیاده کردن این مصاحبه

بیمه بیکاری و سوداهای ویرانگر سرمایه در ایران

مصطفی اسدپور

ناصر شیخی مدیر کل تعاون، کار و رفاه اجتماعی استان مرکزی: در هفت ماهه نخست سال جاری سه هزار و ۹۵۴ نفر مقرری بگیر جدید به سازمان تامین اجتماعی معرفی شده اند که از این تعداد برای سه هزار و ۵۴۰ نفر مقرری بیمه بیکاری برقرار شد. (خبرگزاری مهر، بیستم آبانماه ۱۳۹۱)

در فرهنگ لغت سیاسی کلمه پوپولیست مشخصه نیروهایی است که با فریب و دروغ پردازی از نارضاییی اقشار پایینی جامعه برای خود کیسه میدوزند. عبارت پردازی علیه بالاییها، علیه "خواص جامعه" و سینه چاک دادن برای اقشار کارکن و محرومیت هایشان؛ وجه مشترک اینها در سراسر دنیاست. پوپولیستها همواره "اهل عمل" هستند، راه حلهای فوری در جیب دارند و از آنجاییکه خوب از درون دولتهای حاکم و بریز و بپاشها باخبرند، وعده های سفته های سیاسی شان از موعد اجرایی کوتاهی برخوردار است. اینها "قادرند" در عرض یکسال و اندی بیکاری را نصف کنند، بی مسکنی را ریشه کن کنند و چه بسا همه کارگران را به بورژوا تبدیل کنند! در عرف دنیای واقعی سیاست و در کف خیابانها، پوپولیستها حال با هر تعریفی که برای خود قایل باشند، اما در انظار مردم حتی با کمترین تجربه سیاسی، این نیروها فرصت طلبان ملو از یاهه گویی بحساب میآیند. سرمشقا رای پوپولیستها همواره در استیصال و بن بست و ناامیدی رای دهندگان جستجو شده است. دنیای وحشیانه حکومت سرمایه در دنیای امروز ملو از نمونه پوپولیستهایی است که بازار داغ خود را مدیون شرایط طاقت فرسا و چاره جویی انسانهایی هستند که از فرط ناچاری، حتی تحقق یکدهم، یکصدم وعده های فریبکارانه آنها را برای زندگی امروز خود غنیمت شمارده اند.

ایران از این قاعده مستثنئی نیست. اینجا سرمایه و حکومتش، جمهوری اسلامی، منجلاب استثمار و توحش و نابرابری را تا اعماق جامعه تسری داده اند. اینجا هم نارضایتی و خشم و بغلاوه استیصال و ناامیدی هست و بر این بستر فرصت طلبی و فریبکاری سیاسی میداندار است. اما اینجا یک تفاوت هست. از قبل جمهوری اسلامی و نامدارترین پوپولیستهای این حکومت، شارلاتان ترین جریانات مردم فریبی در ینگه دنیا هنوز میتوانند ادعای حرمت سیاسی داشته باشند. جمهوری اسلامی "پوپولیست" جلوی صحنه میراند تا بیشتر از قبل و با دست بازتر کارگر و اقشار محروم و زحمتکش را تحت فشار قرار بدهد، نیازهایش را انکار کند، و در روز روشن از طرف ارباب جمعی مابقی جامعه موقعیتش را به سخره بگیرد. سرنوشت بیمه بیکاری کارگران در ایران گواه گویای کارکرد این روشهاست.

اظهارات مقام مسئول اداره بیمه استان مرکزی در ابتدای نوشته بسیار گویاست. لازم است اضافه کرد که استان مرکزی قلب صنعت ایران است. دهها هزار مراکز صنعتی و از جمله بزرگترین کارخانه های صنعتی در شهرهای اراک و ساوه در این استان قرار گرفته است. علاوه بر جمعیت اساسا کارگری دو میلیون نفره این استان، صدها هزار کارگر دیگر از تهران و دیگر استانهای مجاور، اشتغال و زندگیشان به این مراکز تولید گره خورده است. در سالهای اخیر خبر ورشکستگی و بحران مراکز کارگری این منطقه یک آن قطع نشده است. اینکه رقم این بیمه بیکاری چقدر است سرشان را بخورد، میشود پرسید راستی امتنان خاطر مقام محترم اداره مسئول تامین اجتماعی کارگران، و این وسواس فخرفروشانه شان در شمارش بسیار دقیق تعداد مشمولان بیمه بیکاری از کجا ناشی میشود؟ میشود انتظار داشت بی زحمت، به همان سیاق دیمی رایج حکومتشان بفرمایند چند صد هزار کارگر از کار اخراج شده و توسط اداره ایشان شایسته هیچ گونه دریافتی بیکاری اعلام گشته،

رسما به کار سگ مرگی و بعدش هم به گرسنگی سپرده شده اند؟ آخرین آمار تقریبا رسمی اداره بیمه اجتماعی مربوط به سال هشتاد و سه است که از دو و نیم میلیون بیکار تنها صد و سی هزار نفر مشمول بیمه بیکاری بوده اند. تازه این آمار مربوط به زمانبست که کارگران کارگاههای زیر ده نفر مشمول قانون کار محسوب میگشتند!

در یک محاسبه سر انگشتی و با توجه به بیکاری گسترده جاری دایره شمول چیزی به اسم بیمه بیکاری از حداکثر یک درصد کارگران در ایران فراتر نمیرود. این یک نتیجه گیری منطقی، اما هنوز نوک کوه عواقب خانمان برانداز برای طبقه کارگر ایران است.

بدون کمترین اغراق بیمه بیکاری رایج ترین مسایل و مباحثات سیاسی در طول چهارساله اخیر در ایران را شکل است. بالایی ها خود ابتکار عمل را در دست داشته اند. در یک رقابت و استطکاک گاها خنده آور میان مجلس و دولت احمدزاد و در سبقت در "دفاع از کارگران محروم" در پایان تصویب "قانون بیمه بیکاری فراگیر " را بدنبال داشت. این قانون میتواند شاهکار این حضرات باشد، که در آستانه اجرا بدلیل نبود بودجه به بایگانی سپرده شد. مجلس دور دیگری از بازی با توپ بیمه بیکاری و اینبار با عنوان پرداخت مقرری بیکاری به جوانان و فارغ التحصیلان دانشگاهی را بطور موازی ادامه داد. سطح این مقرری بطرز مسخره ای نازل برای کارجویان مجرد و متاهل بترتیب ۱۸۰ و ۲۲۰ هزار تومان در ماه را شامل میگشت. این طرح هم به سرنوشت طرح قبلی دچار گردید: در خزانه برای هر چه پول باشد،که همیشه هست، دولت از تامین تنها یک شبانه روز از مایحتاج یک خانواده کارگری در ماه معزول است!

کاملا بیجاست مطابق ابتدایی ترین عرف سیاسی رفت و پرسید وعده های پرحرارت عالیجنابان در لغو کارهای قراردادی و وعده تامین چتر بیمه بیکاری برای کارگران قراردادی و ساختمانی به کجا رسید. اما در عوض میشود نگاه کرد و دید که در جویدن بلاانقطاع عبارت "بیمه بیکاری" چگونه کارگر، حقوق بر حق او در مقابل کارفرما و در مقابل جامعه و دولت به تحقیر کشیده شده است. سطر به سطر قوانین مورد بحث نه در دفاع از کارگر بلکه سندی در تضمین و چهارمیخه کردن کار و موجودیت ارزان و نازل این طبقه است. کسی هست این حضرات را توجیه کند همه فلسفه " بیمه بیکاری" در پرداختی سر موعد ماهانه به او خانواده اش خلاصه میشود و نه چیز دیگر! کسی هست حضرات را توجیه کند برای یکبار هم شده بساط تعزیه خزانه خالی را در هنگام پرداخت حقوق و پاداشهای سوپر سخاوتمندانه وزرا و وکلا پهن کنند!

این در ذات سرمایه و حکومتش و در همه جا نهفته است که در ایام بحرانی و رو به کارگران گستاخ، پررو و بددهن میشوند؛ بیکاری را بگردن تنبلی خود کارگران میاندازند، کارگر بیکار و بیمه بیکاری اش را سرباز جامعه قلمداد میکنند. سرمایه دنبال سود است و انتظار ذره ای وجدان و انسان دوستی از آن بیجا است. در این زمینه سرمایه در ایران یک سر و گردن بالاتر بر دوش همپالکی های خود ایستاده است. تماشایی است در حالیکه دولت رسما دست میلیونها کارگر را از هرگونه بیمه بیکاری کوتاه کرده است، در حالیکه تنها و در بهترین حالت یک درصد کارگران میتوانند از مقرری (و نه بیمه بیکاری) نازل مشروط به هزار شرط برخوردار گردند؛ آنوقت از زبان هزاران سایت و نشریه و سخنگو نفس حق کارگران در ایام بیکاری را زیر سوال میریند. وفور کلمات "گداپرووری و تشویق تنبلی" از زبان اقتصاددانان تازه بدوران رسیده فارسی زبان واقعا مشمنز کننده است. طبقه سرمایه در ایران هرگز به این اندازه آگاه و پراشتها و بلندپرواز نبوده است. حق دارند. بیست میلیون کارگر بدون کوچکترین حفاظ قانونی را کت بسته در دسترس خود یافته اند. کارگرانی که بغلاوه تحت فشار تامین مایحتاج پایه ای خود ناچار به تن دادن به هر شرایطی شده اند. هیچ کجای دنیا به کارکشیدن کارگر به این اندازه ساده و بی در و پیکر نیست. هیچ کجای دنیا نمیتوان به این سادگی حاصل زحمت کسی را به جیب زد و در روز روشن به ریش قربانی خود خندید. تاریخ سرمایه با چرک و خون و تباهی نوشته شده است. ایران تجسم فشرده این تباهی سازمان یافته مبتنی بر سود حاصل

کار کارگر است. اجازه بدهید از آقای مدیر عامل اداره بیمه اجتماعی

مژده بیمه بیکاری برای پنج هزار کارگر را بپذیریم. بیابید خوش خیالی پیشه کنیم و امیدوار باشیم مبلغ پرداختی سر و ته زندگی این مشمولان را در مدت مقرر بهم بیاورد. در ادامه میشود از ایشان سراغ بیش از یک میلیون خانواده کارگری دیگر از ساکنان استان تحت کنترل خود که از بیمه بیکار محروم مانده اند، را گرفت؟ میشود جسارتا پرسید صدها هزار کارگری که ناخواسته از کار اخراج شدند، صدها هزار نفری که هرگز دستشان به شغل نیم بند هم نرسید چگونه و از چه راهی قرار است زندگی خود را تامین کنند؟ پاسخ به این سوال در تلاش جنون انگیز مردم زحمتکشی نهفته است که شب و روز از طریق چند شغل، با کار زنان در خانه، با دستفروشی و کار کودکان، در اقیانوسی از ناامنی و فرسایش و تحقیر گلیم روزمره خود را از آب بیرون میکنند.

برای تکمیل عواقب بیکاری گسترده در ایران نمیتوان گزارشی از تحقیقات تازه منتشر شده اساتید دانشگاه علوم اجتماعی و علامه در تهران، و بمنظور بررسی دامنه فحشا را از قلم انداخت. بنا به این تحقیقات تصویر پدیده تن فروشی که زمانی به تعداد محدودی در مناطق منحصr بفرد و متشکل از زنانی عمدتا متولد روستاها و در زمینه فریب و اجبار، محدود میشد را باید بکنار گذاشت. خود فروشی امروز یک پدیده اجتماعی و بشدت گسترده است که قربانیان خود را از میان زنان جوان و تحصیل کرده ای میگيرد که اساسا در بازار کار جایی برای خود نمیابند، و بغلاوه از هرگونه حمایت قانونی تا پیدا کردن شغل مناسب برخوردار نیستند. مطابق همین بررسی خودفروشی به یک پدیده شناخته شده مناطق حاشیه نشین و کارگری تبدیل شده است که زنانی از ساکنان محله با یا بدون اطلاع همسر خود از راه تن فروشی به تامین بخشی از مخارج زندگی میپردازند. وجه مهمی از این تراژدی در اینستکه سقف سنی قربانیان این بازار به زیر ۱۷ سال رسیده است. (سلامت نیوز، ۲۸ فروردین ۱۳۹۱)

به لیست تباهی های ناشی از بیکاری و ناامنی زندگی طبقه کارگر هنوز میتوان افزود. اعتیاد از جمله این مفاد است. هر کدام از این پدیده ها هر روز و بدون وقفه شریف ترین انسانهای آن جامعه و از میان برداران و خواهران طبقاتی ما قربانی میگيرد. تا آنجا که به جمهوری اسلامی و طبقه سرمایه دار مربوط باشد، قعر این تباهی هنوز ناپیدااست. بیمه بیکاری فوری سنگر اول برای مهار سودهای پلید سرمایه در ایران میتواند باشد.

انسانها در مگنه امکان گرا میشوند. کارگران در ایران از این قاعده مستثنئی نیستند. سرکوب بی امان و بی وقفه رژیم علیه فعالین و تحرکات کارگری نقش مهمی را در ممانعت از شکل گیری یک صف قدرتمند علیه دست اندازی سرمایه و حکومتش ایفا کرده است. اما در این میان بیش از هر چیز بی اعتمادی طبقه کارگر به نیروی خود است که دست اندازی رژیم را کمکان مقدور ساخته است. طبقه کارگری که روزمره با اعتصابات و اعتراضات خویش قوانین پایه ای رژیم و از جمله ممنوعیت اعتصاب و اجتماعات را عملا زیر پا میگارد، طبقه کارگری که عقب راندنش بدون پشتک و وارو زدن پوپولیستی و کارگر پناهی دایمی حکومت غیر ممکن است؛ میتواند و میتواند صف محکمی در مقابل شرایط نکبت بار جاری بسازد. پاره کرده قوانین جاری و خواست تامین فوری یک بیمه بیکاری شایسته جزو اولین و مهمترین خواستهای صف اعتراضی کارگران بیکار و شاغل خواهد بود. تا همین جا طبقه کارگر تجربیات گر اتقیمی را در زمینه بیمه بیکاری در میان صفوف خود انداخته است.

کمونیست را بخوانید.

آن را تکثیر، پخش و

به دیگران معرفی کنید

از سایت حزب دیمکراتیک

http://hekmatist.com

از میدان تحریره قاهره تا تشکیل دولت مستقل فلسطینی

نریا شهابی

حوادث ظاهرا غافلگیرکننده ای در خاورمیانه و در جهان عرب در جریان است. حوادث و اخباری که بنحو غیر مترقبه ای میدیای رسمی در اروپا را هم به انحصار خود در آورده است.

- پس از هشت سال، خواست روشن شدن علت مرگ یاسر عرفات و پاسخ به این ادعا را که احتمالا "عرفات را موساد و دولت اسرائیل به قتل رسانده اند"، "ناگهان" بالا گرفت! "رئیس کمیسویون تحقیق فلسطین درباره مرگ یاسر عرفات" گفت نمونه‌برداری از جسد او بلافاصله در اختیار کارشناسان فرانسوی، روسی و سویسی قرار گرفته است." و این سوال که چرا امروز و پس از هشت سال، این پرونده مجددا گشوده میشود، در افکار عمومی جهانیان در گشت و گذار است. مدیای سطحی تر و "هالیودی" تر، آن را به "بی ثباتی روحی" بیوه عرفات ربط میدهد!

- "ارویا" صحبت از "سپیده دم حقیقت برای فلسطینی ها" میزند! و پذیرش فلسطینی‌ها در سازمان ملل به عنوان دولت ناظر، را اعلام میکند! محمود عباس رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین، مجددا در نشست مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۹ نوامبر، درخواست ارتقاء فلسطینی‌ها به دولت ناظر غیر عضو را، طرح کرد. تقاضایی که سال گذشته به تخت سینه مخالفت دول اروپایی و دولت آمریکا خورد، امسال با اکثریت بسیار قوی در مجمع عمومی سازمان ملل، تصویب شد. بعلاوه در میان دول اروپایی موافقت صریح دول فرانسه، سوئیس،

۱۲۴ کارگر در آتش سوختند!

خالد حاج محمدی

روز شنبه ۲۴ نوامبر، ۴ آذر، در کارخانه تولید پوشاک در نزدیکی دکا پایتخت بنگلادش، ۱۲۴ کارگر، زنده زنده طعمه حریق شدند و جان باختند. طبق اخبار منتشر شده، در این کارگاه تولیدی، و در ساختمانی ۹ طبقه با بیش از هزار کارگر دوزنده، در طبقه اول آتش سوزی شده است. و تا کنون ۱۲۴ نفر جان باخته اند. هنوز تعداد زخمیها، و تعداد گم شده ها نا معلوم است، مگر از زبان خانواده و بستگان آنها و در حاشیه اخبار قابل شنیدن باشد.

میگویند دلیل این "حادثه" معلوم نیست، صاحب کارخانه پوشاک که گویا حدود ده مرکز دیگر تولیدی پوشاک دارد، اعلام کرده است که او گناهی مرتکب نشده است و در کمال وقاحت میگوید، او به عنوان صاحب کار موازین "ایمنی کار" را رعایت کرده است. و البته حق دارد! موازین ایمنی کار در همه مراکز و همه قتلگاههای طبقه کارگر را، صاحبان سرمایه و مامورین و گماشتگان آنها و دولتهان تعیین میکند. طبقه ای که تولید سود و ثروت خود را مدیون بردگی مطلق طبقه کارگر میدانند. و استانداردهایی که اینها تعیین میکنند، باید از هزینه سرمایه دارد، به قیمت هزینه کردن جان کارگر، بکاهد.

این جنایت در لابلای اخبار خبرگزاریها و همچون روال همیشگی مطبوعات رسمی، به عنوان خبری "تاسف" آور و یک "سانحه" پخش شد. نه کسی مجرم معرفی شد و نه کسی مدعی وقوع جرمی

لوکزامبورگ، نروژ و دانمارک، را با خود دارد. گفته میشود که پذیرفته شدن این خواست به این معناست که فلسطینی‌ها از یک "ناظر دائمی" به یک دولت "ناظر غیر عضو" ارتقاء پیدا می‌کنند و این امر به جایگاه فلسطینی‌ها اعتبار بیشتری می‌دهد و فشار برای به رسمیت شناختن آن‌ها به عنوان یک دولت را هم افزایش می‌دهد. و ۲۹ نوامبر ۲۰۱۲ را روز رسیدن مردم محروم فلسطین به بخشی از خواسته برحق شان، نامیدند.

- میدان تحریر قاهره، ۲۷ نوامبر، در اعتراض به سیاست ها و بخشنامه های دیکتاتورمابانه محمد مرسی، رئیس جمهور جدید و رهبر حزب آزادی و عدالت، "باز به عظمت شب‌هائی شد، که منتهی به سقوط حسنی مبارک گردید!" همه میگویند که "مردم سرنگونی رژیم را می‌خواهند!". در این روز تعداد معترضاتی که در میدان تحریر گرد آمده‌اند، از ۲۰۰ هزار نفر فراتر رفت و به لحاظ بزرگی با اعتراضاتی که به سقوط رژیم مبارک منتهی شد برابری کرد! و در این میان اخوان المسلمین که در انتخابات از ریاست جمهوری مرسی پشتیبانی کرده بود، در خط مقدم تعرض مردم قرار گرفته است. یکی از تظاهرات کنندگان میدان تحریر، در مقابل دوربین برنامه خبری "یورونیوز" میگوید: اگر برای ما هیجده روز روز طول کشید مبارک را پائین بکشیم برای این یکی هشت روز هم طول نمی کشد! بهتر است خودش کنار بکشد!

سه واقعه و یک خطر

اگر عضویت فلسطین در سازمان ملل بعنوان دولت ناظر، فقط "سمبلیک" بماند، و یا دولت فلسطینی برای برخورداری از "امتیازات" موقعیت جدید در منگنه دیپلماسی، بورکراسی و ریاکاریهای رایج بین شورای امنیت و مجمع عمومی سازمان ملل، فلج شود، هنوز این رویدادی مهمی است که نوک کوه یخ تغییرات بنیادین تری در خاورمیانه را نشان میدهد.

است. در میان کینه و بغض و نفرت عمومی طبقه کارگر بنگلادش و از ترس اعتراض جمعی آنان، دولت و ارگانهای ضدکارگری آن، ریاکارانه به کارگران قول "تحقیق" و "دنبال کردن دلیل واقعه" و "رسیدگی" به این ماجرا، را میدهند. این فریب کاری بخشی از تلاش عاملین جنایت و قاتلین واقعی کارگران، برای خاک پاشیدن به چشم طبقه کارگر و کنترل آنان است.

یکی از کارگران در گفتگو با خبرگزاریها گفته است، "هنوز مادرم را پیدا نکرده ام، من خواهان عدالت هستم، صاحب کارخانه پوشاک باید دستگیر شود"، اما کدام کارگر است که نداند، عدالتی در کار نیست! عدالت سرمایه داری همین است! کی است که نداند، آنچه در بنگلادش اتفاق افتاد، تنها یک مورد از هزاران مورد کشتار کارگران در مراکز مختلف تولیدی، در صنایع و شرکتهای ساختمانی، در معادن و مراکز مختلف کارگری است. چه کسی که است نداند هزینه تولید ثروت و سود، تنها فقر و محرومیت و زندگی برده واری که نصیب طبقه کارگر است نیست! علاوه بر این مصائب، سوختن و زیر زمین دفن شدن و زیر دستگاه نابود شدن نیز بخشی از هزینه ای است که باید پرداخت و این هم سهم کارگر است.

میگویند مزد کارگران پوشاک بنگلادش کمتر از ۳۰ یورو در ماه است، و این ۳۰ یورو را هم بعد از اعتصابات وسیع سال ۲۰۱۰، به کارفرمایان تحمیل کرده اند. قبل از این اعتصابات کارگر پوشاک در بنگلادش ۱۸ تا ۲۰ یورو در ماه مزد میگرفت. بخش عمده صادرات بنگلادش و ۸۰ درصد درآمد این کشور از محل صادرات لباس به کشورهای آمریکا و اروپا تامین میشود. لباسهای شیک و گران قیمت، مارکهای مشهور لباس از آمریکا تا انگلستان و آلمان

کمونیست ۱۷۰

اگر مسئله حفظ موجودیت اسرائیل، سنگ اندازی های آمریکا و اسرائیل، حل مسئله بی سرزمینی فلسطینیان را به شکل دیگری پیچیده و غامض کند، با این وجود هنوز توازن قوای مهمی در خاورمیانه تغییر کرده است.

اگر ثابت شود که عرفات هم به مرگ طبیعی مرده است، باز شدن این پرونده در خود نشان از تغییرات مهمی در خاورمیانه و در مناسبات طبقاتی در این منطقه را منعکس میکند. سرخ این دو رویدادهای مربوط به فلسطینان و آوارگی شصت - هفتاد ساله آنها، مستقیما به میدان تحریر قاهره، وصل است.

در خاورمیانه نیروهای جدید و قدرت های جدید به میدان آمده اند. نیروهایی که در فاصله هر "دم و بازدم" عملیات میلیتاریستی اسرائیل و ناتو، بلافاصله سر بلند میکنند. میدان تحریر قاهره میدان ابراز وجود یکی از این نیروها است.

در دنیای چند قطبی امروز، دنیایی که سیاست های امپریالیستی آمریکا برای تثبیت سرکردگی خود بر جهان، و ایجاد "نظم" و "بالانسی" در جهان سرمایه به بهای تخریب چند جامعه در خاورمیانه، نتوانست نظم و ثباتی در صف بورژوازی جهانی بوجود آورد، رقبا و شرکای جدید پا به میدان گذاشته اند.

یکی از این شرکا، بورژوازی عرب است که دیگر بیش از این حاضر نیست، در "مبیریت" خاورمیانه، عضو از نظر سیاسی و اقتصادی کم حقوق و "حاشیه ای" باشد! سهم خواهی بورژوازی عرب پس از فروپاشی جهان دوقطبی، که در آن خاورمیانه حوزه اقتدار غرب بود به قیمت محرومیت و آوارگی فلسطینیان، رویدادی بسیار طبیعی بود. آنچه که طبیعی نبود، عقب نشینی سریع غرب در مقابل این سهم خواهی است! اینجا است که میدان تحریر و انقلاب مصر، خود را نشان میدهد.

انقلاب مصر و به میدان آمدن اکثریت محروم جامعه برای اعمال قدرت! به زیر کشیده شدن دیکتاتورها در مصر و تونس به نیروی انقلاب مردم، و بالاخره خطر خارج شدن "کنترل" از دست هم بورژوازی

عرب و هم بورژوازی غرب، دول غربی را به سازش کشانده است. خطر به میدان آمدن طبقه کارگر و کمونیسم در دل این ابراز قدرت میلیونی و مردمی، دول محترم غربی را، که سال قبل بر سینه فلسطینیان برای داشتن یک دولت مستقل دست رد محکمی زده بودند، امروز "رام" کرده است!

ریشه باز کردن پرونده "قتل" عرفات، و حمایت فوری از طرح محمود عباس برای دولت فلسطینی، نه از "بیدار شدن وجدان" دول محترم در سازمان ملل، که از این "بیداری" سرچشمه میگردد. این همان مجمع عمومی است که شصت و پنج سال پیش آوارگی فلسطینیان را تصویب کرد، حمله به عراق را تصویب کرد، سال گذشته بر سینه محمدعباس دست زد، و بارها و بارها در مقابل جنایات و نسل کشی دولت اسرائیل، سکوت توجیه آمیز کرده است!

بورژوازی جهانی در مقابل خطر عروج چپ و کمونیسم در دل انقلابات در جهان عرب، در مقابل خطر پا به میدان گذاشتن طبقه کارگر در خاورمیانه، ناچار شده است "به سرعت" برای بورژوازی عرب، جا باز کند! ناچارند شرکای بیشتری را در مدیریت سیاسی – اقتصادی جهان، ببیزیند.

اگر بورژوازی جهانی بخواهد در مقابل سهم خواهی بورژازی عرب، سنگ اندازی کند، خطر چپ، به میدان آمدن طبقه کارگر و انقلابات سوسیالیستی، در انقلابات دوم و سوم در جهان عرب، منافع تمام بورژوازی جهانی را به خطر خواهد انداخت. شریک کردن بورژوازی عرب در مدیریت اقتصادی – سیاسی جهان، بهایی است که بورژوازی غرب برای جلوگیری از خسارت بیشتر میپردازد.

طبقه کارگر با این رویدادها و واقعیات، باید به قدرت خود بیش از پیش اعتماد و تکیه کند! اگر خطر نسیم کمونیسم میتواند مجمع عمومی سازمان ملل را یک شبه "رام" و به چرخشی چنین بکشاند، میتواند تصور کرد که خود نسیم کمونیسم و سوسیالیسم، منشا چه تغییرات عظیم و فوری برای بشریت باشد.

و... اساسا بدست کارگر بنگلادشی و چینی و... تولید میشود. کارگری که با حداکثر ۳۰ یورو در ماه به بردگی کشیده میشود، معلوم است که صحبت از لطف کارفرما و هزینه ای که او برای تامین ایمنی محیط کار و امکانات مربوط به حفظ سلامتی تقبل میکند، زیادی لوکس است. بی دلیل نیست امروز بنگلادش و کشورهای چون چین و تایلند و هند به مرکز سرمایه گزاریهای بزرگ دولتهای مهم صنعتی تبدیل شده است. سود سرسام آور بزرگترین سرمایه داران، بر دوش نیروی کار ارزان و به قیمت محرومیت مطلق و بردگی مدرن طبقه کارگر در این کشورها است.

بعد از این جنایت صاحبان سرمایه مشکلی نخواهند داشت! فردا از میان صف طویل بردگان در انتظار، تعدادی دیگر را بجای مردگان دیروزشان، در همان مرکز پوشاک و پشت همان چرخهای دوزندگی خواهند نشاناد! برده داران عصر بربریت، اینقدر شانس و اقبال نداشتند که برده بدون صاحب و "آزاد" و آماده به کار، آنهم به این وسعت و فراوانی، در اختیار داشته باشند. مرگ هر برده برای برده داران خسارت بزرگی بود، اما مرگ کارگران پوشاک در عصر مدرن و حاکمیت سرمایه دار حتی خسارت هم نام نمیگیرد. دیروز در پاکستان ۳۱۴ کارگر در آتش سوختند و امروز در بنگلادش و فردا در جایی دیگر! سالانه در سراسر جهان میلیونها کارگر از چین و بنگلادش، تا ایران و عربستان، از آمریکا و آفریقا تا اروپا، جان میسپارند و به نام "سانحه کار"، مرگ تنها بخشی از آنان که خبرگزاریها بدلیل ابعاد فاجعه مجبورند از آن اسم ببرند، در گوشه ای ثبت میشود. سالانه دهها میلیون خانواده کارگری بر اثر اینگونه "سوانح" نه تنها برای همیشه باید

در سوگ عزیزان خود بسوزند، بعلاوه نان آور خانواده خود را هم برای همیشه از دست میدهند. بی ارزشی جان و زندگی طبقه کارگر، کارگر ارزان و تبدیل مراکز کار به قتلگاه طبقه کارگر، بخشی از نیاز سرمایه و مرکز سودهای افسانه ای جهان است. سوختن در کنار چرخهای ریسندگی و دوزندگی، مرگ در معادن و مراکز تولیدی، و باز هم صف کشیدن برای رفتن به قتلگاههایی که بورژوازی به نام محل کار ساخته است، شایسته هیچ انسانی نیست. پایان این جهنم، پایان بردگی مدرن زمانی مقدور است که بردگان به موقعیت خود و به عمق حقایق نظام سرمایه داری و موقعیت و جایگاه طبقه کارگر به عنوان صاحبان اصلی جهان، به همسرنشوی و منافع طبقاتی مشترک خود به عنوان یک طبقه، پی ببرند. زمانی که طبقه کارگر آگاه در صفی متحد، و با درک اهمیت اتحاد طبقاتی خود به این بردگی مدرن نه میگوید، آنروز، دیوار بردگی سرمایه و حقارت انسان و بی ارزشی جان آدمیزاد فرومیریزد. کلید چنین انقلابی در دست طبقه کارگر آگاه و متحد است.



جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند. آزادی به معنی آزادی از سرکوب و امتناع سیاسی، آزادی از اجبار و انقیاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی

انسانی، آزادی در شگوفائی خلاقت‌های بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی. جامعه باید تضمین‌کننده برابری انسانها باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری در

بر خورداری از امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه. برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در پیشگاه جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

”موتورهای کوچک“ در جهان ”پست دیجیتال“ پاسخی به بهمن شفیق در مورد صمد بهرنگی ثریا شهابی

بهمن شفیق به بهانه یک مطلب قدیمی دوازده سال قبل من، بنام " ادبیات برای کودکان یا به بهانه کودکان" ، که در مورد ادبیات صمد بهرنگی، نوشته شده بود، "نقدی" نوشته است. و این ادعای من، که این ادبیات نه برای کودکان که برای قشر معینی از نوجوانان و جوانان، و به منظور معینی یعنی تشویق به مبارزه، آنهم نوع معینی از مبارزه، نوشته شده است، را "نقد" کرده است .

او در این مطلب، تحت عنون "در ستایش شکلات بدون عذاب وجدان و در نکوهش ادبیات طبقاتی– به بهانه ادبیات کودکان؟"، گنجینه ای از مسائل جهان مادی و دنیای ذهنی همان "چیپی" را که من در آن مطلب کوتاه به آن اشاره کوتاهی کرده بودم، را در اختیار خوانندگان گذاشته است.از این نظر کالبدشکافی این رساله طولانی و متنوع، میتواند مفید و آموزنده باشد.

بهمن شفیق مطلب اش را با نقل قولی از "ولفگانگ فریتز هاوگ، فیلسوف مارکسیست آلمانی" و نقل قول های بی ربط از مارکس، شروع میکند. او میخواهد چهره یک منقد "تئوریک"، "آگاه" و منصف به خود بگیرد. چهره ای که بسرعت محو میشود و خواننده تصویر تمام قدی از "منتقد" کت و شلوار مشکی برتن و کلاه مخملی برسری را مشاهده میکند که با کفش پاشنه خوابیده، پیراهن یقه باز و دستمال یزدی دور گردنش، به خواننده نشان میدهد که با چه تیپ "منتقدی" طرف است.

فحاشی های رکیک مطلب و زبان بیمار آن، که بیش از هرکس برانزده خود آقای شفیق است، را کنار بگذاریم. و به اصل مطلب بپردازیم .

مقدمتا: در جامعه هفتاد میلیونی و صنعتی ایران، در عصر "پست دیجیتال"، و بخصوص پس از تولید کوهی از ادبیات مارکسیستی و تجربه آموزنده و زنده نسلی از مارکسیست های ایران در نقد جنبش، مشغله ها، فضا و فرهنگی که امثال بهمن شفیق سی –چهل سال پیش در چنبره آن اسیر بودند، تصور اینکه هنوز کسی پیدا میشود که چون بهمن شفیق به نام چپ و کمونیسم، از امثال آل احمد و علی شریعتی و همفکران "چپ" آنها دفاع کند، حیرت آور است. تصور اینکه پس از آن تجربه تاریخی تلخ و محصولات آن چپ دهقانی شیفته حجره های بازار تهران، هنوز کسی بنام "مارکسیست"، آمال و آرمانهای مبارزاتی اش را نه از بی حقوقی کارگر مدرن و صنعتی، که از اعتراض دهقانان و محیط روستا و آفتابه لگن و سجاده میگیرد، به آن خیلی هم مفتخر است، و از آن جالب تر اینکه نام آن را هم "تاریخ پرافتخار مبارزه طبقه کارگر" ایران میگذارد، باورنکردنی است.

تصور همگان این بود که آن "چپ" مذهبی و شرقی، از بند آن خرافه قدیمی آزاد شده باشد. ادعانامه بهمن شفیق معلوم میکند که اینطور نبوده است. ادعانامه جنبشی که انقلاب ۵۷ و ورود طبقه کارگر به صحنه سیاست آنرا از نظر اجتماعی به شکست کشاند، و تعرض فکری "مارکسیسم انقلابی" به بنیادهای فکری آن چپ، شکست سیاسی و تئوریکی آن را قطعی کرد. نفرت پراکنی نسبت به منصور حکمت و "مارکسیسم انقلابی" و کمونیسم کارگری، با توسل جستن به همان ادعانامه دفن شده قدیمی، نشان میدهد که روح آن "مرحوم" هنوز در دالانهای فکری امثال بهمن شفیق، در پرواز است.

به نقد، و موضع منقد بپردازیم. مطلب بهمن شفیق چند تژ و مقدار زیادی تبلیغات و تحریکات دارد .

تژ اول

بهمن شفیق ادعا میکند که صمد بهرنگی و طیف همفکران او در سنت چریکی دهه چهل و پنجاه ایران، آگاهگرانه ترین ادبیات چپ و کارگری زمان خود را تولید کرده اند و از بزرگترین نظریه پردازان انقلابی و "مارکسیست" اند ! از صمد بهرنگی و اثر مهم او تحت عنوان "کند و کاو در مسائل تربیتی ایران" بخوانید :

"نخست باید دانست که این "آموزش و پرورش نوین" و "ممنوعیت تربیت بدنی" ارمغان نفوذ طرز تربیت آموزش و پرورش آمریکایی است در ایران.

به تقلید ینگه دنیایی ها "آموزش و پرورش صمعی و بصری" راه میاندازیم و هیاهو برپا میکنیم و فایده ای هم نمی رسانیم. آمریکا خود با این همه مربی دلسوز و انساندوست و روشهای تربیتی مبتنی بر آزادی و همزیستی، چه گلی برسرملت خود زده است و به کجا رسیده است که ما میخواهیم برسیم. آیا این ملت همان مربیان و روانشناسان خوش بین نیست که هنوز چشم دیدن سیاهان را ندارد

آیا این ملت همان مربی ها و روان شناسان خوش بین سطحی فکر نیست که "گلدواتر" ها میآورند با آن خوی درندگان جنگی و جنگ طلبانه و جاه طلب. آیا این ملت همان مربی ها و روانشناسان خوش بین و "نزدیک بین" نیست که نمی فهمد همه مردم دنیا حق زندگی دارند؟ ... حضرات – مترجمان و نویسندگان تربیتی! می بینید ما چشم بسته و چهار اسبه به کجا می تازیم؟ که یک مشت جوان گیج و گول و "جهان در گذرستی" بار آوریم که دستی در بند "پاچه" داشته باشد و پایی در گرو "چاچا". رونوشت را مطابق اصل میکنیم که هرگز به صرافت چیزی نیفتند جز "پاچه" و "چاچا".

"قدغن کردن تنبه بدنی در تمام مدرسه ها یکسان و به کلی، اشتباه است. نمی شود همه را با یک چوب زد. امکان و اقتصادی محلی و وضع و محیط رفتار خانوادگی هم باید در نظر گرفته شود .

شاگرد باید کاملا بداند که چرا کتک میخورد و اگر گناهکار است خود به گناهش واقف باشد. پدران و مادران هم متوجه موضوع باشند. به این طرز و شرط ها تنبیه بدنی زیان ندارد و مفید هم هست. البته باید کم کم از شدت آن کاست تا به صفر برسد. اگر شاگرد به تربیتی که گفتم، تربیت یابد و سال به سال بالا بیآید، میتوان در دوره دبیرستان – و حتی پیش از آن – تنبیه بدنی را در باره او قدغن کرد".

صمد بهرنگی گفته های بالا را در مقابل بخشنامه های دولت در مورد ممنوعیت تنبیه بدنی، ضرورت استفاده از وسائل صمعی و بصری، و بکار گیری روشهای مخصوص برای تدریس کودکان با توانایی های ذهنی محدود، گفته است. اعتراض او: به استفاده از کتاب تربیتی خاصی است که یک متخصص تربیت کودکان که خون "امریکایی" در رگ هایی او جاری است، نوشته است .

او به این بهانه، حکم "گناه جمعی" همه "آمریکائیان" را صادر میکند. البته مهمترین جرم این مجرمان عبارت است از: حمایت از کودکان در مقابل تنبیه بدنی و حمایت از کودکان با توانایی های ذهنی محدود! به این جرم، آقای بهرنگی به سادگی همه مردم آمریکا را نژاد پرست، "نجس" و "پست" مینامد .

این در حالی است که درست همزمان با انتشار این کتاب در آمریکا و غرب، نه تنها در زمینه حقوق کودک دستاوردهای "العنت شده" مورد اعتراض بهرنگی کسب شده بود، بلکه پرطیش ترین جنبشهای مترقی علیه جنگ ویتنام در جریان است. اگر روشنفکر گذشته پرست ما مشغول جنگ با تکنولوژی غربی و استفاده از آن برای آموزش کودکان است، در آمریکا میلیونها نفر در اعتراض به جنگ ویتنام اعتراض میکنند. مقطعی است که انقلاب جنسی و مسئله جلوگیری از بارداری و خواست برابری دستمز زن و مرد، در حال پا گرفتن است. هنر و موسیقی از سالن های اشرافیت اوپراها و موسیقی کلاسیک، به خیابانها و میان عوام سرازیر شده است. مقطعی است که شادی و رقص از انحصار اقتشار مرفه در آمد، عمومی شده است و "عوام" هم به آن دسترسی پیدا کرده اند. مثل امروز و "همگانی" شدن دسترسی به اینترنت و ماهواره !مقطع رشد موسیقی پاپ و مردمی در غرب است. پدیده ای که بهرنگی با

القاب "چاروادارانه" پاچه و چاچا با آن میجنگد ! نفرت ملی – مذهبی، بهرنگی و طیف روشنفکرانی چون او و آل احمد، از هرچه که رنگ و بوی غربی دارد، و از جمله از دستاوردهای متمننانه آن، دستاوردهایی که بیش از هرکس و هرچیز دستاورد جنبش های، چپ و سوسیالیستی در غرب است، ذهن آن طیف از "روشنفکران و "مربیانی" که بهمن شفیق در مکتب آنها "چپ" شده است را منهدم کرده است. و از آنها ناسیونالیستهای تمام عیار، طرفدار "نسبیت فرهنگی" در امر حق کودکان، عناصر مردسالار و مذهبی ساخته است. این همان چیپی است که در بنیاد

کمونیست ۱۷۰

اعتراضش به نظام حاکم، با خمینی فاصله چندانی ندارد .

بهرنگی "مدافع کودک"، نه تنها طرفدار تنبیه بدنی کودکان است بلکه معتقد است که این روش بخصوص برای برخی از کودکان، و آنهایی که به کتک خوردن عادت کرده اند و با آن تا سن مدرسه تربیت شده اند، یعنی از جمله برای کودکان فقیر روستاهای آذربایجان، نه تنها مجاز است که تنها راه است! او معتقد است که آموختن روش تدریس به کودکان "کند ذهن" روستایی، لازم نیست. "از سرشان زیاد" است. چرا که آنها "فعلا درد گرسنگی" دارند! آموزش ویژه "کودکان کند ذهن" و تدریس انگلیسی در مدارس را تحقیر میکند، و آن را اشرافی میدانند. هرچند که خود، داوطلبانه ادبیات انگلیسی خوانده و در رشته زبان انگلیسی، لیسانس هم گرفته است. ریاکاری و استاندارد دوگانه، خصلت برجسته این تیپ از روشنفکران"چیپی" و "خلقی" است .

فقر کودکان روستاهای عقب مانده را توجیهی برای عدم دسترسی آنها به فرهنگ شهری، تکنولوژی و دستاوردهای زمان خود میکند. مثل آن است که امروز با همین استدلال کسی در روستاها و محیط های فقر زده، درها را برروی دسترسی به اینترنت و تلویزیون و ورزش و ماهواره، ببندد. از جنس استدلال "چپهای" امروزی طرفدار "نسبیت فرهنگی" در غرب است. که طبق آن حمایت از زن گرفتار در محیط های فقر زده، اسلام زده و عقب مانده، دفاع از آنها در مقابل خشونت سیستم و خانواده، و تلاش برای پس زدن اخلاقیات عقب مانده را، برای این زنان "زیاده روی" میدانند! حقوق کودک برای بهرنگی "جهانشمول" نیست، "نسبی" است!

از همین کتاب بیشتر بخوانید. نگاه بهرنگی به "مقام" زن، را مشاهده کنیم. او در اعتراض به طبقه متوسط شهری، معلمان، که چرا "ساکت" اند، مینویسد که :

"یک روز هفته – حتی گاهی یک روز معین – دست زن و بچه را می گیرند و می روند به سینما - ... از رقص ، آواز، شوکمزگی، خندانن، "لیلی" و مجنون بازی" های شکرآموزی یافته، و خوششان می آید. این استدلال آن ها است. به سینما میروند که سرگرم بشوند و خوششان بیاید .

"خانم معلم ها گاهی مطبوعات ویژه می خوانند: رنگین نامه های زنانه که همان "زنانه تر" اولی است. این بیشتر به تظاهر و عقده گشایی است. برای این است که خود را وابسته به طبقه ی زنان کیابیا بکنند که بعضی شان انجمن راه می اندازند و بعضی شان از رادیو درس اخلاق می دهند و دست رد به سینه هیچ مردی نمی زنند" .. "موسیقی صددرصد برای سرگرم شدن است. برای عشق کردن و یاد خاطره های عشقی افتادن. ارکستر مرکستر سرشان نمی شود. .. ناگفته نگذاریم که چشم و گوش بازهایشان و بالانشین هاشان نوعی موسیقی رقص و چاچا ماچا هم سرشان می شود " .

"گاه گاهی عرق خوری میکنند، زنانشان بی چادر و چاقچور به کوچه و خیابان می آید و کار معلمی هم ممکن است بکند و نماز هم نمی خوانند. به نظرشان این ها عیبی ندارد اگر چه خلاف مذهب است. از طرف دیگر منتظر ظهورند، شربت و شله زرد نذری و ... مذهبی درست و حسابی نمی شوند که بتوانند از مظاهر "زندگی نو" بهرمند شوند و عقب مانده نامیده نشوند " .

"سرگرمی هاشان برای وقت کشی و تفنن است. وقت بیکاری به بطالت و تفنن می گذرد. نیروها صرف ارضا شکم و متعلقاتش می شود. و نتیجه همه این ها: آدم هایی سطحی و محافظه کار بار می آیند. کله شان مثل اعلاى کاهدان می شود. به هرچیز مبتدل دل می بندند (فیلم موسیقی، کتاب، آدم، روزنامه و مجله و ...)."

پارانتز و مثالها، از اصل مطلب است.

ظهور مشی چریکی در دل سنت جبهه ملی، از جمله از این یاس روشنفکران تحصیل کرده، سرچشمه میگیرد. در مرام این "چپ" قرار بود انقلاب کارگری و کمونیسم به نیروی دهقانان محبوس در روستاهای عقب مانده که توسط امثال آل احمد و بهرنگی از تمدن شهری و تکنولوژی و دستاوردهای جهان متمدن به اندازه کافی فراری داده شده اند، و توسط خرده بورژوا شهری که به اندازه کافی روستایی، شرقی و مذهبی شده است، صورت بگیرد. در حالیکه برخلاف علائق شخصی این طیف، طبقه متوسط شهری که به وصف این روشنفکران متفرعن و از خود راضی،

به " شکم سیر" ملقب شده اند، به خاطر دسترسی به سینما و زندگی و خوشی، متجدد، "غیرسیاسی" و "غیرانقلابی" شده اند.

بنابراین! "پیش بسوی" بستن در و پنجره هوای آزاد و قطع دسترسی مردم به شادی و خوشی و مجله و سینما و ... تا "روشنفکر" طبقه متوسط مجبور شود یک دست تفنگ بردارد و دست دیگر رسالات "تشیع سرخ علوی"، تنها تئوری دم دستی که کمترین شائبه ای از مصالحه با زندگی و شادی و نشاط، در خود ندارد!

پس باید مارکس را که درسهایش برای انقلاب کارگری توسط طبقه کارگر و در جهان متمدن و صنعتی است، و از جمله برای زندگی و شادی است، بدور انداخت! و به نام مارکس و مارکسیسم، دست در کیسه انواع تنورپسن های جنگهای چریکی ضد استعماری در آمریکای لاتین و جنگ دهقانی در چین، مهمترین آنها یعنی "رژى دبره" و "مائو برد! کسانی که کتابهایشان از جمله نسل جوان چریکهای چهل سال پیش، کسانی چون بهمن شفیق و بیژن جزنی و .. را "مارکسیست"، کرد. برای این چپ، تنوریهایی چون "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک"، "محاصره شهرها از طریق روستاها"، و "جنگ چریکی روشنفکران، موتور کوچکی است که موتور بزرگ توده ها را سرانجام به حرکت در خواهد آورد"، به اضافه کوهی از ادبیات روستایی، "تشییح به دست"، گذشته پرست، مذهبی و مردسالارانه، تمام سرمایه تئوریکی و چراغ راهنما بود. برای این چپ "مانیفست کمونیست" و کاپیتال، که کتاب هایی برای محافل کارگری و مارکسیستی بود، جایی نداشت. بر این بستر دو نوع چریک، یکی فدایی غیر مسلمان و دیگری مجاهد مسلمان، خود را بعنوان "پیشاهنگان" و موتورهای کوچکی که قرار بود توده خاموش و"به خلسه" رفته، موتور بزرگ، را با مبارزه مسلحانه خود بیدار کنند، متولد شد. و رنگ خود را به فضای اعتراض، اساسا دانشگاهها، زد. و فضای عقب مانده، ناسیونالیستی، اسلامی، و ضد زن را به محیط های روشنفکری در دانشگاهها، کشاند .

"مارکسیسم انقلابی" که اصلی ترین تنورپسین آن منصور حکمت بود، بازتاب اعتراض طبقه کارگر صنعتی و مدرن جامعه ایران، به سرمایه داری بعنوان یک نظام اقتصادی و بورژوازی بعنوان طبقه حاکم بود. مارکسیسمی که اعتراض به نظام سرمایه، استثمار، بهره‌کشی و کار مزدی، نقطه رجوع آن بود. مارکسیسم انقلابی در جدال با بنیادهای فکری این "چپ"، شرقی، مذهبی و مردسالار، عروج کرد. نقد مارکسیسم انقلابی نسبت به دفاع این "چپ" از بورژوازی ملی و مترقی، و کوباندن این میخ که ایران یک جامعه سرمایه داری است، که در آن جدال اصلی طبقاتی میان دو طبقه اصلی آن، یعنی طبقه کارگر و بورژوازی جریان دارد، حاصل جدال تئوریک فشرده ای بود که موجب احیا مارکسیسم در جنبش چپ و کمونیستی ایران شد .

جدال مارکسیسم انقلابی با حمایت چپ سنتی از ارتجاع اسلامی، که عنوان نیروی صف خلق و "ضدامپریالیست" گرفته بود، افشا نامربوطی آن چپ به زندگی و مبارزه طبقه کارگر، توانست مارکسیسم را در ایران از زیر دست و بال انواع تئوریهای نامربوط چریکی و تئوری انقلابات ضداستعماری و جنبش های غیرکارگری، بیرون آورد و احیا کند.

امری که امروز برای بخش اعظم چپ حداقل در حد ادعا الڤیا بنظر میآید، حاصل جدال تئوریک وسیعی بود. کوباندن این میخ بر ذهن منجمد آن چپ، که ایران یک جامعه سرمایه داری، و نه فتودالی یا نیمه فتودالی است! و قرار نیست دهقانان یا کسبه یا بازار یا اتحاد "دانشگاه و فیضیه" یا محیط های اعتراضی دیگر، نیروی به پیروزی رساندن انقلاب ضدسرمایه داری ایران باشند، جدال تحمیل شده ای بود که "مارکسیسم انقلابی" در دل آن، دستاوردهای مهمی را در عقب راندن آن"چپ"، تثبیت کرد. "چپ" ی که بهمن شفیق هنوز جنازه آن را بردوش میکشد، و حاضر نیست آن را به خاک بسپارد.

این همان مارکسیسم انقلابی است که آقای شفیق ادعا میکند که باید طبقه کارگر ایران، در مقابل تراوشات امثال صمد و آل احمد، که اعتراضشان به نظام حاکم، از جنس اعتراض خمینی و جنبش اسلامی بود، از آن فاصله بگیرند! بهمن شفیق در محفل مبارزاتی خود، میتواند خود را به روغن کاری موتور کوچک دست سازش، مشغول نگاه دارد. طبقه کارگر و مارکسیست ها در ایران، را نمی توان به صمد و آل احمد،

مشغول نگاه داشت، آنهم بعد از اینکه طالبان تلویزیون ها و همه جلوه های "شادی" را دار زد! دنیای "پست دیجیتال" پرسوناژهای امروزی تری میخواد .

تَر دوم

بهمن شفیق یک مربی و متفکر "انقلابی" و "طبقاتی"!

مژده به علاقمندان سنت بهرنگی و آل احمد، که بهمن شفیق جلد دوم کتاب "مسائل تربیتی کودکان"، البته این بار نسخه جهانی آن را منتشر کرده است. پس از به آتش کشیده شدن سینما رکس آبادان و اعدام تلویزیونها توسط طالبان، و تاریخی از جنگ جمهوری اسلامی با ماهواره ها و آنتن های تلویزیونی منازل مردم، بسیار دور از ذهن به نظر میآید که این کتاب و تئوریهای انقلابیگری ملی – مذهبی و جهان سومی، در ایران از اقبال چندانی برخوردار شود. بخصوص اینکه اخیرا و پس از آن تجربه، مدل جدید تر و "امروزی" تری از آن نوع "انقلابیگری" به بازار عرضه شده است. مدل "آپ دیت" شده بهرنگی و آل احمد برای دنیای "پست دیجیتال" امروز، مهندسی صف خلق و ضدخلق دیگری است. صفی که در آن خمینی و شرکا و جنبش ملی اسلامی راست و چپ از آن اخراج شده اند، و جای خود را به نیروهای ناتو و امثال آقای سارکوزی و خانم مرکل داده است. دیروز فدایی و مجاهد و خمینی و فدائیان اسلام و جبهه ملی و دهقان و فنودال و کارگر، همه توسط آن "چپ" در صف خلق گنجانده شده بودند، تا "همه با هم" علیه شیطان بزرگ آمریکا و "سگ زنجیریش"، شاه، متحد شوند و نسخه "ملی" تری از سرمایه و بورژوازی را به قدرت برسانند. انتشار کتاب "اسطوره بورژوازی ملی – مترقی" توسط مارکسیسم انقلابی، و تجربه در حاکمیت بودن یک بورژوازی خیلی ملی و "ضد امپریالیست"، پروند آن "چپ" را بست .

امروز نسخه "آپ دیت شده" آن چپ مدفون شده، "عافل" شده است و به جبهه متحد دیگری پیوسته است. این چپ، که امروز هم به اندازه دیروز "سرنگونی طلب" است، خود را چریک و "موتورکوچک" و محرک به حرکت در آوردن "توده ها" میاند! "چپ" و "انقلابیونی" که جای صف "حلقهای قهرمان" دیروزشان را، با صف امروز طرفداران "انقلاب مردم" عوض کرده اند! تا بخش "خوب" سرمایه، بتواند با در آمیختگی با مکانیزمهای بورژوازی جهانی غرب، "رشد" کند! نام این معجون تلخ را هم دوی درد طبقه کارگر، "آزادی زن"، "سوسیالیسم" و "مارکسیسم" گذاشته است. این "چپ" که هم "امروزی تر" است و مردم تجربه آن فالجعه نسل قبلی تر آن را که طی آن "اشتباها" هارترین نیروهای فاشیستی و بورژوایی را در صف "حلق" جا دادند، و با آن متحد شدند را در مقابل چشم ندارند، از اقبال بیشتری برخوردار است تا نسخه امروزی آل بهمن !

در این مورد، من در مطلبی تحت عنوان "سرمایه داری ایران، دو نقطه عطف مهم تاریخی" به تفصیل پرداخته‌ام، که علاقمندان می‌توانند آن را از آدرس زیر دریافت کنند:

www.hekmatist.com/2011/kf163-soraya.html

تَر سوم

پدیده ها را باید در زمان و مکان خود، بررسی کرد. نقد من به نوع معینی از ادبیات چپ سنتی، خارج از زمان و مکان است .

این ادعا، شعبده بازی بیش نیست. آل احمد و صمد بهرنگی و همه نام آورانی که استاد بهمن شفیق بوده اند، در شرایطی به تئوریهایی "رژوی دبره" و "صدر مانو" و فرهنگ گذشته پرست ضد تمدن و ضد شهرنشینی، دشمنی با موسیقی پاپ و مبارزه با آموزش زبان انگلیسی در مدارس روی آوردند، که شخصیت هایی چون ایراج میرزا و طیفی از روشنفکران سکولار و تجدد خواه انقلاب مشروطه ایران را پشت سر داشتند. علاقمندی به آموزش یک زبان دوم اروپایی، زبان فرانسه، در فضای روشنفکری ایران تاریخی پشت سر داشت. با حتی

مقیاس "درون کشوری"، فخر فروشی این فرهنگ و ادبیات روستایی و حجره بازاری، به صادق هدایت و فروغ فرخزاد و عبید زاکانی و پرویز صیاد و فریدون فرخ زاد و ویگن و ایرج پزشکزاد، دهان کجی بیش نیست . امروز در تاریخ معاصر فضای روشنفکری ایران، سیاه بر سفید نوشته شده است که: علی شریعتی و جلال آل احمد، "میخ هایی بر تابوت نوزاد نیمه جان تجدد ایران" شدند. کسانی که روشنفکران مشروطه را به باد انتقاد گرفتند و از این متأسف بودند که قانون مشروطه از انقلاب کبیر فرانسه، و نه از اسلام، الهام گرفته است! شریعتی و آل احمد، مروجین "بازگشت به خویش"، به موجی در فضای روشنفکری ایران دامن زدند، که نه تنها فضای مدرن و کمونیستی را عقب زد، که زمینه های فکری عروج یکی از عقب مانده ترین و پوسیده ترین سنت اعتراضی جامعه، یعنی ارتجاع ملی - مذهبی که خمینی در راس آن قرار گرفت، را فراهم کرد. صمد بهرنگی یکی از روشنفکران همین طیف، اما "ورسیون" چپ و مسلح آن است.

سالها سخنرانی و ادبیات بی ذغدغه سانسور در مورد مذهب شیعه، بعنوان سنگری برای مبارزه با "غرب زدگی"، توانست اپوزیسیون چپ روشنفکری و غیراسلامی را در سالهای دهه چهل و پنجاه یا کنار بزند یا در خود حل کند. تا جایی که توانست تأثیرات نوع معینی از کمونیسم در ایران، که در دوران مشروطه از بلشویسم و انقلاب اکتبر تأثیر گرفته بود و از آموزش های مارکس و لنین آموخته بود، را کنار بزند. این موج فکری ارتجاعی "بازگشت به خود"، چیزی که بهمن شفیق به آن "آرمانگرایی انقلابی" میگوید، توانست در فضای روشنفکری ایران تأثیرات نسلی از کمونیست ها در ایران را، که اولین احزاب سوسیال دمکرات و حزب کمونیست ایران را تاسیس کرده بودند، از بین ببرد. در فضای روشنفکری و چپ ایران، تأثیرات حیدر عمواغلی و سلطانزاده، کمونیست های دهه بیست، تأثیر بلشویکها و انترناسیونال، جای خود را به تر هات "مولا علی" و اراجیف "شعیب سرخ علوی" داد! این جا و در چنین فضایی است، که روشنفکران چپی چون خسرو گل سرخی، در دفاع از خود ناچار میشود دست در کیسه شریعتی و آل احمد کند، و بگوید که مارکسیسم اش را از "مولا علی" گرفته است. این فضای عقب مانده و مذهبی، بستر اصلی و رسمی چپ در مقطع انقلاب ۵۷، و یکی از عناصر به قدرت رسیدن جریان خمینی، و ملی – مذهبیون، در ایران است.

در انقلاب ۵۷ و با به میدان آمدن کارگر صنعتی، مارکسیسم و کمونیسم طبقه کارگر، در قالب "مارکسیسم انقلابی"، پا به میدان میگذارد. "مارکسیسم انقلابی" با رفتن به جنگ فکری وسیعی علیه این چپ، مارکسیسم و کمونیسم در ایران را از زیر دست و بال این موج واپسگرا، بیرون میکشد و احیا میکند. عداوت بهمن شفیق با منصور حکمت، از جمله به خاطر این نقش تاریخی حکمت است.

اما با مقیاس جهانی، تراوشات عقب مانده آل احمد و صمد، در شرایطی خود را به محیط های روشنفکری ایران تحمیل کرد که در آن مارکس و انگلس و هگل و روسو و امیل زولا و رمن رلان و .. روشنفکران دنیای مدرن و صنعتی، در ایران پرطرفدار بودند. در زمینه داستان کودکان نویسی، "تام سایر" و "ماجراهای هایکلبرفینگ" ، "جوجه اردک زشت" ، و "شازده کوچولو" در دسترس بود. مارک تواین و هانس کریسن اندرسون و آنتوان دو سن اگزوپری، شخصیت های جهانی داستا نویسی کودکان بودند. این کتابها و این ادبیات را در کنار کتاب "بیست و چهار ساعت در خواب و بیداری" صمد بگذارید که در آن کودک فقیر در خشم از دست دادن اسباب بازی که قدرت خریدش را نداشت، آروز میکند که مسلسل پشت شیشه مال او بود تا کودک ثروتمندی که آن اسباب بازی را خریده است.... کند! بیماری آن ادبیات که نه برای کودکان که برای خود صمد و بهمن، نوشته شده است، دلخراش است. کتاب "ماهی سیاه کوچولو"، "یک هلو و هزار هلو"، "کچل کفتر باز" و ... کتب کتابخانه کودکانی که معزرتا، فقیر یا غنی، گاهی هم شادی میکنند و به شادی نیاز دارند، نبود. این کتب آموزشی نسلی از چپ های دانشگاهی ایران بود. تا با خواندن آن "حس" مبارزاتی شان، تقویت شود و تفنگ بدست و با عملیات چریکی موتور بزرگ "مردم بی خیال و مصرفی" را به حرکت

کمونیت ۱۷۰

درآوردند. نام این ادبیات را هم شیدادانه "ادبیات کارگری و مارکسیستی" گذاشته اند.

توصیه میکنم که علاقمندن "کند و کاو در مسائل تربیتی ایران" اثر صمد بهرنگی، که تحت عنوان "تاریخ و ادبیات مارکسیسی، مسؤل نشر کارگری سوسیالیستی، یاشار آزادی، تاریخ باز نویسی ۱۳۸۶" در سایت ، *www.nashr.de/3/smad/kndkw/pdf.htm* تجدید چاپ شده است، را بخوانند.

تَر چهارم

ادبیات طبقاتی است. کتب کودکان طبقاتی است !

هیچ چیز به اندازه این حکم درست مارکسیستی، که در یک جامعه طبقاتی فرهنگ طبقه حاکم رنگ خود را به همه پدیده ها میزند، و اینکه روبنا، فرهنگ و سیاست و هنر و اخلاق و ایدئولوژی و زندگی شخصی و اجتماعی همه و همه باز تاب مناسبات طبقاتی است، از طرف این چپ مسخ نشده و چون مذهبیین به آئین های خشک و مقدس حرام و حلال کردهای ایدئولوژیک تبدیل نشده است.

تبدیل کردن این حکم درست، به خط کش اندازه گیری "طبقاتی" خورد و خوراک و مزه و سلیقه موسیقی و شادی و غم ورزش و نت موسیقی، کمدی بیش نیست. از مارکس و انگلس و لنین، "مانیفست حزب کمونیست"، "مبارزه طبقاتی در انگلستان"،"کاپیتال"، "گروندریسه"، "ایدنولوژی آلمانی"، "در باره مسئله یهود"، "هجدهم برومر"، "نقد برنامه گوتا"، "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت"، "چه باید کرد" و "دو تاکتیک سوسیال دمکراسی روسیه" و دهها و دهها کتاب تئوریک و سیاسی نظریه پردازان کمونیسم، همه و همه را باید بدور انداخت و طبقه کارگر را فراخواند که حول تراوشات ذهن بیمار این چپ، به "جنگ طبقات" برود! و تلویزیون ها و ماهواره ها و پارک های بازی و شکلات و جشن های سال نو و ... را "ادار" بزند! به جای شنیدن موزیک پاپ و بیتلز و رولینگ ستون و .. به چهچه و نوحه خوانی موسیقی سنتی گوش دهند. تا از نظر سلیقه "طبقاتی" لذت بردن، "خارج" نرذه باشند! رقت آور است!

باید کتاب "بچه اردک زشت"، "شازده کوچولو"، و "سمفونی ۹" بتهون، و کتاب "آشپزی رزا منطری"، و بازی های "اتل و متل" و "حومک مورچه داره" و "هولاهوپ" و .. را در اختیار آیات عظامی چون بهمن شفیق قرار داد تا برای عموم "تعلق طبقاتی" آنها را، که معلوم نیست از تعلق نویسنده و مخترع ناشی میشود یا از "نوای ساز" یا "فانت مطلب" یا "شیوه حرکت" و "طعم غذا" معلوم کنند و نقد طبقاتی آنها را منتشر کنند! و اعلام کنند که استفاده از این جلوه های زندگی کدام "حرام" و کدام "حلال" است !

تبدیل جنگ طبقاتی به جنگ با آحاد یک طیفه، و چون بهمن شفیق حتی کشاندن پای مبارزه طبقاتی به "مسئله سلامت فعال کارگری و نیاز او به عمل پیوند کلیه"، و صدور این فرمان که عمل کلیه فعال کارگری "بورژوایی" است، و با سر برافراشته اعلام کرد که این تئوری نجات بخش طبقه کارگر است، به سخره گرفتن هم مارکس است و هم عمل جراحی و دکتر و دوا و مسئله سلامت! بهمن شفیق در این مطلب نشان داده است که توقع از او نباید از دایره کسی که با خواندن "یک هلو هزار هلو" چپ و مارکسیست شده است، فراتر رود .

این گونه طبقاتی کردن هر دم باز دم فردی و شخصی و اجتماعی انسانها، بیش از هرچیز میراث کمونیسم چینی و آموزش های چپ اردوگاهی است. بر سر امثال بهمن شفیق هنوز آموزشهای مانو و کتاب سرخ او، فرامین مذهبی "علیه لیبرالیسم" و "علیه پوچی"، "علیه نظامیگری" و تبلیغات ایدئولوژیک کمونیسم اردوگاهی و اراجیفی چون "زنآشویی پرولتری"، سنگینی میکند. تصور همگان این بود که این آئیننامه های مذهبی "چپ مریخی"، در ایران به خاک سپرده شده باشد. تصور میشد که چپ روشنفکری در ایران، جنگ شخصی و فردی با مظاهر زندگی در یک جامعه سرمایه داری و تحریم روبنای فرهنگی و ... را جایگزین جنگ در عرصه های اجتماعی و سیاسی کرده باشد! اما پدیده بهمن شفیق نشان میدهد این سنت جاندارتر از اینها است.

مدل "رنگین کمان" این چپ در غرب، همان قشر روشنفکری است که از منش و سلیقه زندگی شخصی خود، پلاتنفرم سیاسی ساخته است. تا تحت عنوان مبارزه "ضد راسیستی" به جای شرکت در تحرکات اجتماعی علیه نژاد پرستی، با تحریم غذای "مک دونالد" بعنوان محصول "طبقاتی" انحصارات امپریالیستی، از فروشگاههای خارجی و قومی و مذهبی، خرید کند. کمپانی های بزرگ را که در آنها طبقه کارگر از حداقل حقوق و تأمینتی برخوردار است را تحریم میکنند و در مقابل تجارت و صنعت عقب مانده ارباب و رعیتی حاشیه شهرهای بزرگ را که در کارگاههای آن کارگرش ۱۶ ساعت بدون حداقلی از تأمین اجتماعی چون برده کار میکند، را تقدیس میکنند! چرا که این کسب و کار حاشیه ای و این خرده بورژوای عقب مانده را به مقام "خلق" ارتقا داده است. تا با نشست و برخاست با او، و معاشرت با "خلق و "عوام"، احساسات انقلابیگری خود را تسکین دهد! این همان چپی است که مراسم جشن و شادی اجتماعی را برای کودکان خود تحریم میکند، و به جای آن موعظه هایی از جنس موعظه های بهرنگی، در مورد معایب و مضار تمدن و مصرف، سر میدهد.

در توصیف این چپ و نوع انقلابیگری آن، هیچ چیز گویا تر از دیدن سریالهای تلویزیونی شهروند اسمیت، "سیتیزن اسمیت"، نیست. شهروند اسمیت یک سریال قدیمی انگلیسی است که اواخر دهه هفتاد میلادی ساخته شده است. داستان یک گروه کوچک و جوان چند نفره پارتنیزان - انقلابی شهری، ساکنن توتینگ، یکی از محلات جنوب لندن است. گروهی که خود را "جبهه خلق توتینگ" می نامد که برای "پیروزی خلق" و "آزادی توتینگ" مجتدگ. این گروه درعین حال خود را مارکسیست های جوان هم مینامد که شهروند اسمیت رهبر آن چند نفر است که قرار است انقلاب را رهبری و به پیروزی برسانند! شهروند اسمیت که ریخت و قیافه چپی و منحصر به فردی دارد، هر روز از "پاپ" و بار محل زندگی اش، تا خواروبار فروشی سرکوچه، با مشت های گره کرده و قیافه ای طلبکار، مشغول "مبارزه طبقاتی" از نوعی است که بهمن شفیق توصیه میکند! او هم، در هر دم و بازدم، قدم زدن و خوردن و خوابیدن، بر هرچه که می بیند و می شنود مهر "طبقاتی" میزند! و مدام فریاد "زنده باد خلق قهرمان" هم سرمیدهد! و به این ترتیب هر روز مراسم مذهبی خود را به جا میآورد. بیننده تصور میکند که این موجود نا مربوط به زندگی و کار و سوخت و ساز اجتماعی، احتمالا از کرات دیگر نزول کرده باشد و اگر خون رگهایش را هم تست کنی، احتمالا سبز رنگ از آب در خواهد آمد. باید از بهمن شفیق خواست که با دیدن این فیلم بار طبقاتی آن را معلوم کند، تا مریدان مکتب ایشان بدانند که آیا دیدن آن از نظر طبقاتی مجاز است یا نه.

تَر پنجم

کودکان مرفه از کودکان فقیر بیزارند، به این خاطر باید احساس گناه کنند!

بهمن شفیق برای تبدیل کردن رساله مذهبی خود به یک نقد سیاسی، از هیچ تلاشی فروگذار نکرده است. علاوه بر فحاشی های شخصی، دست در انبیان عقب مانده ترین تفکرات مذهبی و خرافی کرده است و میلیونها و میلیونها کودک متولد خانواده های مرفه را متهم میکند که از کودک خانواده های فقیر "متنفر" اند! تا با این "مجرمیت" بتواند تئوریهای تفرقه افکنانه و عقب مانده صمد را توجیه کند. همچون اعقابش صمد بهرنگی او هم یک "گناه جمعی" برای میلیونها کودکی که کمترین نقشی در سازمان دادن تبعیض و استثمار و فقر ندارند، را متهم میکند که با نفرت از فقرا متولد میشوند! و به این خاطر حق شان است که مجازات شوند و "احساس گناه" کنند! این تبیین شنیع از انسانی که ذاتا گناهکار بدنیا میآید و باید مجازات شود، روی دیگر سکه مذاهب قرون وسطایی است که معتقد است که فقرا و بی نویان، گناه کار متولد میشوند و خداوند با نوشتن سرنوشت فقر و محرومیت برایشان، از آنها انتقام میگیرد.

این تبیین متکی به همان منطق بیمار و ضد انسانی از زن در مذاهب است. که زن پلید و فاسد بدینا می آید و مستحق مجازات، کنترل و ... از جانب مرد است. این تبیین به همان منطقی متکی است که کودک فلسطینی را محق میداند که از کودک اسرائیلی تفرق داشته باشد و کودک اسرائیلی را تشویق به امضا بمب هایی میکند

هستند، این جنبش سیاسی، فعلا ناچارا و تا اطلاع ثانوی که نیروی "نجات بخش" دیگری برسد، چرخش فرصت طلبانه ای کرده است. و برای پوشاندن این چرخش لازم است کسی و جریانی را چون اسلاميون "سنگسار" کند.

امروز وقیح ترین جریاناتی که از سازمان ملل طلب "بعد از لیبی ایران" را می‌کردند، برای تعرض نظامی ناتو، البته هوشمندانه آن، هورا میکشیدند و توصیه می‌کردند که به تحریم اقتصادی، باز هم هوشمندانه میتوان امید بست، و این لجنزار را بستر مناسبی برای "رژیم چینج" ناتویی، البته تحت نام "انقلاب مردم"، میدانستند و در شور و شعف محصولات شکاف غرب و جمهوری اسلامی، غرق بودند، امروز نامیدم، مایوس و دل شکسته شده اند.

این اتفاق نه حاصل کار حزب حکمتیست، که محصول دنیای واقعی بیرون و تلخی محصولات امروز کمپین های سیاسی پرشور دیروز این اپوزیسیون پروناتو است. حزب حکمتیست تنها این واقعیت را روز خودش زیر نورافکن قرار داد و تلاش کرد که خسارات آن را به حداقل برساند. اگر امروز این شیطان سازی از آن و شخصیت هایش باز "مد" شده است، به خاطر نورافکنی است که این حزب سالها است بر روی چهره این طیف چپ فرصت طلب و نان به نرخ روز خور، بی افق و سرگردان، انداخته است. فحاشی به حزب حکمتیست و شخصیت هایش، انعکاس فشار وجدان فعلا و تا اطلاع ثانوی "بیدار" شده، خودشان است.گناه ناکامی شان را به گردن حزب حکمتیست، میاندازند. فحاشی هیستریک علیه حزب حکمتیست و شخصیت های آن، چاشنی است برای پنهان کردن چرخش امروز شان.

این "اپیزود" از جنگ ستارگان با حزب ما، میگذرد. سرانجام همه اعضا این باشگاه باید بنشینند و برای زندگی سیاسی شان، تا وقتی که بنام کارگر و چپ و کمونیسم، حرف میبزنند، فکر اساسی بکنند. گناه ما نیست که شما، باز هم اشتباه کردید و صف خلق و ضدخلق، انقلاب و ضد انقلاب، را قاطی کردید! گناه ما نیست که امروز نمی توانید از مواضع دیروزتان دفاع کنید.

"حکمت" و گنجینه غنی تئوریکی او را از دسترس طبقه کارگر دور کند . این تلاش بی حاصلی است. برای این کار باید به اندازه همه تئوریهای و جنگ های نظری و پراتیکی حکمت، کار جدی کرد و زحمت کشید .

به علاقمندان توصیه میکنم که بخصوص مقالات زیر از منصور حکمت را بخوانند. آنها را میتوان از سایت آرشیو حکمت، -www.hekmat.public.archive.net دریافت کرد .

به علاقمندان توصیه میکنم که بخصوص مقالات زیر از منصور حکمت را بخوانند. آنها را میتوان از سایت آرشیو حکمت، -www.hekmat.public.archive.net دریافت کرد .

پس پرده فحاشی به حزب حکمتیست

ثریا شهابی

اخیرا باز سمفونی، نه نقد سیاسی که فحاشی و دهان دریدگی نسبت به حزب حکمتیست و شخصیت های آن گوش شنوندگان را خراش میدهد. و تعداد بیشتری از "نام آوران" خانواده باشگاه پهلوانی جوادى – ماجدی، به مرکز گوی زورخانه نمود و مسموم، علیه حزب حکمتیست تشریف آورده اند. شخصیت های به اصلاح "متمدن تر" و "خوش نام تر"، چون محمود قزوینی که قول داده بود وقتی از حزب حکمتیست میرود سیاسی می ماند و به "گنگ" سنتی فحاشی به رهبران حزب حکمتیست نمی پیوندد، هم به کلوب پیوسته اند. جای تاسف است! قبل از هرچیز برای خود محمود قزوینی. این یا آن قطعنامه حزب ما، این و آن بحث درونی چهار پنج سال پیش بین رفقایى که با هم صمیمانه فکر میکردند و بحث و جدل میکردند، اگر اندیسمان کردن نکات این و آن نامه، بهانه است. موضوع باید چیز خیلی مهمتر و گزنده تر از این مسائل باشد که طاقت کسی چون محمود قزوینی را هم طاق کرده است و او را چنین سراسیمه به وسط میدان کشانده است. مسئله شرایط امروز، تحولات سیاسی و جایگاه جنبش های سیاسی و اجتماعی است. مسئله واقعیات مادی و پراتیکی است که امروز در مقابل چشم همگان است، مورد قضاوت قرار میگيرد، و باید به آنها پاسخ داد.

موضوع به ته دیگ خوردن کفگیر یک جنبش سیاسی معین است. چپ حاشیه ای نان به نرخ روز خور و فرصت طلب که یک روز بدنبال سبز، یک روز بدنبال حمله نظامی ناتو، یک روز بدنبال تحریم اقتصادی، یک روز بدنبال تحرک هخا و .. بود، سرش شنیددا به سنگ خورده است. امروز در شرایطی که تحریم اقتصادی میلیونها نفر از مردم ایران را به پرتگاه تباهی از فقر و محرومیت کشانده است، و عقب مانده ترین و بی مسئولیت ترین جریانات سیاسی هم خواهان قطع فوری تحریم ها

رفاه و شادی و خوشبختی و تکامل از ادنه انسان، جایی در آرمانخواهی شرقی و مذهب زده امثال بهمن شفیق ندارد. "سوسیالیسم" پل پتی، فقر به تساوی، نهایت خوشبختی است که آرمانشان را می سازد! عشق و علاقه صمد و بهمن شفیق به کودکان فقیر، تغییری در این واقعیت نمی دهد.

تَزِ ششم

ثریا شهابی ظاهرا از آن موج انقلابیگری، دهه چهل و پنجاه، تأثیر نگرفته است .

خوشبختانه این تَزِ کاملا درستی است .

تَزِ هفتم

"لعنت شیطان" بر منصور حکمت !

یک بار جنبشی که امثال شریعتی و آل احمد و بهرنگی و بیژن جزنی شخصیتهای آنند، و برخی شان به خود "مارکسیست" میگفتند، تلاش کرد و در مقطعی موفق شد، که مارکس را از دسترس طبقه کارگر و کمونیست ها در ایران، دور نگاه دارد!

امروز بهمن شفیق، نماینده آن جنبش شکست خورده، لبریز از نفرت و خشم از شکست اجتماعی جنبش خود، نفرت از جنبش و کسی که به این شکست قطعیت سیاسی و تئوریک داد، میخواهد در مقابل دستآوردهای جنبش کمونیستی و مارکسیستی ایران، دستآوردهای منصور حکمت، همان نقش را بازی کند. آنها هم به شیوه مقاله مربوطه.

و برای این کار، لازم است دست در تابوت جنازه ای دفن شده "موتور کوچک و بزرگ" کند تا بهروسيله

رهایی طبقه کارگر، روی میآورد. روشنفکر کمونیستی که در دنیای ذهنی و مادی خود، طبقه کارگر را، بعنوان تنها نیروی نجات بخش در یک نظام سرمایه داری، با نگاه مارکس کشف میکند. نفرت پراکنی روشنفکر ناراضی خرده بورژا در اعتراض به مصائب جامعه سرمایه داری، و رویکرد عقب گرا و گذشته پرست اش، ربطی به مارکسیسم و طبقه کارگر ندارد.

کمونیسم جنبش رفع موانع و حل تناقضاتی است که در مقابل انفجار رفاه و سعادت و خوشبختی برای همگان، سد بسته است. یعنی جنبش لغو مناسبات تولیدی سرمایه داری، و لغو طبقات به تبع آن، است! کمونیسم ربطی به نظریه های جهان سومى و "پولپتی"، "فقر به تساوی"، و "اردوی کار اجباری" ندارد. طبقه کارگر برخلاف خرده بورژواى ناراضی از کم رونقى کسب و کارش، نه یک عنصر گله مند و "مخالف جامعه مصرفی"، که طبقه ای پویا و پیشرو است. طبقه کارگر خواهان دسترسی خود، سازندگان این جهان سرشار از رفاه و سعادت، به تمام "مصرفی" است که شایسته او و همه احاد جامعه است. انقلاب کارگری و سوسیالیسم، با لغو استثمار و محو طبقات، قرار است این هدف را برآورده کند. آرمانخواهی کمونیستی که مانفیست مارکس و انگلس، بعنوان هدف غائی کمونیستها، اعلام میکنند، میگوید که:

"بجای جامعه کهن بورژوازی، با طبقات و تناقضات طبقاتیش، اجتماعی از افراد پدید میآید که در آن، تکامل آزادانه هر فرد شرط تکامل آزادانه همگان است".

و آرمانخواهی امثال صمد بهرنگی و بیژن جزنی که بهمن شفیق به آنها مفتخر است، عبارت است از بازگشت به گذشته از نظر فرهنگی، و از نظر اقتصادی، ساختن یک جامعه سرمایه داری "مستقل" با صنایع "مستقل" از امپریالیست.

مارکسیسم معتقد است که انسانها با قرار گرفتن در مناسبات تولیدی معینی، و قرار گرفتن در موقعیت های متفاوت و متضادی در این مناسبات تولیدی، از خود بیگانه میشوند. و مقهور همان نیرویی میشوند که خود به آن شکل داده اند و آن را همچون پروردگاری بر فراز سر خود، نشانده اند. طبقات، محصول مناسبات تولیدی است. و مناسبات تولیدی طبقات را تولید و باز تولید میکند. در نظام سرمایه داری، که همه چیز در آن بصورت کالا قابل خرید و فروش است، یک طرف این مناسبات صاحب سرمایه است و طرف دیگر صاحب کالایی بنام نیروی کار. صاحب سرمایه، با در اختیار داشتن و خرید نیروی کار، آن را در پروسه تولید مصرف میکند. نیروی کار، تنها کالایی است که طی مصرف آن، ارزشی بیش از ارزش مصرف شده خود تولید میکند. یعنی ارزش افزایی میکند. ارزش اضافه ای که به خود او باز نمی گردد، بلکه به تصاحب صاحب سرمایه در میآید. و این استثمار و لغو آن شاه کلید حل معمای مبارزه با نظام سرمایه است .

کارگر در نظام سرمایه، برده مزدی، است که برخلاف اعقاب برده خود، صاحب کار و صاحب سرمایه مسئولیتی در قبال زندگی او و خانواده اش ندارد. صاحب سرمایه نیروی کار کارگر را مصرف میکند، و به اندازه ای که کارگر بتواند زنده بماند و روز بعد باز مصرف شود، به او بخش ناچیزی از محصول کارش را بعنوان دستمزد، میپردازد. به اندازه ای که برای معاش و زنده ماندنش، کافی باشد. و هر زمانی هم که سرمایه به نیروی کار کارگر نیاز داشت، آن را بدور میآندازد و "بیکار" میکند.

تولد یک انسان در این رابطه و این مناسبات استثمارگرانه، در هر طرف این مناسبات، کارگر یا بورژوا، یک قرعه کشی، و شروع انسانی است که باید انساندوستی غربیزی اش، در محیطی شاد و مرفه و سالم، و از جمله با ممنوعیت خشونت علیه او، گسترش یابد و با آگاهی و عشق به همنوع و نه احساس گناه، بتواند برای تناقضات جامعه ای که در آن زندگی میکند، پاسخ خود را بیابد.

که قرار است بر سر کودک فلسطینی فروآید! و کودک فلسطینی را به عملیات انتحاری علیه کودک اسرائیلی میکشاند. منطق یکی است! یکی به نام ملت و ستم ملی و دیگری به نام طبقه و تنفر طبقاتی! باید محیط رشد و پرورش کودکان را از این سموم، که منافع کودک را فدای منافع ایدئولوژیک، مذهبی، ملی و قومی، خانواده، جنبش های سیاسی و مذهبی و قومی میکند، محفوظ نگاه داشت. در این مورد علاقمندان میتوانند به ادبیاتی که در سایت "اول کودکان"، سایت زیر، منتشر شده است، رجوع کنند.

www.childrenfirstinternational.org/farsi/av-asnad/av-sanadtasis.htm

برای دانشجوی معترض طبقه متوسط، که از کتابهای "کودکانه"، صمد و علی اشرف درویشیان، و نه مارکس و انگلس و یا حداقل موقعیت طبقاتی خود، متوجه شده است که در جامعه شکاف طبقاتی و فاصله فقر و ثروت هست، راهی جز "احساس گناه" و تلاش برای پاک کردن این "احساس گناه"، باقی نمی ماند. این گرایش شناخته شده ای در جهان است. که خود بورژوازی در سراسر جهان در مقابل فجایعی که آفریده است، به آحاد و افراد بورژوا، طبقه متوسط، و طبقه کارگر، تزییق میکند .

صدها میلیون سفید در آمریکای شمالی را، کودک و بزرگ، کساتی که در فجایعی که نسل های قبل تر مهاجرین به این قاره برسر سرخپوستان آورده اند دخالتی نداشته اند، "گناهکار" میخوانند! و آنها را به سرخپوستان "بدهکار" سفیدان به خاطر رنگ و خونشان دستجمعی "شریک جرم" اعلام شده اند! و نام همه "سرخپوست زادگان" نسل های جدید را بعنوان "قربانیان" و "صاحبان اصلی آمریکا" ثبت کرده اند! نسلهای جدید "قربانیان" را در قبایل سرخپوستی حفاظت شده در کانادا و آمریکا، که بدویت و عقب ماندگی شان کاملا از گزند تمدن و بهداشت و آموزش و "انتگره شدن" در جامعه مدرن امروز "محفوظ" نگاه داشته است، محیوس کرده اند. تا رهبران مفت خور و "خودگماره" این قبایل سرخپوست، بتوانند از امتیازات ویژه برخوردار شوند. و بعلاوه و مهمتر این که به این ترتیب با ابدی کردن فاصله و . شکاف نژادی بین دو بخش از شهروندان جامعه، بر نژاد پرستی و تبعیض بنیادینی که در نظام هایشان تولید و بازتولید میشود، سرپوش بگذارند.

افسار نژادپرستی علیه سرخپوستان و سیاه پوستان و مهاجرین را رها نگاه داشته اند. و با دامن زدن به "احساس گناه" و باز کردن راههای تسکین آن، سیستم شان را از گزند جنبشهای اعتراضی اجتماعی طبقه کارگر علیه نژاد پرستی و تبعیض و فقر، محفوظ نگاه میدارند. و بهمن شفیق این مکانیزم را "مبارزه طبقه کارگر" میخواند!

برای تسکین احساس گناه این طبقه متوسط و مرفه، دو راه باز است. یا خود زنی به شیوه مذهبپون، و همدردی با حسین وشهدای کربلا! و یا پیدا کردن جای خود در سلسله مراتب یکی از نهادهای خیریه ای بورژواپی، پرداخت دبه و جزای "گناههای" نظام و سیستم! بهمن شفیق برای انقلابیونی از جنس خود، راه اول، یعنی "خود زنی" علوی، را توصیه میکند.

این تراوشات مذهبی، ربطی به مارکسیسم که نقطه عزیت اش که انسان است، ندارد. این اراجیف ربطی به مارکسیسم که علم رهایی طبقه کارگر و علم رهایی بشریت از جامعه طبقاتی با همه تناقضاتش است، ندارد. کمونیسم گراییش در درون خود طبقه کارگر است، گراییش که برای پیروزی به علم رهایی خود، یعنی مارکسیسم، نیاز دارد. و مارکسیسم را نه با احساس گناه مذهبی یا تنفر بیمارگونه که با آگاهی باید آموخت. مارکسیسم به اخلاقیات مذهبی برای رسوخ در میان طبقه کارگر و کمونیسم طبقه کارگر نیازی ندارد. و روشنفکر کمونیست، از هر طبقه و با هر زبان و نژاد و جنسیت و ... تنها و تنها با اتکا به تعلقات انسانی خود، "امانیسم" و همدردی انسانگر ایانه اش، و در جستجوی پاسخی به تناقضات جامعه سرمایه داری است، که به مارکسیسم، علم

زنده باد سوسیالیسم

از جنبش سبز تا دانشگاه؛ صبح بخیر آقای مقدم

خالد حاج محمدی

رضا مقدم در مصاحبه ای با محمد حسین مهرزاد از کادرهای آنها، که تحت عنوان "بحران منطقه و اوضاع جاری ایران"، در ۲۹ اوت صورت گرفته است، و مدتی هم بروی "یوتیوب" گذاشته است، به نکاتی پرداخته است که قابل توجه است.

در این نوشته من اساسا به سه موضوع در بحثهای رضا مقدم، خواهم پرداخت. موضوعات: یکم - "جنبش سبز و موضع مقدم آذرین"، دوم- "تحریم دول امپریالیستی" و بحث "پرو آمریکایی" رضا مقدم، سوم و بالاخره "نقد" رضا مقدم به لیبرال‌ها، اصولگرایان در جریان اعتراضات دانشجویی؛ در مورد این قلم سوم، در مورد ریاکاری مطلق رضا مقدم و "فراموشکاری" او در باره هم جهتی جریان آذرین – مقدم با همان لیبرال‌ها و اصولگرایان در سرکوب چپ در دانشگاه، خواهم پرداخت.

در این سه قسمت تلاش خواهم کرد یک بار دیگر به وضوح نشان دهم که چگونه رضا مقدم- ایرج آذرین، به عنوان بخشی از مدافعان سبز علیه طبقه کارگر ایستادند! چگونه و برخلاف ریاکاری کامل رضا مقدم، آنها راسا علیه چپ و کمونیستهای جوان نه تنها در کنار اصلاح طلبان و لیبرال‌ها ایستادند، بلکه با استاد به اخبار سایتهای مرکز اطلاعات و زندانهای جمهوری اسلامی، در کنار همان مراکز سرکوب علیه کمونیستها سنگر گرفتند. با این مقدمه کوتاه وارد خود بحث خواهیم شد.

با "صف مستقل" به زیر پرچم ما خوش آمدید!

مصاحبه کننده در ادامه بحث خود در مورد جنبش جاری و ماهیت و اهداف آن، به جنبش سبز و شروع تحركات سال ۸۸ میپردازد. رضا مقدم در جواب این سوال که، " به هر حال اتحاد سوسیالیستی کارگری از جنبش سال ۸۸ دفاع کرد و میگفت که توی این جنبش باید شرکت کرد، دخالت کرد، تأثیر گذاشت و به اصطلاح تلاش شود که آن جنبش را بر اساس منافع طبقه کارگر دنبال کنیم و در آن حضور داشته باشیم. این را چگونه ارزیابی میکنید!"

میگوید: **"من مطمئن نیستم که میشه گفت ما از آن جنبش حمایت کردیم، ما از آن جنبش حمایتی نکردیم"** در ادامه میگوید: **" آن جنبش یک جنبش ضد دیکتاتوری بود، علیه به اصطلاح سیستم جمهوری اسلامی، علیه اختناق و دیکتاتوری و استبداد... هیچ جنبشی تو سرمایه داری خالص و ناب از روز اول با شعار، لغو مالکیت خصوصی راه نمی افتد....**
بنا بر این گفتیم، اگر طبقه کارگر نمیتواند به این جنبش و اعتراضات بی تفاوت باشد، که ما بی تفاوت نبودیم، مثل کسانی که میگفتند، اختلاف جناحها است اشکالی ندارد، ما بی تفاوت نبودیم به این جنبش و تلاش کردیم جنبش کارگران سوسیالیسم بی تفاوت نباشند و **این را گفتیم که اگر جنبش کارگری تلاش کند، رهبری در این جنبش را به عهده بگیرد، هژمنی خودش را اعمال کند بر این جنبش**، که گفتیم چه مرحله‌ی دارد و چه نیازها و کارهایی...، از این اعتراضات به نفع خودش، به نفع طبقه خودش استفاده خواهد کرد برای آوردن آزادی که آنها به شکل دم بریده اش را توی چهارچوب قانون اساسی تازه خواستند، جنبش کارگری نمیتوانست آزادی واقعی را به این کشور بیاورد با هژمنی بر آن جنبش و بعد مسئله نان را هم حل کند."(تاکیدات از من است)

تا اینجا بحث بسیار روشن است که ادعای رضا مقدم مبنی بر عدم حمایت از جنبش سبز، بر اساس گفته های خودش پوچ است. جریان رضا مقدم – ایرج آذرین نه تنها از آن جنبش حمایت کردند، بلکه امروز و زمانی که خود رهبران و فعالین آن جنبش در بررسیهای خود اذعان دارند که جنبش سبز برای کارگر چیزی نداشت و به همین دلیل کارگران به آنها نپیوستند، آنرا ضد دیکتاتوری، علیه کل سیستم جمهوری اسلامی و علیه اختناق و استبداد میدانند. بر اساس همین گفته های مقدم، آنها بعلاوه طبقه کارگر

را فراخوان دادند که با صف "مستقل" خود زیر پرچم سبز به خیابان بیایند! معلوم نیست اگر جنبش سبز علیه سیستم جمهوری اسلامی، علیه اختناق و دیکتاتوری و استبداد بود، چرا رضا مقدم امروز در دفاع از آن لکتت زبان گرفته است؟! و میگوید از آن جنبش حمایتی نکرده اند!!

اما بر خلاف توجیهایت رضا مقدم، این جریان همراه کل اپوزیسیون و همراه مئیای دست راستی مثل بی بی سی، نه تنها در کنار بورژوازی لیبرال ایران در یک صف ایستادند، بعلاوه به نام چپ و سوسیالیست، با رنگ و لعاب زدن به یک جنبش تا مغز استخوان ارتجاعی، به نام "ضد" کل سیستم جمهوری اسلامی و "ضد" دیکتاتوری که هنوز ورد زبان مقدم است، تلاش کردند طبقه کارگر را به عنوان سرباز به خدمت بخشی از بورژوازی ایران در آورند. رضا مقدم و یارانش در کنار جریانات دیگری که به نام "مدافع" کارگر، لباس چپ به تن کرده بودند، تلاش کردند به چشم طبقه کارگر خاک بپاشند، و کارگر را علیه منافع خود و در دفاع از صف مستقل بورژوازی لیبرال به خیابان بیاورند! توجیهایت کودکانه آقای مقدم به نام "گرفتن هژمنی" یک جنبش ارتجاعی توست طبقه کارگر در دوره فوق، ابزار تحمیق و کلاه گذاشتن سر کارگر بود نه چیزی دیگر.

آقای مقدم معتقد است طبقه کارگر آزادی کامل میخواست و سران سبز آزادی سر و دم بریده!! و بر این اساس "طبقه کارگر" نزد آقای مقدم و جریانش بخش پیگیر آن جنبش، و رفسنجانی، موسوی، کروی، خاتمی و خانم رهنور و... بخش ناپیگیر آن جنبش بودند! یک جناح جنبش سبز، که جریان مقدم – آذرین به نمایندگی از طرف طبقه کارگر باشد است که آزادی کامل میخواست و بقول مقدم مسئله نان را میتواند حل کند! و جناح دیگر که رفسنجانی و موسوی و.. باشد، که از ادیهای محدود میخواستند بیاورند! به زبان روشن یعنی مقدم – آذرین، جناح چپ و کارگری جنبش سبز بودند، البته "متاسفانه" ضعیف! که زورش نرسید "هژمنوی" خود را تحمیل کند.

اینجا کاری به چند و چون "ازادیهای" جناح راست جنبش سبز، و حل مسئله نان توسط جناح "چپش" که هیچکدام واقعی نیست ندارم. اما گفته رضا مقدم یک حقیقت را بیان میکند و آن اینکه آنها بخشی از همان جنبش و البته جناح چپ آن را همراه اقمار دیگر تشکیل میدادند و خاتمی و موسوی و... جناح راست آن. کل بحث ما بر سر احزاب سیاسی که چپ یا راست در جنبش سبز شرکت داشتند، همین بود که آنها بخشی از همان جنبش بودند. شرکت آنها و دفاع آنها از جنبش سبز نه از سر "اشتباه" و "لغزش" سیاسی و یا انتخاب "تاکتیک نادرست"، بلکه از سر منافع روشن طبقاتی و به عنوان بخشی از همان جنبش و البته به عنوان حداکثر جناح چپ همان جنبش بود.

آقای مقدم میگوید هیچ جنبشی در سرمایه داری خالص و ناب با شعار لغو کار مزدی به میدان نمی آید، این درست است. اما ظاهرا رضا مقدم متوجه نیست یا نمیخواهد متوجه باشد، که بحث بر سر خالص و ناب بودن یک جنبش عمومی و همگانی و نحوه حضور و شرکت کارگر در آن نیست. جنبشی که یک سر آن در نماز جمعه و سر دیگر آن روز قدس و عاشورای حسینی بود، جنبشی که اهداف و امیال آن اجرای قانون اساسی جمهوری اسلامی و باز گشت به دوره خمینی و اعتراض به یک "انتخابات" معین بود، جنبشی که تمام مراحل و روزهای آن را نمایندگان جمهوری اسلامی و جناحی از سرمایه، سران و رهبران و سخنگویان بورژوازی لیبرال ایران تعیین میکردند، با یک جنبش همگانی کاملا متفاوت است. بحث از یک جنبش همگانی مثل قیام ۵۷ ایران، یا تحركات انقلابی در مصر و تونس نیست! صحبت در مورد یک جنبش خالص و ناب و تمام عیار بورژوایی و ضد کارگری است که توسط امثال رضا مقدم به نام انقلابی و ضد دیکتاتوری به خورد طبقه کارگر داده میشود. جنبش سبز و حامیانش، از موزیک های حمایتی آن تا صف مشتاقان جهانی برپایی "صندوقهای رای" توخالی از حق مردم، از اروپا تا آفریقا و آمریکا، فریاد میزدند که "رای من کو!" "رای من را پس بده!" این جنبش برای احقاق حق موسوی و کروی و رفسنجانی بود! با انتخاب موسوی به پیروزی میرسید! و با پیروزی موسوی، و جابجایی احمدی نژاد با موسوی، جابجایی یک مهره منفور با یک مهره "پاستوریزه" که دست خانش را هم میگیرد، به پایان و پیروزی میرسید. با

کمونیست ۱۷۰

سهیم شدن بخش قهر کرده بورژوازی حاکم در قدرت و ثروت، طبقه کارگر و مردم برای احقاق حق خود از موسوی و "اصلاح طلبان" این نمایندگان مرتجع بورژوازی لیبرال ایران، که توسط جنبش سبز و بخصوص چپ آن تطهیر شدند، باید دهها سال به این آقایان، وقت و فرصت جدید میدادند! باید طبقه کارگر و مردم، و چند نسل دیگررا ساکت و خفه نگاه میداشتند که اجازه دهید "دمکراسی" اسلامی تمرین شود! فرصت دهید محصولات انقلاب سبز و "اسلام سکولار"، محصولات بورژوازی لیبرال ایران، چند دهه فاجعه بیآفریند تا باز بالاخره روزی که "توهم همگان" بر اثر زیاده روی در اختناق و فقر بریزد! این جنبش چه ربطی به آزادی و آزادیخواهی محدود داشت! از جنس خود جمهوری اسلامی بود! حتی با به میدان آوردن صدها هزار و میلیونها نفر!

در جنبش ۸۸ ، رضا مقدم و یارانش، کارگران ایران را فراخوانند که در نماز جمعه رفسنجانی، عاشورای حسینی و روز قدس و مرگ منتظری، به عنوان لحظات مهم و تعیین کننده از تحركات "انقلابی" و البته با "صف مستقل"، شرکت کنند. آنها به بخشی از ماشین فریب و پروپاگاند بورژوازی علیه طبقه کارگرتبدیل شدند و به خودآگاهی طبقه کارگر صدمه زدند. رضا مقدم این سیاست ضدکارگری، که در این چند سال و در دل جنبش سبز دنبال کردند، را عدم "بی تفاوتی" نام گذاشته است! در منطق این آقایان کارگرانی که اعلام کردند که این جنبش متعلق به ما نیست، کمونیستهایی که تلاش کردند طبقه کارگر را از جنگال فریب بی بی سی و سی ان ان، خاتمی، موسوی، رهنورد و کروی، رها کنند و علیه کل این صف نگاه دارند، بی تفاوت و خانه نشین بوده اند! کسانی که تلاش کردند که از زندگی، رفاه و آسایش و برابری دفاع کنند، کسانی که تلاش کردند که صفوف خود را در دفاع از منافع خود متحد نگاه دارند، "پاسیو" بوده اند و گروه مقدم – آذرین و شرکا که زیر بیرق سبز جمهوری اسلامی "تعدیل یافته" و مدافع اجرای قانون اساسی شدند، فعال و دخالتگر؟! تاریخ تلاش جنبشهای ارتجاعی و ضد کارگری مملو است از نام بورژوازی و نمایندگان و سخنگویان آن برای کشاندن طبقه کارگر به میان صفوف خود، به عنوان نیروی جنبش خود. برای این کار حتی تشکلهای زرد کارگری تاسیس میکنند. امروز در تمام کشورهای اروپایی طبقه کارگر با "صف مستقل" و در اتحادیه های کارگری عملا به دنبالچه این یا آن جناح بورژوازی تبدیل شده است، و دست اش را از دخالت در ابعاد ماکرو، چه اقتصادی چه سیاسی، کوتاه کرده اند. نقش رهبری اتحادیه های کارگری در بخش اعظم کشورهای اروپایی در چند دهه گذشته مهار کردن جنبش اعتراضی طبقه کارگر در چهارچوب اعتراض و نارضاییتی جناح چپ بورژوازی در این کشورها و غالبا به عنوان اهرم فشار سوسیال دمکراسی بوده است. همین امروز در انگلستان و توسط و از کانال رهبری اتحادیه های کارگری انگلیس، اعتراض طبقه کارگر با "صف مستقل و تشکل خود" و به نام این و آن بخش طبقه کارگر در خدمت حزب پارلمانی "کارگر" قرار میگیرد. و غالبا بیش از هرچیز به اهرم کمپین های انتخابات سیاسی بین احزاب پارلمانی مختلف بورژوایی، چپ و راست، تبدیل میشود، تا ایجاد کمترین بهبودی در وضعیت کار و زندگی طبقه کارگر در این کشورها! امروز در ایران امثال آقای علیرضا محبوب و خانم جلودارزاده از خانه کارگر، تلاش میکنند در نقش رهبری اتحادیه های کارگری ظاهر شوند و از جنبش کارگری در خدمت جمهوری اسلامی به همان شیوه ای استفاده کنند، که دور قبل جناب مقدم - آذرین تلاش کردند در خدمت جنبش سبز استفاده کنند. آقایان مقدم - آذرین در جنبش سبز تلاش کردند محبوبها و جلودارزاده های جنبش سبز باشند. با چنین نقشی، بحث از هژمنی در یک جنبش بورژوایی به نفع کارگر دیگر بسیار رندانه است.

تحریم و موضع پرو آمریکایی

در بخش دیگر از این گفتگو، رضا مقدم در جواب این سوال که: "تحریمها از طرف دولتهای قدرتمند غربی دارد اعمال میشود، از یک طرف دیگر اینها ادعا میکنند که چون جمهوری اسلامی غنی سازی را متوقف نکرده، قطع نکرده، این تحریمها ضرورت دارد، و بهر حال دودش دارد تو چشم مردم میرو. بهر حال مقصر اصلی کدام یک از اینها هستند؟" رضا مقدم میگوید:

"جفتشان". یعنی مسئول اعمال تحریمها به ایران هم دولتهای قدرتمند غربی هستند و هم جمهوری اسلامی. توجیه رضا مقدم این است که: "سوسیالیستها تحت هیچ شرایطی نباید از جمهوری اسلامی دفاع کنند، جمهوری اسلامی میخواهد قدرت اول منطقه باشد و این برای سرمایه ایران پول و نفع میبرد، جمهوری اسلامی میخواهد در منطقه نیروی اول باشد و این یعنی پول و سرمایه و حاضر نیست از این کوتا بیاید و غرب هم نمیخواهد در منطقه جمهوری اسلامی نفعی ببرد...."

این هم موضع "رادیکال" آقای مقدم! چنین موضعی عملا و رسماً آب پاک ریختن بر سر قلدری دولتهای امپریالیستی است. اینکه سوسیالیستها در هیچ شرایطی نباید از جمهوری اسلامی دفاع کنند، چرا مجوزی شده برای دفاع از آمریکا و متحدین آنها؟ هیچ درجه از جنایتکار بودن جمهوری اسلامی، هیچ درجه از تلاش این حکومت برای سهم خواهی در منطقه، و هیچ درجه از تلاش برای ساختن بمب اتم و ..، نمیتواند توجیبهی برای تحریم اقتصادی یک کشور ۷۵ میلیون نفره باشد که اولین قربانیان آن همان طبقه کارگری است که آقای مقدم سنگ دفاع از آن را به سینه میزند. با این توجیه فردا احیانا اسرائیل و یا آمریکا بمبی یا چهار موشک هم به ایران زدند، به قول رضا مقدم "جفتشان" مقصرند! مگر نه این است که ایران هم از منافع خود در منطقه دست بر نمیدارد و دولت اسرائیل و آمریکا هم این را نمیپذیرند! با این توجیه پرو ناتویی، تحریم کشور عراق که طبق آمار بیش از ۴۰۰ هزار کودک بدلیل نبودن ابتدایی ترین مواد دارویی، نداشتن شیر خشک و... جانشان را از دست دادند، و حمله به عراق و کشتار مردم این کشور توسط دولتهای غربی باز مقصر هر دو طرف بود. مگر نه این است که به قول آقای مقدم "سوسیالیستهای عراق نباید هیچ زمانی از دولت عراق "دفاع" میکردند!" معلوم نیست که محکوم کردن دول غربی در تحریم اقتصادی یک جامعه ۷۵ میلیون نفری، به هر بهانه ای، و گرسنگی دادن دهها میلیون کارگر آن جامعه، چرا دفاع از جمهوری اسلامی است. مگر نه اینکه دولت عراق کویت را اشغال کرد و از قدرت و سرمایه سهم بیشتری خواست! با این موضع در جنگ ویتنام، در بمباران ناکازاکی و هیروشیما، در تحریم و سرانجام بمباران عراق که در همه این موارد طبقه کارگر و مردم شرآقتمند در دنیا، سوسیالیستها و کمونیستها در کشورهای مختلف به قلدری و نسل کشی دول امپریالیستی و مشخص دولت آمریکا اعتراض کردند، اشتباه بوده است. به این دلیل ساده که در هیچکدام از اینگونه اتفاقات به قول آقای مقدم "جفتشان" را محکوم نکردند! و امروز اگر اسرائیل مردم محروم فلسطین را هم بمباران کرد، باز نباید اسرائیل را محکوم کرد و باید علیه "جفتشان" اعتراض کرد!

آقای مقدم در این موضع سطحی و ضدرژیمی پوچ و به ظاهر رادیکال، اینکه غرب به نام مخالفت با جمهوری اسلامی، نان مردم و دارو و شیر کودکان را گرو گرفته است، توجیه میکند. و در این میان مهم نیست که قربانی این جنایت نه جمهوری اسلامی بلکه اکثریت مردم محروم و طبقه کارگر ایران است. ظاهرا آقای مقدم نمیفهمد که امروز به بهانه تحریم جمهوری اسلامی و هر صاحب سرمایه ای، اعتراض طبقه کارگر را علیه اخراج و بیکارسازی و گرانی و فقر، به نام اینکه تحریم شده ایم، ساکت میکند و طبقه کارگر را خلع سلاح خواهند کرد. مقابله و مخالفت با جمهوری اسلامی، نمی تواند مجوزی باشد برای دفاع از سیاست های میلیتاریستی و امپریالیستی که با تحریم وسیع و به بهانه مخالفت با جمهوری اسلامی نان مردم و طبقه کارگر را گرو گرفته است. این یعنی دفاع از سیاست دولتهایی که میخواهند با گرسنگی دادن به مردم، با تحمیل استیصال کامل به طبقه کارگر و همه تهیدستان آن جامعه، امکان عصیان مردم را فراهم کنند. تا شاید در نتیجه عصیان مردم گرسنه و عاصی، غرب بتواند آنها را در خدمت اهداف خود به کار گیرد. مخالفت با جمهوری اسلامی چرا باید دولتهای امپریالیستی را از زیر تیغ نقد و نفرت عمومی خلاص کند؟

سرکوب سوسیالیستها در دانشگاه، صبح بخیر آقای مقدم

در این میان از همه چیز تماشایی تر، ریاکارانه تر و فرصت طلبانه تر موضع "اعتراضی" امروز رضا

اولین سال انقلاب اکتبر

اثر: ویکتور سرژ ترجمه: فرزاد نازاری

مقدمه مترجم : نظر به اهمیت حزب کمونیستی طبقه کارگر، این مقاله از ویکتورسرژژ توجه من را جلب کرد. سرمایه داری برای سازماندهی استثمار از مکانیسمی به نام تحزب و سازمان کمال استفاده را برده است ، این اقلیت مفتخور ، با استفاده از تحزب است که قادر است مکانیسمهای جامعه مدرن را بر علیه طبقه کارگر وبرای استثمار آن بکار ببرد. تحزب است که امکان تسخیر قدرت سیاسی و ماشین دولتی را به او میدهد . مکانیسمی که بدون آن سازماندهی استثمار متصور نیست . طبقه کارگر هم دقیقاً با استفاده از این فرمول ساده است که میتواند ورق را به سود خود برگرداند. تحزب کمونیستی طبقه خود و سازماندهی جنبش مستقل خود ، انقلاب اکتبر و بلشویکها نمونه بارز این اصل هستند که زمانی طبقه کار مسلح به حزب کمونیستی خود باشد ، قادر خواهد بود که وضع را به سود خود و مردم زحمتکش تغییردهد و جامعه را از شر توحش افسارگسیخته سرمایه نجات دهد ، تحزب گریزی طبقه کارگر، بردگی مزدی این طبقه را ابدیت میبخشد و منادیان تحزب گریزی و تمیزه کردن کارگر، آگاهانه و ناآگاهانه به مادیت یافتن این پروسه کمک میکنند و در اصل خادمین به بورژوازی و دشمنان طبقه کارگر هستند . بورژوازی متحزب و سازمانیافته را فقط طبقه کارگر متحزب و سازمانیافته در یک حزب کمونیستی است که میتواند شکست دهد و جامعه را همراه خود از این نکبت و محنت استثمار انسان از

—————>

مقدم به همکاری اصلاح طلبان و لیبرالها در سرکوب سوسیالیستها در دانشگاه است. رضا مقدم در جواب این سوال که آیا در دل جنبش ۸۸ و اینگونه جنبشها کارگران و جریانات اصلاح طلب و لیبرال نمیتوانند اتحاد عملی ویا همراهی داشته باشند، میگوید:
" **طبقا همراهی نمیتواند وجود داشته باشد.** چون اینها، میشه مواردی را ذکر کرد، بطور فاکت در مقالاتشان، در نشریاتشان، **اینها از انقلاب و سوسیالیستها بیشتر از ارتجاع میتر سنند.** عملا اینجوری است. شما به یاد دارید که **وقتی** دانشجویا در تهران تظاهرات کردند و **معلوم شد** که اینها متعلق به جناح **چپ** هستند، و در **دوره احمدی نژاد** بود، این اصلاح طلبهای دولتی بودند که **پریدند جلو و بی طاقتی نشان دادند** و به **وزارت اطلاعات گفتند، تو چرا نمیزی اینها را، یکی از آنها علوی** تواب بود. احساس نگرانی میکردند که **شاید** وزارت اطلاعات دارد سهل انگاری میکند در **زند سوسیالیستها...**" (تأکیدات از من است)

آقای مقدم و جریان متبوعش بر عکس ادعای کذایی کنونیش در کنار همان لیبرالها و اصلاح طلبان حکومتی علیه کمونیستها در دانشگاه از هیچ تلاشی دریغ نکردند و از همان زمان به عنوان جریانی نئونوده ای در سیاست ایران معروف شدند. لیبرالها و اصولگرایان زمانی که فهمیدند فضای اعتراضی در دانشگاه علیرغم تلاش تشکلات دست ساز جمهوری اسلامی، عملا دست سوسیالیستها است، علیه آن در کنار مرکز اطلاعات و ارگانهای سرکوب ایستادند و بقول رضا مقدم از سهل انگاری مرکز اطلاعات و حراست و... شاکتی بودند که چرا کمونیستها را سرکوب نمیکند. و زمانی که جریان آذرین و مقدم بر اساس "فاکت‌های" مرکز اطلاعات و بر اساس ادعاهای همان لیبرالها و اصولگرایان مورد اشاره رضا مقدم، که میگفتند این دانشجویان حکمتیست هستند ، وقتی گزارشات پراکنده شکنجه گران و ادعاهای آنها توسط خود آن مراکز و سایت آنها (داب تهران) پخش شد، بی هیچ شائبه ای در کنار همان مراکز علیه سوسیالیستها سنگر بستند و به عنوان شاهد ادعاهای آن مراکز ظاهر شدند. رضا مقدم یادش رفته است که فراتر از لیبرالها و اصول گرایان، زمانی که دهها فعال دانشجویی در زندان و زیر شکنجه بودند، جریانش نه تنها پرونده امنیتی برای آنها به عنوان حکمتیست ساختند، بلکه اسلحه را نیز به پرونده های آنها اضافه کردند.

همه به خاطر دارند که در آن زمان در نوشته بی امضایی در سایت "تریبون مارکسیستی" کل این ادعاهای مرکز اطلاعات علیه دانشجویان آزادیخواه و

انسان نجات دهد و بر ویرانه های آن جامعه ای بسازد که رفاه و آسایش و سعادت نوع انسان از اصول تخطی ناپذیر آن است .

قیام اکتبر۱۹۱۷

بخش اول

توده ها!

در پشت تریبون شورا تروتسکی بیرون رفتن بلشویکها را از مجلس موسسان به تازگی اعلام کرده بود. صدایش فلز وار به طرف مقاومت کارگران و دهقانان در برابر بالاترین اتوریته جمهوری پرتاب میشد . بعدا او بیرون رفت و از کنار ملوانانی که از سالن محافظت میکردند رد شد . وقتی که از کنار آنان رد می شد، ملوانها با صورتهایی سخت و چشمانی سوزان سرنیزه هایشان را در هوا تکان دادند و از مردی که تازه حرفهایش را زده بود، پرسیدند چه وقت اینها را به کار میبریم .

ششم اکتبر بود . مجلس موسسان ، مجلسی ساختگی و مسخره برای انقلاب که توسط (اس ارها) و منشویکها فراخوان داده شده بود، در اواسط ماه پیش در مسکو افتتاح گردیده بود. اعتصاب مجلس را مجبور کرده بود که به بیرون از شهر برود ، کارکنان هتلها و رستورانها از سرویس دادن به اعضای این مجلس خود داری میکردند . و اکنون این مجلس در پناه محافظت وفادارترین ملوانهای دست چین شده به پتروگراد منتقل شده بود .

اما سرنیزه های ملوانهایی که در سالن سخنرانی مرد بلشویک به اهتزاز درآمده بودند، کی اینها را به کار میبریم .

این احساسی همگانی دربین ملوانان ناوگان بود ، دو

برابری طلب درج و تأیید شد. جناب آذرین و مقدم همه پرونده سازبها و ادعاهای وزارت اطلاعات را بعنوان فاکت "تشریح" میفرمودند! کاری که از جانب تعدادی زیادی از مخالفان جمهوری اسلامی تقبیح شد. سایت کذایی فوق متعلق به همین آقایان و روی سرور کومه له بود، اگر امروز طبق مقتضیات روز آن را حذف نکرده باشند! در آن زمان روابط "حسنه ای" میان کومه له و این جریان برقرار بود و کومه له عملا در این عمل شنیع آقایان مقدم – آذرین، به تناسب امکانات فکریش شراکت داشت.

آقای مقدم ظاهرا فراموش کرده است، یا مصلحت روز ایجاب میکند که خود را به فراموشی بزند که علاوه بر کار پلیسی جریانش علیه کمونیستها در دانشگاه، زمانی که وزارت اطلاعات ادعا کرد که دانشجویان دستگیر شده حکمتیست هستند و حکمتیستها در اعتراضات دانشگاه دست داشته اند، تمام مطالب مربوط به اعتراضات دانشجویی از سایتها آنها و کومه له برداشته شد. فراموش کرده است که همزمان و بلافاصله موجود ناشناسی بنام "دانشجویان سوسیالیست"، کشف شد و علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب شروع به پرونده سازی کردند!

ما در همان زمان، در اطلاعیه ای تحت عنوان "دریغ از یک جو شرف"، علیه اقدام پلیسی آقایان آذرین-مقدم هشدار دادیم. جهت اطلاع خوانندگان این اطلاعیه را به عنوان ضمیمه، در انتهای این مطلب میآورم. رسوایی و فضاحتی که جریان آذرین-مقدم در جریان عروج چپ در دانشگاه به بار آوردند، فراموش نشدنی است. حمله وقیحانه این جریان و اتکای آنها به اطلاعات کسب شده به زور شکنجه در زندانهای جمهوری اسلامی برای ساختن پرونده علیه دانشجویان چپ، و ظاهر شدن به عنوان شاهدان مراکز پلیسی علیه کمونیستها زندانی، شنیع تر و شرم آور تر از آن است که رضا مقدم به این سادگی بتواند آنرا از اذهان پاک کند. واقعیت این است که جریان آذرین - مقدم، با دوم خرداد متولد شد! با ثنوری های لیبرالی ایرج آذرین مبنی بر اینکه، جامعه ایران برای سوسیالیسم هنوز به اندازه کافی صنعتی نیست، پاکرفت. جریانی که به تدریج تلاش کرد به عنوان بخشی از سخنگویان و روشنفکران بورژوا در میان طبقه کارگر، پشت تئوریهایی چون "صف مستقل" طبقه کارگر، این طبقه را برای کمک به رشد سرمایه و صنعتی شدن و در خدمت این یا آن جناح بورژوازی به میدان بیاورد. طی چند سال فعالیت فشرده آنها، طبقه کارگر و کمونیست ها در ایران متوجه محتوا و مفهوم ریاکارانه "صف مستقل" آقایان را، در پراتیک مبارزاتی و در دل تحولات سیاسی جامعه ایران، متوجه شدند!

کمونیست ۱۷۰

هفته پیش در ۲۵ اکتبر سربازهای اسکاتران بالتیک در فنلاند لنگر انداخته بودند و تقاضا میکردند که دیگر نباید وقت تلف شود: که برای ما ثابت شده انهدام ناوگان توسط آلمانیها دیگر اجتناب ناپذیر است ، که باید با قیام جلو آن را گرفت.آنها آماده بودند که بمیرند اما فقط برای انقلاب . از پانزدهم ماه مه شورای کرنشات حکومت موقت را به رسمیت نمیشناخت . بعد از شورش جولای کمیسرهایی که از طرف کرنسکی برای بازداشت آژیتاتورهای بلشویک فرستاده شده بودند ، با این جواب کوتاه روبره شدند : آژیتاتور؟! ما همگی آژیتاتور هستیم . این یک واقعیت بود ، توده ها تعداد بیشماری آژیتاتور داشتند. هینتهایی از خط مقدم جبهه که به شورای بترزبورگ آمده بودند ، با سخنرانیهای اعتراضی از این وضع شاکتی بودند :

فکر میکنید که این وضعیت تحمل ناپذیر چقدر ادامه خواهد داشت؟ سربازها به ما این التیماوم را داده اند که اگردرخواست صلح سریعاً و جدی ارائه نگرردد ، تمامی سنگرها را خالی کرده و به خانه می آیند .

:شما همه چیز را در باره ما فراموش کرده اید اگر شما قادر نیستید جوابی برای این وضعیت پیدا کنید ، خود ما دشمنانان مان را با زور سرنیزه بیرون خواهیم کرد ، اما فراموش نکنید شما هم همراه آنها خواهید رفت .

وضعیتی که تروتسکی به آن اشاره کرده بود ، زبان جبهه بود .

در اوایل اکتبر، قیامهای خود جوش در همه جا شروع شد ، قیام دهقانان به سراسر کشور سرایت کرد .

استانهای تولا ، تامبف ، ریازان و کالوگا در شورش هستند .

دهقانها از انقلاب صلح و زمین خواسته بودند ، آنها سرخورده شده بودند . آنها قیام کرده و سیلوهای

تلاش آنها در دفاع از جنبش سبز، تقلای آنها برای

فربط طبقه کارگر به نام "صف مستقل" زیر بیرق بورژوازی لیبرال، و همزمان قرار گرفتن آنها در کنار جناح اصلاح طلب و لیبرال و مراکز پلیسی علیه کمونیستها در دانشگاها، لکه ای بر پیشانی این جریان حک کرده است که با رندی و زیرکی آقای مقدم پاک شدنی نیست. معیار حقیقت برای طبقه کارگر و کمونیست ها، نه لفاظی ها و قلم فرسایی های "زیبا" و پیچیده در زوررقهای رنگین، که پراتیک و واقعیات ایزکتیو است.

دریغ از یک جو شرف!

اخیرا وبلاگی به نام "تریبون مارکسیسم" اقدام به یک پاپوش دوزی و توطئه چینی رسمی پلیسی علیه دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب زندانی و در آستانه محاکمه کرده است. این وبلاگ در نوشته‌ی بدون امضائی تحت عنوان "وضعیت فعلی و گام های ضروری (نکاتی در مورد جنبش دانشجویی و چپ)، دانشجویان دستگیر شده را اعضای حزب حکمتیست و گارد آزادی معرفی کرده است و از آن بدتر اسلحه و اقدام مسلحانه را هم روی پرونده آنها گذاشته است. انتشار چنین هجویات و مزخرفاتی از جانب دستگاه های اطلاعاتی رژیم، دست راستی های متشکل در دانشجویان لیبرال و دفتر تحکیم وحدت نه اولین بار است و نه آخرین بار خواهد بود. آنچه دراین میان تاسف آور است این است که این وبلاگ خود را به افراد و خط مشخصی در اپوزیسیون (ایرج آذرین و رضا مقدم) منتسب میکند.

ما یک هفته منتظر ماندیم تا ایرج آذرین و رضا مقدم خود را از این افتضاح کنار بکشند. آنچه تکان دهنده است این است که این کار انجام نشد و از آن بدتر سایت "اخبار روز" اقدام به انتشار این لجن نامه پلیسی کرد. شاید انتظار فاصله گرفتن آذرین و مقدم از چنین پاپوش دوزی هائی انتظار بیجانی بوده است. شاید این ادامه منطقی کار کسانی است که همین چند ماه پیش علنا و رسماً در نشریه خود، به دروغ، ما و همین کمونیست های ایران را به چشم دوختن به دلار آمریکا و شبکل اسرائیل متهم کردند و برای همه ما پاپوش امنیتی دوختند. اما صبر کردیم و واقعا اشتیاق داشتیم که این دو، خود را از این اتهام بتکانند. علی رغم اینکه به آنها تذکر هم داده شد، این کار را نکردند! در یک جمعبندی اولیه از ۱۳ آذر گفتیم که یکی از درسهای این حرکت این بود که بار دیگر نشان داد که چقدر وجدان و شرافت، طیفاتی است. اما

اربایی را مصادره کرده و خانه های آنان را آتش میزدند . حکومت کرنسکی تا آن جایی که قدرتش را دارد ، قیامها را سرکوب میکند ، خوشبختانه منابع اش محدود است . لنین هشدار میدهد : سرکوب قیامهای ناگهانی دهقانان برابر با قتل انقلاب است . در میان شوراهای شهرها و ارتش ، بلشویکها که تا کنون در اقلیت بودند ، تبدیل به اکثریت شدند . در انتخابات دومای شهرداری مسکو ۳۸۷۴۲۶۲ ، رای تعداد ۱۹۹۴۳۲۷ رای را برنده میشوند .

در بین ۷۱۰ نماینده انتخابی ، ۳۵۰ نماینده بلشویک ، ۱۸۴ نماینده کادت ، ۱۰۴ سوسیالیست های انقلابی ، و ۳۱ نماینده منشویک و ۴۱ نماینده گروههای دیگر بودند . در آستانه جنگ داخلی ، احزاب مدرنیست و مرکز، کرسی های شورا را از دست میدهند و احزاب افراطی کرسیهای بیشتری به دست می آورند . در زمانی که منشویکها به راستی نفوذ خود را از دست میدهند و حزب حاکم اس آرها که تا چندی پیش وزنی سنگین و قابل توجه داشت به حزب سوم شورا تبدیل میشود ، کادتها ، حزب متعلق به بورژوازی با اتحاد بیشتر برای روبرو شدن با انقلابیون وزنه خود را سنگین تر کرده و قدرتمند تر میگردد . در انتخابات قبلی در ماه ژوئن ، اس آرها و منشویکها ، ۷۰ درصد آرا را داشتند ولی الان فقط ۱۸ درصد آرا را کسب کرده اند . در بین ۱۷۰۰۰ سربازی که رای داده اند ، ۱۴۰۰۰ به بلشویکها رای داده اند .

شورهاها دگرگون میشوند. شوراهایی که زمانی نقطه قدرت منشویکها و اس آرها بودند،ان بلشویزه شده اند . در آنها اکثریتهای تازه ای شکل میگیرد. در ۳۱ اگوست در مسکو و ۶ سپتامبر در پتروگراد قطعنامه ای که بلشویکها به شورا ارائه کردند برای اولین بار رای اکثریت را از آن خود کرد . در ۸ سپتامبر دو رئیس شورا از منشویکها و اس آرها از ←

ابعاد این بی وجدانی برای ما هم تازه بود.

سال گذشته، ما در اعلامیه ای تحت عنوان "پرووکاتورها را باید ایزوله کرد" نسبت به بار امنیتی برخورد هائی که دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را به حزب حکمتیست منتسب میکرد هشدار دادیم و از همه سازمان ها وجریانات سیاسی و سایت ها و نشریات خواستیم که اجازه ندهند از امکانات آنان برای نا امن کردن انسانیت در ایران استفاده شود. متأسفانه امروز این وبلاگ و پیشکسوتان فکری و سیاسی آن و همینطور سایت "اخبار روز" مبلغ افکار و اعمالی شده ه اند که زندگی و حرمت بهترین فرزندان مردم را نشانه گرفته و زیرضرب اتهامات پلیسی قرار داده است.

نویسنده این وبلاگ "تریبون مارکسیسم" به قُبْح کار خود واقف است، از معرفی خود و قبول مسئولیت وظیفه ای که برعهده گرفته است سر باز زده است. ایشان دانشجویان آزادیخواه و برابری طلب را شکست خورده اعلام کرده و رهبران و فعالینش را ناقهرمان، ریاکار و ماجراجو مینامد و از توده دانشجویان میخواهد که به رهبران خود اعتماد نکنند. برای توجیه این موضع سیاسی، ایشان به رهبران این حرکت اتهام وابستگی به حزب حکمتیست را میزند. اما به این هم اکتفا نمی کند و اسلحه ای را که اطلاعات رژیم به زور شدید ترین شکنجه ها و تفتیش همه امکان رفت و آمد این دانشجویان از اهواز و شیراز تا تهران و سنج و مریوان، نتوانست وارد پرونده آنها کند و برایشان پاپوش مبارزه مسلحانه بدوزد، به نام ایرج آذرین و رضا مقدم روی پرونده آنان گذاشته است.

واقعا باید پرسید شما منقد هستید یا دستیار دادستان اسلامی؟ چه وظیفه ننگینی! واقعا هرکدام از دانشجویان قهرمانی که این دوره چپ را مجددا روی صحنه سیاست ایران گذاشتند، کسانی مانند علی کانتوری و فرهاد حاج میرزائی که هنوز در زندان هستند در مقابل تعرض این ناقهرمانان زبون چگونه باید از خود دفاع کنند؟ جز همانگونه که در مقابل بازجو های وزارت اطلاعات کردند؟

کسانی که به چنین روش هائی دست میبرند نه کمونیست هستند، نه سیاسی و نه منتقد. پروکاتور پلیس هستند. باید قرنطینه شوند، باید تحریم وایزوله گردند.

در این رابطه انتشار مجدد هشدار سال گذشته ما خالی از فایده نیست.

حزب کمونیست کارگری ـ حکمتیست
۲۴ مه ۲۰۰۸ ـ ۴ خرداد ۸۷

پست خود استعفا دادند. تروتسکی برای رئیس شورای پتروگراد انتخاب گردید ، نوگین برای همین پست در شورای مسکو انتخاب میشود. در ۲۰ سپتامبر شورا در تاشکند قدرت را به دست میگیرد و توسط نیروهای حکومت موقت سرکوب میگردد. در ۲۷ سپتامبر شورای ریوال تصمیم گرفت که اصول " تمام قدرت به شوراها " را عملی کند . چند روز قبل از انقلاب اکتبر، توپخانه دمکراتیک کرنسکی شورای انقلابی گالوکه را به توپ بست .

یک واقعبت که در اینجا ارزش بازگو کردن دارد: در کازان قیام اکتبر قبل از اینکه حتی در پتروگراد شروع شود پیروزشده بود. یکی از شرکت کننده گان در قیام این گفتگو را در بین دو مبارز تعریف میکرد : *چکار میکردی اگر شورا در پتروگراد قدرت را نگرفته بود؟ برای ما غیر ممکن بود که قدرت را رد کنیم ، پادگان به ما این اجازه را نمیداد ، مسکو شما را جارو میکرد. نه تو اشنباه میکنی ، مسکو هیچوقت نمیتوانست از سد چهل هزار سربازی که ما در کازان داشتیم بگذرد .*

در سرتاسر این کشور پهناور تمامی توده های زحمتکش به سوی انقلاب پیش می روند . این یک موج بلند ومقاومت ناپذیر بود که نیروی یک اقیانوس را داشت.

حزب پرولتاریا

توده مردم ، قبل از اینکه یکدست و یکپارچه باشد دارای میلیونها چهره است و منافع طبقاتی متضاد و مختلفی بر آنها مسلط است،و این حکم میکند که آگاهی روشن طبقاتی و کسب آن و جواب به چگونگی کسب آن ، که بدون این آگاهی عملی موفقیت آمیز متصور نیست، در دارا بودن سازمان نهفته است . توده های مبارز روسیه در سال ۱۹۱۷ به این سطح از آگاهی روشن نسبت به وظائف لازم خود توسط ارگان حزب بلشویک بود، که رسیدند . این تئوری نیست ، این اعلام یک فاکت واقعی است . در این وضعیت با آرامش خاطری عظیم ما میتوانیم مناسبات بدست آمده بین حزب و طبقه کارگر و عموم توده های زحمتکش را ببینیم. این چیزی است که آنها میخواهند ، هر چند کمی سر در گم ، ملوانان کرنشتات، سربازان کازان ، گارگران پتروگراد و ایوانف وزنسنسک و مسکو و همه جا و دهقانانی که عمارات اربابی را غارت میکنند. این چیزی است که آنها میخواهند، بدون داشتن قدرتی که بتوانند خودشان را راسخ و استوار بیان کنند، قدرتی که آنها را بر علیه واقعینهای اقتصادی و سیاسی تطبیق دهد ، که بهترین وظائف عملی را فرموله میکند و بهترین وسائل را برای بدست آوردن آنها انتخاب میکند و ثمر بخش ترین و درست ترین لحظه برای عمل را انتخاب میکند، قدرتی که عملکرد و فعالیت را از این سر کشور به سر دیگر آن گسترش میدهد ، قدرتی که رد و بدل کردن اطلاعات و دیسپلین لازم را فراهم میکند ، قدرتی که تلاشهای فردی بیشمار را با هم هماهنگ میکند ، این چیزی است که این توده ها حقیقتاً میخواهند . چیزی که آنها میخواهند ، حزب آن را در سطوحی آگاه و روشن بیان و اجرا میکند، حزب برای آنها روشن میکند که چگونه فکر کرده اند ، حزب زنجیری است که آنها را از این سر کشور به این سر با هم متحد میکند. حزب آگاهی آنها و سازمان آنها است .

وقتی که نگرانی توپچی های بالتیک برای خطری که متوجه انقلاب است اوج میگردد و به دنبال راهی به جلو هستند ، این آژیتاتور بلشویک است که راه را به آنها نشان میدهد و راه دیگری موجود نبود ، این کاملاً روشن بود ، وقتی سربازها در سنگرها خواستند عزم راسخ شان را به فریاد برای پایان دادن به قصابی جنگ تبدیل کنند، کاندیدی از حزب بلشویک را به نمایندگی کمیته گردان خود انتخاب کردند. وقتی که دهقانان از طفره رفتن ها و به تعویق انداختنهای حزب سوسیالیستهای انقلابی خسته شدند ، این صدای لنین بود که به گوش آنها میرسید: دهقانها زمین را تسخیر کنید! وقتی که کارگران خطر دسیسه تمام ضد انقلاب را حس میکردند ، این پرآودا بود که شعارهای عملی ای را که خود به آن نیمه آگاه بودند برای آنها میآورد ، کلمات نیاز انقلابی . زمانی که در خیابانها مردم زحمتکش در کنار پوسترهای بلشویکی رد میشدند ، فریاد میزدند ، این یک واقعبت است . این صدای خود آنها بود .

به این خاطر است که رشد وترقی توده ها به سوی انقلاب در یک واقعبت عظیم سیاسی منعکس میشود: ، بلشویکها ، یک اقلیت کوچک انقلابی در ماه مارس که در سپتامبر و اکتبر تبدیل به حزب اکثریت شدند.

تشخیص کوچکترین فرق بین توده ها و حزب بلشویک غیر ممکن بود ، یک توده عظیم به هم بافته بود . بدون شک در میان مردم انقلابیون دیگری موجود بودند ، اس آرهای چپ که تعداد آنها نسبت به آنارشینستها و مارکسیستها بیشتر بود که آنها هم همراه انقلاب بودند. اینها عده اندکی بودند که موج آنها را همراه خود آورده بود ، رهبرانی که رهبری میشدند ، در زمانی که نمونه های بسیاری از غبارآلود بودن درک اینها از واقعبت را به کرات خواهیم دید . این بلشویکها بودند که به علت ارزیابی تئوریک دقیق و روشن اشان از رویدادها با توده های زحمتکش و نیاز تاریخ عجین شده بودند . "کمونیستها هیچ منافعی جدا از منافع طبقه کارگر در کل ندارند" این جمله مارکس و انگلس در مانیفست در سال ۱۸۴۷ نوشته شده است که اکنون در برابر چشمان ما به شیوه ای بسیار درخشان خودنمایی میکند .

از روزهای جولای حزب دورانهای مختلفی از غیرقانونی بودن و تحت تعقیب بودن را پشت سر گذاشته است و حتی الان هم به سختی تحمل میگردد . حزب شمایل یک ستون یورشی را به خود میگیرد . از اعضایش فداکاری ، شکیبایی و دیسپلین را طلب میکند و در عوض فقط با خدمت به پرولتاریا خشنودی و رضایت آنها را کسب میکند و هنوز قویتر میشود و بیشتر نیرو میگیرد . در ماه آوریل تعداد ۸۰ هزار عضو در ۷۲ سازمان داشت، در ماه جولای نیروهایش به ۲۰۰ هزار نفر در ۱۶۲ سازمان رسید .

در راه قیام

حزب بلشویک از همان زمان سقوط اتوکراسی به طرزی متحیر کننده و با روشن بینی و قدمهایی استوار به سوی قدرت سیاسی پیش رفته است . برای قانع شدن در این رابطه بسادگی فقط باید نامه های از دور لنین را مطالعه کرد ، که قبل از حرکتش به سوی روسیه در زوریخ در مارس ۱۹۱۷ نوشته بود . اما شاید مانند هر تعریف تاریخی ای که تلاش میکند دقیق باشد ، این مدت شاید کوتاه جلوه کند ، در حقیقت بلشویکها از همان زمانی که کمیته مرکزی گمنام و در تبعید آنها مانند (لنین و زینویف) در سال ۱۹۱۴اعلام کرد که جنگ امپریالیستی باید به جنگ داخلی تبدیل شود و یا حتی قبلتر از این ، در کنگره لندن که به عنوان حزب جنگ داخلی متولد گردید ، به سوی قدرت سیاسی پیش میرفتند . لنین در سوم آوریل به پتروگراد رسید ، ابتدا مشغول ترمیم و بازسازی خط سیاسی روزنامه مرکزی حزب گردید ، بعد از انجام این مشغول تعریف مقاصد طبقه کارگر گردید.

به شیوه ای خستگی ناپذیر و مستدل اصرار میکرد که مبارزین بلشویک روش افقاع را برای جذب توده های کارگر بکار گیرند . وقتی در نخستین روزهای جولای اولین طغیان مردمی بر علیه حکومت کرنسکی اتفاق افتاد ، بلشویکها پیوستن به این جنبش را رد کردند . اینها رهبر به معنی واقعی کلمه هستند ، که اجازه نمیدهند دنبالاه رو گردند و رهبری شوند . آنها میخواهند و تلاش میکنند که جلو قیام نابالغ را بگیرند : استاتنها آماده نیستند ، وضعیت نارس است.

آنها با مقاومت در برابر این جریان ، در صورتی که میدانستند امکان این ریسک هست که نفوذ خود را از دست بدهند ، با این وصف جنبش را به عقب میکشند. آگاهی و هوشیاری پرولتری که در حزب مجسم گردیده ، وارد یک کشمکش لحظه ای با بیتابیی انقلابی توده ها میگردد ، این یک کشمکش خطرناک است . اگر دشمن کمی بیشتر جسارت و دانش میداشت این بیتابی انقلابی توده ها میتوانست پیروزی ساده ای را نصیب آنان کند . بعد از شورش جولای لنین به دوستانش گفت :حالا آنها بسیاری از ما را تیر باران خواهند کرد. از لحاظ تئوریک حق با لنین بود . شاید این یگانه فرصت برای بورژوازی بود که با کشتار و کاهش تعداد پرولتاریا ، اگر نه برای ماه ها بلکه برای سالها جلو آن را بگیرد. خورش بختانه مهارت بورژوازی در بازی خودش بسیار کمتر از مهارت لنین بود . البته ناگفته نماند که بورژوازی میل به این کار را داشت اما جرأت اجرا کردن آن را نداشت . بعد از ماه جولای رهبران بیشتر دینامیک بورژوازی به فکر درمان این ناکارایی و نقص افتادند و ایده اوتورپته ای قدرتمند را در سر می پروراندند . روسیه در بین دو دیکتاتوری قرار گرفته بود ، دولت کرنسکی چیزی بیشتر از یک فترت موقت نبود. کودتای نافرجام کورنیلف (که در خفا از طرف کرنسکی وساونیکف حمایت گردیده بود) باعث گردید که بسپح تازه ای از پرولتاریا شکل بگیرد ،وضعیت بدتر شده بود و این تهدید برای طبقه کارگری که هر

کمونیت ۱۷۰

روز محرومتر میگردید وجود داشت که دچار استیصال شود . کارگران این احساس درست را داشتند که اگر برنده نشوند شکستی سنگین در انتظار آنها خواهد بود. برای دهقانها هم موقعیتی مشابه وجود داشت. برای آنها هم وضعیت بدتر میشد زمانیکه میدیدند انقلاب ارضی ای که توسط اس آرها (حزبی که حالا در قدرت بود) وعده داده شده بود ، مدام به تعویق میافتاد و خطر یک سرکوب سریع توسط یکی از ناپلونهای ضد انقلاب وجود داشت . وضعیت برای ارتش و سربازان هم بدتر میشد به این خاطر که هنوز اجبارا میبایست جنگ تحمیلی را در خدمت دشمن طبقاتی خود ادامه دهند. شرایط برای بورژوازی هم به دلیل م تلاشی شدن سیستم حمل و نقل ، استهلاک تجهیزات صنعتی ، شکست در جبهه ، بحران تولید ، گرسنگی ، سرکشی و نافرمانی توده ها ، نبود اوتورپته در حاکمیت جدید و عجز و ناتوانی ماشین اعمال قوه

قهریه هر روز وخیمترمیگردید. بعد از روزهای جولای لنین به **بونچ بروویچ** خاطر نشان کرد : قیام مطلقا اجتناب ناپذیر است و در کوتاه مدت حتی الزامی خواهد شد، اما الان نباید صورت بگیرد . از نیمه سپتامبر به بعد حزب قاطعانه خود را برای نبرد آماده می کند . کنفرانس دمکراتیک که قرار است همچون مجلس موسسان عمل کند از ۱۴ تا ۲۲ سپتامبر در حال جلسه است . لنین در این زمان که هنوز در مخفی گاه است مکرراً درخواست میکند که بلشویکها این کنفرانس را ، که چند رفیق قرار است وسوسه شوند و نقش اپوزسیون را در آن بازی کنند ، ترک کنند. با حمایت اکثریت حزب ، خط لنین موفق میشود که امور را بدست بگیرد . بلشویکها از کنفرانس بیرون میروند و در را محکم پشت سر خود می بندند . تروتسکی اعلامیه بلشویکها را برای نمایندگان حاضر میخواند . سخنرانی هیجان آور تروتسکی که به تازگی مزه زندگی در زندان بورژوازی و مشویکها را چشیده بود مانند شمشیری آخته دسیسه های ساخته و پرداخته شده توسط سخنرانان مرکز را قطع میکند . او به آنها به روشنی و بدون هیچ اشتباهی گفت که : راه برگشتی برای ما موجود نیست ، کارگران هیچ خیال عقب نشینی ای را در سر ندارند و هیچ راه دیگری در روبروی خود به غیر از یک انقلاب تازج نمی بینند . سالان در سکوت مطلق به اوگوش میداد ، رعشه و لرزشی به میان صندلیها های راحتی که توسط نمایندگان بورژوازی اشغال گردیده بود افتاد ، سخنان ترتسکی از بالکن و سالن با هلهله و شادی رعد آسایی تشویق گردید ، این به روشنی نشانه تأیید قیام بود و تمام کاردانی و نیروی کمیته مرکزی لازم بود که جلو تبدیل شدن آن به یک واکنش سریع را بگیرد . چون هنوز زود بود و ممکن بود واقعه جولای این بار اما خونین تر تکرار شود .

در اواخر روزهای سپتامبر و اولین روزهای اکتبر، کمیته مرکزی بلشویکها مرکب از (لنین ، تروتسکی ، استالین ، سوردلف ، یاکوفلوا ، اوپوکوف ، زینوویف ، کامنف) در آپارتمان یک منشویک (سوخانوف) جلسه میگردد . حتی اصل قیام مورد مشاجره بود . کامنف و زینوویف و(نوگین و ریکف که در این جلسه غایب بودند) هم نظر بودند ، اینچنین نظری داشتند که : شاید خود قیام موفقیت آمیز باشد ، اما نگهداشتن قدرت تقریبا غیر ممکن است به دلیل داشتن فشارهای اقتصادی و بحران در منابع غذایی . اکثریت کمیته مرکزی به قیام رای داد و روز ۱۵ اکتبر را برای آن تعیین کرد . اجازه بدهید در این رابطه بر یک نکته اصرار کنیم . این اختلاف در قضاوت مؤکداً نباید حمل بر وجود یک گرایش اپورتونیستی و ضعف منشویکی در انسانهایی گردد که در طول سالها مبارزه خود را ثابت کرده بودند و بعدها هم در طول تمام جنگ داخلی ثابت کردند که اتهاماتی همچون ضعف و بزدلی به آنان نمی چسبد . میشود اینطوری آن را قضاوت کرد که این نشانه هایی از آن است که در برخی از انقلابیون کارگشته تمایل این را داشتند که در باره قدرت دشمن مبالغه کرده و در ابعادی اعتماد کافی به قدرت پرولتاریا نداشتند ، قیام جای بازی نیست . این وظیفه هر انقلابی ای است که هر احتمالی و هر امکانی را در پیش رو بسنجد . اگر آنها نگران شکست احتمالی انقلاب هستند ، بیم و هراس آنها هیچ شباهتی به ترس اپورتونیستی و ضدانقلابی ندارد که از هیچ چیز به اندازه پیروزی پرولتاریا نمپترسد. با این وصف ، تا زمانی که این ترس مشروع ، از تعبیر معیوب واقعیات ناشی میشد ، برای تمامیت فعالیت حزب خطرناک میشد و باعث انحرافات غیر قابل جبرانی می گردید . در برخی از ساعات وقت بر وفق مراد انقلاب کار میکند ، و این ورق میتواند در ساعت

بعدی بر علیه انقلاب برگردد و به تأخیر انداختن کاری در این ساعات میتواند باخت به تاریخ باشد . درنگ و تأمل پرولتاریای ایتالیا در سال ۱۹۲۰ باعث شد که ضرری سنگین متحمل شوند. فرصتی که در سال ۱۹۲۳ به پرولتاریای آلمان داده شد ، که بدون شک تکرار خواهد گردید ، اما چه وقت ؟. خطای بلشویکهای مخالف قیام یکی از خطاهای جدی بود که بعداً به آن اعتراف کرده بودند . کمیته مرکزی حزب بلشویک مرکب از (لنین ، زینوویف ، کامنف ، استالین ، تروتسکی ، سوردلف ، یوریتسکی ، دررژینسکی ، کولونتای ، باینوف ، سوکولنیکف و لوموف) در ۱۰ اکتبر ده به دو به تدارک سریع برای قیام رای دادند . امور تدارک قیام به دفتر سیاسی که شامل (لنین ، تروتسکی ، کامنف ، زینوویف ، استالین ، سوکولنیکف و باینوف) میشد واگذار گردید .

رهبران پرولتاریا

در حزب رابطه و مناسباتی که بین رهبری و توده مبارز موجود است را باید با روابط و مناسبات بین خود حزب و طبقه کارگر مقایسه کرد . حزب سیستم مغز و اعصاب طبقه کارگر است و همچنین رهبران و اعضای کلیدی نقش مغز و سیستم عصبی را در ارگانیزم حزب بازی میکنند . این مقایسه نباید تحت الفظی باشد . کارکرد و عمل در ارگانیزم بیولوژیکی ، با کارکرد و عملکرد مختص به یک گروه اجتماعی ، تفاوت زیادی دارد . اما به هر تقدیر اعضای ساده حزب هر چقدر از لحاظ سیاسی آگاه باشند و سوی ارزش والای آنها ، اگر در بین اعضایی از حزب نباشند که توسط سالها مبارزه و کار دستچین شده وآبدیده گردیده اند و قادر هستند که موقعیت های کلی را درک کنند و به ماشین حزبی دسترسی دارند و به کار و فکر جمعی عادت کرده و خو گرفته اند ، به ناگزیر از کمبود اطلاعات و ارتباط و آموزش و آماده گی های تئوریک - حرفه ای انقلابی رنج خواهند برد . دقیقاً مانند سربازانی که در سنگر فقط قادر هستند که بخش کوچکی از جبهه نبرد را ببینند و نبوغ فردی این سرباز هر چه باشد باز هم قادر نیست که تصویر روشنی از عملی که در حال وقوع است بدست بیاورد . دقیقاً مانند یکی کارگری که در پشت ماشینی کار میکند قادر نیست تمام کارخانه را زیر نظر داشته باشد . پس اعضای ساده حزب هم بر اساس منابعی که در اختیار آنها هست فقط از طریق ایده ها و قضاوتهای کلی و از طریق علم به قسمتهایی از واقعیت، تصمیم خود را میگیرند . پس از طریق رهبران حزب است که همه این اعضا همزمان، راهنما، خلبان، کاپیتان و مدیر تشکیلات هستند . منظور من از تشکیلات ، سازمان قدرتمندی است که میرو دسیستمی اجتماعی را نابود کند و به جای آن سیستمی دیگر بسازد . آنها باید توسط تحلیلهای علمی پروسه های تاریخی ، گرایش رویدادها و امکاناتی که در آنها نهفته است را نمایان کنند . آنها باید عملی که از لحاظ التزام تاریخی نه از روی آرزو و امید شخصی در آن لحظه ، برای طبقه کارگر ممکن و ضروری است تشخیص دهند و آن را بقایند . در یک کلام آنها باید واقعبت را ببینند و موقعیتها را بقایند و عملی که حلقه فاصل بین واقعبت و امکان است را تشخیص دهند . بر این اساس تنها بلندایی که باید برای یک پیش و وسیع انتخاب کنند ، منافع آنی و دراز مدت طبقه کارگر است . تمام تفکرشان همراه با بهره گیری از یک نظم علمی باید ، در راستای منافع طبقه کارگر باشد . آگاهی طبقاتی پرولتاریا، عالیتزین بیان خود را در رهبران سازمان یافته طبقه کارگر منعکس میکند .از لحاظ شخصیتی ، آنها توان عظیمی در تجسم نیازهای توده های کارگر و زحمتکش دارند و از این زاویه آنها غولهایی گمنام هستند. این همه واقعبت دارد اما ارزش اینچنین رهبرانی ، نبوغ لنین ، در این واقعبت نهفته است که بسط و پیشرفت آگاهی طبقاتی تقدیری همیشگی نیست . آگاهی توده ها میتواند در لحضات بخصوصی راکد و سر بسته باقی بماند و عملی که برای امنیت و پیروزی پرولتاریا ضروری است ، این احتمال را دارد که هرگز ساخته و پرداخته نگردد و همچنین لحظات خاصی که حامل امکاناتی خاص وضعیتی است که به آن نیاز مبرم است ، شاید هرگز مشاهده و درک نگردد .

تاریخ کنونی طبقه کارگر در اروپای غربی شاهد مثالهای بسیاری است که طبقه کارگر به خاطر عدم تبلور در آگاهی طبقاتی فرصتهای زیادی را از دست داده است .

با این وصف نهایتاً میتوانیم رهبران طبقه کارگر را



گذاشتن عدم صمیمیت و نیت ضعیف سوسیالیستهای " صلح اجتماعی " بدون هیچ اما و اگر و صرف وقتی آنها را برای خود خالی کرد . تدارکات پرولتاریا بر علیه کورنیلف نشان داد که کودتای ضد انقلابی ساقط شده برای بورژوازی می‌تواند به اندازه قیام شکست خورده برای طبقه کارگر مصیبت آور باشد . در ماه سپتامبر استقاده از اسلحه در ۷۹ کارخانه پتروگراد آموزش داده می شد . سازمان نظامی حزب بلشویک قادر نبود که مربی کافی برای آموزش نظامی توده کارگران پیدا کند . در آستانه قیام اکثر تعداد گاردهای سرخ به دویست هزار نفر رسید که در گردانهای ۴۰۰ تا ۶۰۰ نفری که هر گردان به سه گروهان ، سه گروه سلسلجی ، یک دسته رابط و یک دسته آمبولانس تقسیم شده و سازمان یافتند . بعضی از گردانها زره پوش هم داشتند . فرماندهی این گردانها به عهده افسران غیر رسمی (کارگران) بود . وظایف با استفاده از سیستم (روتا) اجرا میشدند ، دوسوم کارگران در کارخانه کار میکردند و یک سوم کار نگهبانی را بر عهده داشت و حقوق شیفت کامل را دریافت میکرد . بر اساس قوانین عضویت در گارد سرخ برای هدایت ظاهری احتیاج به ضمانت حزب سوسیالیست یا یک کمیته کارخانه و یا یک اتحادیه الزامی بود . سه بار غیبت غیرموجه باعث اخراج میگردد . تخلف از دیسیپلین توسط دادگاه و ژوری کارگری رسیدگی می شد . استقاده غیرمجاز از سلاح جرم محسوب می گردید و دستورات بدون بحث و جدل باید اجرا می گردید . هر گارد سرخ دارای یک کارت شناسایی ثبت شده و شماره دار بود . افسران در هنگام عمل انتخاب میگرددند و بر این اساس اغلب توسط کمیته های کارخانه و دیگر ارگانهای کارگری منتسب میشدند و برای ابقا در پستهای بالاتر میبایست توسط شورای بخش تأیید می شدند . اگر افسران قبلا آموزش نظامی ندیده بودند ، اجباری بود که کلاسهای آموزشی مخصوص را طی کنند .

یادآوری این خیلی بارز است که انگیزه بی نظیر و فراموش نشدنی حزب پرولتاریای پتروگراد ، اجرای توصیه و آرزوهای شخص لنین بود که در یکی از نامه های اضطراری از راه دوراش در ۱۱ ماه مارس در زوریخ به کارگران نوشته بود ، این توصیه در زمان خود نادیده گرفته شده بود و بعدها مانند یک سند تاریخی این نامه منتشر گردید . در این نامه لنین در باره ملیشای کارگری بحث میکنند و از کارگران درخواست می کند : اجازه ندهید که نیروی پلیس

در آوریل دو تن از مبارزین بلشویک ، شلیاپنیکف و یریمیف دست به کار سیستماتیک کردن سازمان خود جوش گارد سرخ می شوند . اولین یگان منظم ، اگر بشود این اسم را بر روی آن گذاشت ، اصولا در نواحی دورافتاده کارگری در وایبورگ تشکیل گردید . در اوایل منشویکها و اس آرها تلاش کردند که مانع شوند ، در یک جلسه شورا پشت درهای بسته در ژوئن ، زمانی که هنوز در شورا اکثریت بودند ، تسرتلی سوسیال دمکرات تقاضا کرد که کارگران خلع سلاح شوند ، اما او دیر جنبیده بود . یگانهای فرماندهی کارگری اکنون در تمام بخشها تشکیل شده بود و توسط ستاد فرماندهی کل شهرها هم آهنگ می گردید . این یگانها بر مبنای کارخانه ای و نه فردی کارگران تشکیل گردیدند.

این کارخانه ها بودند که در کل تصمیم گرفتند که برای تشکیل واحد نظامی خود نام نویسی کنند و اولین دسته های گارد سرخ وظیفه محافظت از تظاهراتهای عظیم کارگری را بر عهده گرفتند . در طول شورش جولای این یگان وایبورگ بود که نیروهایی که توسط کرنسکی برای سرکوب فرستاده شده بود را در فاصله ای قابل ملاحظه متوقف کرد ، در این زمان پتروگراد حدود دههزار گارد سرخ داشت . با کودتای کورنیلف در (۲۵ و ۳۰) سپتامبر و مارش لشکر قزاق در پایتخت ، خطر ضد انقلاب اس آرها و منشویکها را وادار کرد که کارگران را به سرعت مسلح کنند . کارگران کارخانه مهمات سازی بدون هیچ درگیری ای قایقی مملو از نارنجک و مهمات برای شورا فرستادند اما شورا آن را تحویل نگرفت . اما گارد سرخ پدنبال جارو کردن و پشت سر

حمایت یک طبقه پیشرفته احتیاج است و نه حمایت حزب و توطئه ، دوم ، قیام باید بر یک عروج همگانی انقلابی تکیه داشته باشد و سوم قیام باید در نقطه چرخش تاریخی انبساط انقلاب شروع شود ، زمانی که فعالیت توده ها به اوج خود میرسد و زمانی که دودلی و تأمل در صفوف دشمن و در میان دوستان دروغین انقلاب و خائنین و بزدلها به اوج خود می رسد . پس به این معنی با قرار دادن این سه شروط است که مارکسیسم خود را از بلانکیسم جدا می کند . و این همچنین در این حکم مارکس خلاصه گردیده است که هیچوقت قیام را به بازی نگیر ، اما زمانی که شروع شد به خاطر داشته باش که باید آن را تا انتها برد . چرا لنین در میان این همه انقلابی برجسته تا امروز که مانند او هم به انقلاب پرولتری قائل بوده اند و راه را حتی به روشنی او دیده اند ، سرورگردنی از همه بالاتر است ؟ خیلی از اعضای معتبر حزب در مسکو و پتروگراد و بسی اشتباه خواهد بود که خود را به این دو پایتخت و رهبران عمده محدود کنیم ، که با همان روشن بینی به طرف قیام میروند . تروتسکی رئیس شورا هیچوقت کوچکترین دودلی ای در راهی که بایست تعقیب کند را نداشت او در موافقت کامل با لنین بود مگر در باره جزئیات اجرای قیام . در کمیته مرکزی حزب ، اکثریت عظیم مبارزین به قیام رای مثبت دادند اما در میان این انقلابیون قدرت و تسلط هیچکدام به پای لنین نرسید ، آنها شاگرد لنین هستند و او را به چشم یک آموزگار می نگرند . تروتسکی که نبوغ او مانند سازمانده پیروزی اکنون بصورت چشمگیری نمایان گشته است ، برای سالها شخصیتی ایزوله در میان سوسیال دموکراسی روسیه بود که بصورت مساوی از هر دو طرف بلشویکها و منشویکها فاصله گرفته بود و هیچوقت این اثر را از خود نشان نداد که رهبر حزب شود . خیلی از بلشویکها هنوز او را مثل یک مخالف و دشمن بخاطر دارند . او تازه واردی بزرگ است که در ششمین کنگره حزب در آخر جولای چندین روز بعد از اینکه به حزب ملحق شود به عضویت کمیته مرکزی رسیده است .

یک حقیقت بنیادی و ساده وجود دارد ، اینکه حزب است که رهبر را میبازد ، بدون حزب رهبری وجود ندارد . چون او ، لنین ، سازنده حزب پرولتاریا بوده است ، به رهبر انقلاب پرولتری هم تبدیل میشود .

گارد سرخ
رودادهایی که هم اکنون در دو پایتخت پتروگراد و مسکو آشکار شده ، با هم اختلاف زیادی دارند اما وجوه بنیادی قابل ملاحظه ای را به نمایش می گذارند . انگیزه سازمان دادن گارد سرخ در پتروگراد از طرف کارگران سرچشمه می گیرد که بعد از سقوط تزاریم بطور غریزی دست به این کار میزنند . برای خلع سلاح کردن نظم سابق میبایست شروع به مسلح کردن خود می کردند .

در آوریل دو تن از مبارزین بلشویک ، شلیاپنیکف و یریمیف دست به کار سیستماتیک کردن سازمان خود جوش گارد سرخ می شوند . اولین یگان منظم ، اگر بشود این اسم را بر روی آن گذاشت ، اصولا در نواحی دورافتاده کارگری در وایبورگ تشکیل گردید . در اوایل منشویکها و اس آرها تلاش کردند که مانع شوند ، در یک جلسه شورا پشت درهای بسته در ژوئن ، زمانی که هنوز در شورا اکثریت بودند ، تسرتلی سوسیال دمکرات تقاضا کرد که کارگران خلع سلاح شوند ، اما او دیر جنبیده بود . یگانهای فرماندهی کارگری اکنون در تمام بخشها تشکیل شده بود و توسط ستاد فرماندهی کل شهرها هم آهنگ می گردید . این یگانها بر مبنای کارخانه ای و نه فردی کارگران تشکیل گردیدند.

این کارخانه ها بودند که در کل تصمیم گرفتند که برای تشکیل واحد نظامی خود نام نویسی کنند و اولین دسته های گارد سرخ وظیفه محافظت از تظاهراتهای عظیم کارگری را بر عهده گرفتند . در طول شورش جولای این یگان وایبورگ بود که نیروهایی که توسط کرنسکی برای سرکوب فرستاده شده بود را در فاصله ای قابل ملاحظه متوقف کرد ، در این زمان پتروگراد حدود دههزار گارد سرخ داشت . با کودتای کورنیلف در (۲۵ و ۳۰) سپتامبر و مارش لشکر قزاق در پایتخت ، خطر ضد انقلاب اس آرها و منشویکها را وادار کرد که کارگران را به سرعت مسلح کنند . کارگران کارخانه مهمات سازی بدون هیچ درگیری ای قایقی مملو از نارنجک و مهمات برای شورا فرستادند اما شورا آن را تحویل نگرفت . اما گارد سرخ پدنبال جارو کردن و پشت سر

اینچنین تعریف کنیم ، لنین و مقایسه او با رهبرانی که طبقه کارگر امروز و در دوره های قبل داشته اند ، رهبران امروز طبقه ابزار کور تاریخ هستند و رهبر انقلابی ابزار آگاه و هوشیار تاریخ . انقلاب اکثریت کاملترین نمونه یک حزب پرولتری را به ما عرضه می کند . اگر چه تعداد آنها میتواند نسبتاً کم باشد ، اما مبارزین آن همراه و با توده های کارگر و زحمتکش زندگی میکنند و آزمایش سالهای طولانی ، یک انقلاب ، غیرقانونی بودن ، تبعید ، زندان ، نبرد های بی پایان ایدئولوژیک ، به این حزب فعالینی عالی و واقعی داده است که تفکر موازی آنها در یک عمل مشترک قدرتمند میگردد . انگیزه های شخصی و رفتارهای بی باکانه توسط یک سانتر ایسم هوشمندانه و دیسیپلین داوطلبانه و احترام برای پیشکسوتان به رسمیت شناخته شده بالانس می گردید .

در این حزب با وجود کفایت در کارایی ماشین حزبی هیچ فقیسیسم و خرافه سازمانی ای در آن دیده نمیشد و از کوچکترین اثر از بوروکراسی رنج نمیبرد و عاری از هرگونه انحطاط و سنتهای مشکوک است . تنها سنت مسلط و غالب در این حزب سنت جنگ با اپورتونیسیم است ، این حزب تا مغز استخوان انقلابی است . با این وصف چیزی که بسی قابل تأمل است عروج دودلی ای سمج در دایره رهبری این حزب در آستانه عمل و اعلام مخالفت مهمترین اعضای آن با تسخیر قدرت سیاسی است .

لنین
ما پیش از این شخصیت و کاراکتر واحد و منحصر به فرد و قدرتمندی که لنین داشت را ملاحظه کردیم . او کسی بود که تمام لحظات زندگی اش کلاً وقف یک کار و یک هدف شده بود ، مردی بود برش خورده از یک سخره واحد . او با حزب اش و از طریق حزب اش با پرولتاریا عجین گردیده و یکی شده بود و در ساعاتی که قاطعیت و مصمم بودن را طلب میکرد با تمام طبقه کارگر روسیه و پرولتاریا و مردم ستمدیده جهان که در انطرف مرزهای لعنتی قرار داشتند یکی می گردید . این دلیلی است برای ظاهر شدن او در اکتبر ۱۹۱۷ به مانند رهبر بیهمتای و بی رقیب انقلاب پرولتری . روحیه توده ها را در طول ماههای سپتامبر و اکتبر تشریح کردیم . در نیمه سپتامبر لنین در یک نامه اضطراری به کمیته مرکزی از آنان درخواست میکند که بیدرت قدرت را بگیرند . سریع به دنبال این نامه در نامه ای دیگر به کمیته مرکزی ، که در آن بحث مارکسیسم و قیام را پیش میکشد . حتی قبل از تسخیر قدرت ، لنین (کسی که میداند نگهداشتن قدرت از تسخیر آن سخت تر است و ضروری است که میزان قدرت انقلابیون را برای آنان آشکار کرد) ، جزوه ای با این عنوان (آیا بلشویکها قادر خواهند بود که قدرت را نگهدارند ؟) می نویسد . نگارش این جزوه در آخر سپتامبر اتفاق می افتد . در سوم اکتبر یک مقاله جدید و یک فراخوان جدید : بحران انقلابی رشد پیدا کرده است . از این لحظه به بعد لنین بی تاب و خشمگین میشود و پشت سر هم نا مه هایی مجاب کننده ، محرک ، مقتدر و مشوق خطاب به کمیته مرکزی ، حزب ، اعضا سرازیر میکند . بر فراز سرکمیته مرکزی نامه ای خطاب به کمیته های پتورگراد و مسکو مینویسد : دفع وقت در این زمان جنایت است . در ۸ اکتبر رایزنی ها و راهکارهای از راه دور او در باره قیام ظاهر گردیده و به ثمر مینشینند . در ۱۶ و ۱۷ اکتبر نامه طولانی و به یادماندنی به رفقا می آید ، که در آن با حرارت اشتباه بودن استدلال مخالفین قیام را ثابت میکند . لنین . رهبر ، که از سال ۱۸۹۵ تا ۱۹۱۷ توسط بیش از ۲۳ سال مبارزه پرداخت گردیده است ، به اتفاق کارگران ، دهقانان ، سربازان و ملوانان و تمامی مردم زحمتکش وارد عمل گردیده ، ساعت را مقرر کرده و فرمان شروع را صادر کرده است . اما هنوز این به تمام انرژی او و دیگر رفقایش نیاز داشت تا بر دودلی های موجود که در این لحظه کاملاً مهلک و مصیبت آور بودند غلبه کند . نوشته های این دوره لنین در یک کتاب با این عنوان شایسته (در راه قیام) جمع گردیده است و اثری حیاتی است که عظمت آن هنوز کاملاً قابل ستایش است . مدلی از دیالکتیکهای انقلابی ، رساله ای در باره تئوری و پراتیک قیام ، یک منبع درسی در باره هنر پیروز شدن در مبارزه طبقاتی . به اعتقاد ما که این رساله لنین در ردیف مانیفست کمونیست است و یک در افزوده ضروری در عصر پرولتاریا .

دکترین قیام لنین شاید در این خطوط خلاصه گردیده است : برای به موفقیت رساندن قیام در وهله اول به

دوباره تشکیل شود ، سازمانهای محلی خود را از دست ندهید و ترک نکنید و ملیشهای خود را بدون فوت وقت همراه زنان و مردم جوان سازمان دهید . او نامه اش را با این جمله تمام میکند ، باید به معجزه سازمان دست یافت .

تشکیل گارد سرخ در مسکو از قرار معلوم مشکلتر بود . حکومت آنجا ، که اس آرها و منشویکها در رأس آن بودند موفق گردید که کارگران و بخشی از پادگان را خلع سلاح کند . نارنجک میبایست در خفا تولید میشد و مواد منفجره از ایالتهای دیگر تأمین می گردید . سازمان دادن فرماندهی و ارتباطات بطور اسفناکی به تعویق افتاده بود . این ضعف و تعویق باعث گردید که پرولتاریای مسکو برای شش روز درگیر یک جنگ خیابانی خونین شود .

سازمان نظامی حزب بلشویک در حال حاضر بیش از صد هزار نفر سرباز و تعداد قابل ملاحظه ای افسر داشت ، سواى این کمیته های نظامی - انقلابی ، ارگانهایی که قیام را کارگردانی کردند در همه جا در حال تأسیس بود .

ترجمه : از متن انگلیسی

به رفقای حزب حکمتیست

رفقای عزیز!

با این یادداشت کوتاه به اطلاعاتان میرسانم که پس از چهارماه بستری بودن، و غیبت در فعالیتهای حزب، خوشبختانه وضعیت جسمی ام بسیار بهبود پیدا کرده است و در حال حاضر در حدی است که امکان بازگشت به فعالیتهای روتین حزبی را دارم.

در مدت چهار ماه گذشته، به همت رفقای کمیته مرکزی و قبول مسئولیت جانشینی دبیر کمیته مرکزی از طرف رفیق خالد حاج محمدی، فعالیتهای کمیته مرکزی و حزب در همه عرصه ها بدون مشکل پیش رفت. یکبار دیگر از این بابت از تک تک شان تشکر میکنم. و از صمیمیت، رفاقت، حمایت و بالآخره همکاری و تحملشان در قبول فشار و مسئولیت مضاعفی که بدلیل وضعیت من بدوش آنها افتاد، سپاسگزارم.

بعلاوه جا دارد که از شما، همه دوستان و رفقای که مداوماً جوایای سلامتی من شدید، صمیمانه تشکر کنم. محبت، صمیمیت و رفاقت عمیق طیفی از بهترین کمونیستها و رفقای عزیزم، طی مدتی که بستری بودم، مایه دلگرمی و افتخارم است.

با این یادداشت کوتاه ضمن تشکر از همگی شما، به اطلاع تان میرسانم که همچنان در کنار تان و سر پست حزبی ام هستم و دست در دست تک تک شما، همچنان حزب حکمتیست را به پیش میبریم.

روی همگی تان را میبوسم
با نهایت احترام
رفیق شما

آذر مدرسی
۲۸ نوامبر ۲۰۱۲

کارگران جهان متحد شوید

۲۷ نوامبر، دو بیانیه در مورد اتحاد دو سازمان از شاخه‌های کمونیسم کارگری، "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" و سازمان "جمع هیئت دائم"، که اخیرا صفوف حزب حکمتیست را ترک کرده اند، منتشر شده است. سازمان جدید، از نظر سیاسی و فرهنگ و سبک کار تشکیلاتی، "حزب اتحاد کمونیسم کارگری" بزرگ تر شده است! که بر خود نام "حزب حکمتیست"، گذاشته است.

نام گذاری نوزاد سازمانی "جدیدالتولد" حزب اتحاد، حزبی که تخصص سیاسی و شخصی با "حزب حکمتیست" و شخصیت های آن یکی از ارکان هویتی آن را میسازد، تنها و تنها نشان اعتبار و نفوذ تاریخی - اجتماعی حزب حکمتیست است. این را باید به عنوان یک واقعیت ابژکتیو به اعتبار نامه سیاسی و مبارزاتی حزب حکمتیست، افزود!

در مورد این اتحاد، از آنجا که بنام ما، صورت گرفته است، حزب حکمتیست لازم است رسما موضع خود را بیان کند.

این "اتحاد"، نزدیکی سیاسی - سازمانی دوجریان حاشیه ای کمونیسم کارگری است. اتحاد دو جریانی است که هر دو در حاشیه احزاب اصلی، "احزاب مادر"، "حزب کمونیست کارگری" و "حزب حکمتیست" زندگی میکردند. یکی، حزب اتحاد، جریانی است که از "حزب کمونیست کارگری" جدا شد و دیگری، "جمع هیئت دائم"، جریانی که اخیرا از حزب حکمتیست جدا شده است. هردو جریان هایی هستند که هرگز در احزاب اصلی قادر نشدند که سیاست های خود را در مکانیزم های رسمی و تشکیلاتی به سیاست های این احزاب تبدیل کنند. این حزب جدید اتحاد، از نظر سیاسی و جنبشی فرزندى در دامان حزب مادر، حزب کمونیسم کارگری، است و از نظر سازمانی تلاش میکند که از اعتبار حزب حکمتیست برای خود سرمایه ای بسازد! این پروژه بی آینده متولد شده است! آینده این سازمان، بقا و زندگی آن، بطور واقعی و سیاسی، پیوستن به حزب اصلی و مادر خود، یعنی حزب کمونیست کارگری است. حزبی که هم تئوری، هم سازمان، و هم پراتیک ده ساله و انسجامی دارد. حزبی که ده سال است که نماینده تمام عیار یک کمونیسم بورژوایی فعال و در صحنه، در چپ ایران است.

بررسی "حزب اتحاد جدید"، از نزدیک!

این "اتحاد" از جنس همان "عملیات محیرالوقوع" انشقاقی است که حزب اتحاد در جدایی خود از حزب کمونیست کارگری، و جمع هیئت دائم و ناراضیان منفرد در حزب حکمتیست در جدایی از ما، در پیش گرفتند!

این دو جریان بدون جدالی سیاسی، روشن و شفاف، هر کدام به شیوه و روشهای عقب مانده و محفلی، و از راه "توطئه های سازمانی"، از بستر اصلی جدا شدند. و امروز هم بدون کمترین توضیح سیاسی شفاف و روشن، باز به شکل محفلی و از سر نیاز و مقتضیات روز سازمانی خود، با هم به توافق رسیده اند.

نه جدایی این دو جریان از بستر های اصلی، مبنایی سیاسی، اصولی و متمدن داشت و نه پیوستن آنها به هم! ایندو در متن یک بده بستان اپورتونیستی و غیر شفاف، از سر نیازها و بن بست های سکتی - فرقه ای بهم پیوسته اند.

برای روشن کردن اذهان علاقمندان، لازم است که نگاه کوتاهی به گذشته و تاریخ این دو سازمان انداخت.

حزب کمونیست کارگری، انتلافی از دو گرایش اصلی

همچنانکه در اسناد و نوشته و مباحثات حزب ما در این هفت سال و خصوصا پس از انشقاق در حزب کمونیست کارگری ایران آمده است، حزب کمونیست کارگر از بدو تولد خود انتلافی از دو گرایش اصلی بود. یک گرایش کمونیستی کارگری به نمایندگی منصور حکمت و یک گرایش چپ سنتی، پوپولیست. گرایش "کمونیسم کارگری" در شرایط ویژه ای، در

دل جدالی که "کمونیسم کارگری" با ناسیونالیسم کرد در حزب کمونیست ایران داشت، ناچار شد پیش از بسرانجام رسیدن جدالهای فکریش، بطور زودرس از حزب کمونیست ایران جدا شود. این شرایط را "جنگ خلیج" به گرایش کمونیسم کارگری تحمیل کرد. در جریان "جنگ خلیج" و بالقوه شدن افاق شکل گیری یک دولت "کردی" بر متن تخریب و بمباران عراق، ناسیونالیسم کرد در رهبری حزب کمونیست ایران سکوت خود را شکست، سازش تاکتیکی و تاریخی با "کمونیسم کارگری" و "مارکسیسم انقلابی" را کنار گذاشت و سربلند کرد! شرایطی که گرایش کمونیسم کارگری در حزب کمونیست ایران، را ناچار به ترک حزب کمونیست ایران و تشکیل حزب جدیدی بنام "حزب کمونیست کارگری"، کرد.

چپ پوپولیست درون حزب کمونیست ایران که چون ناسیونالیسم کرد، تاریحا در مقابل گرایش کمونیستی سکوت و تمکین کرده بود، در دل جدالی که کمونیسم کارگری با ناسیونالیسم کرد در دوره جنگ خلیج در آن حزب صورت گرفت، بدنبال کمونیسم کارگری براه افتاد، و در تشکیل حزب کمونیست کارگری شریک شد. به این ترتیب حزب کمونیست کارگری از بدو تولد، با انتلافی از دو گرایش، یکی کمونیسم کارگری و دیگری چپ سنتی – پوپولیست، متولد شد. گرایش، چپ سنتی، که بستر اصلی در حزب کمونیست کارگری بود، اساسا بخش میلیتانت و رفرمیسم در سنت ناسیونالیسم پرو غرب ایرانی را نمایندگی میکرد. گرایشی که در حزب کمونیست کارگری و تا زمانی که منصور حکمت، لیدر و تئوریسین آن زنده بود، جریانی بی حرف و تمکین کرده و ساکت و بی سیاست بود. گرایشی که به همه سیاستها و اسناد کمونیستی آن حزب رای "مثبت" داد و اما عملا و در پراتیک، سنتی دیگر را نمایندگی میکرد.

این خصلت حزب کمونیست کارگری را منصور حکمت در مباحثات حزبی، و بطور مشخص در پلنوم ۱۴ حزب کمونیست کارگری، به روشنی تعریف کرده است. پس از مرگ حکمت، بر متن تحولات سیاسی پرشتاب دنیای بیرون، چپ سنتی در حزب کمونیست کارگری، احساس اعتماد کرد! توازن به نفعش چرخیده بود! زمان برای ابراز وجود فرارسیده بود! جانی گرفت و به حرف آمد. حزب کمونیست کارگری امروز تماما ظرف سیاسی، حزبی و سازمانی این گرایش و در واقع ناسیونالیسم میلیتانت پرو غرب، است.

"حزب اتحاد"، جریانی در حاشیه گرایش چپ سنتی، یعنی در حاشیه حزب کمونیست کارگری امروز، است. "حزبی" که آرمان خود را به سرمایه گزاری بر جلب ناراضیان و مخالفان در حزب کمونیست کارگری ایران و حزب حکمتیست بنا کرده است. حزب اتحاد در سال ۲۰۰۷ برای پیوستن به حزب حکمتیست، بدون هیچ دلیل سیاسی روشنی، اعلام تمایل و آمادگی کرد. ما دست رد بر سینه آنها زدیم. ما در ارزیابی از این حزب، و تمایل پیوستنش به حزب ما، در همان مقطع گفتیم:

"فراخوان "اتحاد کمونیسم کارگری" دعوت به تسلیم کردن سنت سیاسی و تشکیلاتی متمایز حزب ما به مواضع ناسیونالیسم میلیتانت حزب کمونیست کارگری و عبارتی دیگر دعوت به عقب نشینی در مقابل چپ سنتی است. در غیاب یک بازبینی و نقد جدی، فراخوان اتحاد کمونیسم کارگری فاقد پایه اصولی است و تنها بعنوان یک اقدام تاکتیکی فرصت طلبانه و بنا به اقتضای روز معنی پیدا میکند."

و امروز نیز همان ارزیابی را معتبر میدانیم. نه ما تغییر کرده ایم و نه حزب اتحاد! حزب اتحاد کماکان یک محفل حاشیه ای، اپورتونیست، و از جنس و سنت همان حزب مادر، یعنی حزب کمونیست کارگری امروز است!

نقاط اشتراک و زمینه های اتحاد

با توجه به حقایق فوق باید به این سوال، که چه مقتضیاتی امروز این اتحاد را ممکن کرده است، پاسخ داد! چه چیزی تغییر کرده است؟ و چه عاملی

کمونیست ۱۷۰

بیانیه حزب حکمتیست در مورد پیوند دو شاخه کمونیسم کارگری! نگاهی به اتحاد دو سازمان چپ از نزدیک و دور!

تعدادی از "رفقای سابق ما" و یک جریان اپورتونیست و فرصت طلب را با هم متحد کرده است؟ واقعیت این است که شکل و شمایل سیاسی که جمع خارج شده از حزب ما به خود داده است، بی هویتی سیاسی و تلاش برای پیدا کردن سرپناه سیاسی، شم فرصت شناسی حزب اتحاد را باز هم "تحریک" کرده است. و چنین فرصت و امکانی را برای اتحاد دو جریان فراهم کرده است.

خروج "هیئت دائم" از حزب حکمتیست، با پرچم "تغییر ریل و بازگشت به خط منصور حکمت"، بدون کمترین جدل و بحث روشن و شفاف و علنی، بدون تلاش برای به تصویب رساندن "تغییرات" مورد نظرشان، تنها و تنها صدور اعتبارنامه سیاسی فاصله گرفتن از حزب حکمتیست، و برگه عبور از مرزهای سیاسی پیوستن شان به بستر عمومی چپ ایران بود!

این جمع تا زمانی که در حزب حکمتیست بودند، کمترین کلامی چه بصورت کتبی و چه گفتاری، در نقد مواضع مصوب حزب حکمتیست، طرح نکرد! و در مورد اینکه "خط منصور حکمت" چه چیزی است، و کدام سیاست مصوب حزب حکمتیست از نظر آنها مغایر "خط حکمت"، مطلقا کلامی در نشست ها و جلسات رسمی مطرح نکرد! نه درون حزب و نه در جامعه، کوچکترین اثری از پروسه روشن و شفاف تجدید نظر آنها، از تلاش روشن و سیاسی در بیان اختلاف آنها با سیاستها و پراتیک حزب حکمتیست، موجود نیست. بلعکس، در تمام جلسات ارگانهای رهبری حزب، که در مورد "سکوت شکوه آمیز" تعدادی از شخصیت های آن جمع سوالی مطرح شد، تمام جمع هیئت دائم و طرفدارانشان، نه تنها از این فرصت برای طرح نظرانشان استفاده نکردند که، به شیوه فرصت طلبانه و دنباله روانه ای وفاداری خود به سیاست های حزب حکمتیست و موازین آن را اعلام میکردند.

اما بطور واقعی، فاصله گرفتن این جمع از حزب حکمتیست به مباحث حزب در لزوم ساختن حزب و ارگانهایش در داخل ایران و ضرورت داخل کشوری شدن کمیته کردستان، که توسط کوش مدرسی طرح و به تصویب کمیته مرکزی رسید، برمیکردد. بخشی از اعضا کمیته کردستان و تعدادی از رفقایى که از آن سنت آمده بودند، این جهتگیری را "بی لطفی" به کادرهای کردستان و اهمیت "نقش شخصی" خود در حزب، تلقی کردند. و تلاش کردند که بر تن این تلقی، یک پوشش سیاسی بدوزند! "کم لطفی به خود" را به "کم لطفی" حزب حکمتیست نسبت به "مباحث منصور حکمت" در مورد "حزب و قدرت سیاسی" و "حزب و جامعه"، ارتقا دادند! و تلاش کردند که به این ترتیب برای خود "هویت سیاسی" درست کنند.

اعضا این جمع برای تحکیم این "هویت سیاسی"، به جای بحث و جدل روشن سیاسی علنی و شفاف، به سنت احزاب عقب مانده در کردستان و با توسل به شایعه پراکنی در محافل، تلاش کردند اعضا و کادرهای حزب را در تنهایی "قانع کنند"، و به جمع خود ملحق کنند. سرانجام بدون کوچکترین احترام و تعهدی به موازین حزبی و بر خلاف سنت مبارزه سیاسی حزب حکمتیست، با سو استفاده از موقعیت تشکیلاتی خود، رو به جامعه یک "تغییر ریل" و "بازنگری" در سیاست های حزب را، به نام حزب حکمتیست اعلام کردند.

تنها پرچم سیاسی این جمع، فاصله از خط رسمی حزب حکمتیست بود. و این به تنهایی کافی بود که به سرعت در میان فرقه ای ترین جریانات و مخالفان هیستریک علیه حزب حکمتیست، از سازمان زحمتکشان عبدالله مهندی و سایت آنان (بروسکه) تا حزب کمونیست کارگری و حزب اتحاد مورد استقبال قرار گیرند و در آغوش گرفته شوند.

سرگردانی و بی هویتی سیاسی جمع هیئت دائم، این جمع را از بدو تولد به جای فعالیت سیاسی، فکری و مبارزاتی، به تلاش برای یافتن دوستانی برای حال و آینده، در میان احزاب و سازمانهای چپ، مشغول کرد. و مذاکره و دیدار با احزاب و سازمانهای چپ به فعالیت اصلی آنها تبدیل شد. درخواست مذاکره با حزب کمونیست ایران، ارسال هیئت به اردوگاه کومله در کردستان عراق، پیوستن به "اتحاد چپ" که به

در محکومیت حملات جنایتکارانه و کشتار مردم فلسطین

بار دیگر نوار غزه به کشتارگاه مردم بی‌گناه فلسطین توسط دولت فاشیستی اسرائیل تبدیل شد. بار دیگر کودکان بی‌گناه فلسطینی قربانی بمبها و موشکهای دولت اسرئیل و خانه و کاشانه مردم به بهانه حمله به مراکز نظامی، با خاک یکسان شد.

دولت نژادپرست اسرائیل که با تناقضات و مسائل متعددی درگیر است برای غلبه بر آنها ایجاد فضای جنگی در خود این کشور و منطقه را، به عنوان یک راه حل و یک نیاز در پیش گرفته است. حملات جنایتکارانه و کشتار جمعی مردم فلسطین در نوار غزه تحت عنوان دفاع از خود و توپ باران خاک سوریه در چند روز گذشته، از تبعات این ضرورت است.

حاشیه ای شدن نسبی جنجال اتمی ایران از طرف آمریکا و غرب که قرار بود برگ برنده ای در دست دولت اسرائیل برای ماجراجویی در منطقه باشد، یک پای این تحرک جنایتکارانه است. انزوای اسرائیل به دنبال تحولات سیاسی در منطقه خاورمیانه، و بویژه در مصر، یک فاکتور دیگر دخیل در این ماجراجویی های نظامی و کشتار فلسطینیان است.

در کنار این دو مسئله منطقه ای، دولت اسرائیل هم اکنون با دو مشکل داخلی روبروست. اعتراضات مردم در اسرائیل برای مطالبات شان کماکان پابرجاست. ایجاد فضای ناامن جنگی، مسئولیت دولت اسرائیل در پاسخ به چنین مطالباتی را به بهانه "معضل امنیت جامعه" به حاشیه میراند. مهمتر از این مشکل اجتماعی، طی یکی دو ماه آتی هیئت حاکمه اسرائیل یک چالش سیاسی در پیش رو دارد. طبق دستور نخست وزیر اسرائیل، قرار است انتخابات زودتر از موعد در ماه ژانویه برگزار شود. ایجاد فضای جنگی و در پیش گرفتن یک سیاست "آهنین" و کاربرد نیروی نظامی که طبق معمول همه دوره های انتخاباتی با حمله به فلسطینیان و کشتار آنها عملی میشود، از نقطه نظر نیروهای دست راستی متشکل در دولت، از ضروریات روزاست.

آمریکا و سایر نیروها و قدرت های "قلدر" غربی، به بهانه به رسمیت شناسی حق اسرائیل در دفاع از خود، پشت جانیان اسرائیل سنگر گرفته اند. نیروهای پرو آمریکایی در سیاست ایران هم، با اشاره به این حمله جنایتکارانه به عنوان جنگ دوطرفه اسرائیل و حماس، تلویحا همان جهت قدرتهای غربی را در پیش گرفته و سیاست فاشیستی نیم قرن اخیر اسرائیل را نادیده میگیرند.

حزب حکمتیست توجیه این دور جدید آدمکشی کور از مردم در غزه را، به بهانه تحرکات نظامی حماس، محکوم میکند و خواهان قطع فوری حمله ارتش دولت نژادپرست اسرائیل به مناطق فلسطینی است.

ابتکار کومه له تشکیل شده بود، مذاکره با حزب کمونیست کارگری و حزب اتحاد و ... همه و همه تلاشهایی برای خروج از بن بست و "بحران هویتی" و برای یافتن سرپناه سیاسی محکم تری بود. تلاشی که غالبا ناکام ماند و به پیوستن به حزب اتحاد، تنزل کرد.

این جمع بعنوان چاشنی و ضمام اعتبارنامه سیاسی پیوستن شان به چپ سنتی، از هیچ کمپین و پرونده سازی شخصی علیه ما و کورش مدرسی، دریغ نکردند. سلسه ای از فعالیت های تحریک آمیز، پرونده سازی برای حکمتیست هایی که همچنان با خط رسمی حزب مانده بودند و از آن دفاع میکردند، براه انداختند تا کارت عضویت در کلوب رنگارنگ مخالفین سیاسی حزب حکمتیست، برایشان صادر شود.

حزب اتحاد به دلیل موقعیت شکننده و منزوی خود، به این اتحاد نیاز داشت. "جمع هیئت دائم" از حکمتیست جدا شده هم، به دلیل سرگردانی سیاسی و بی هویتی سیاسی، نیازمند پناهگاه موقتی! این "اتحاد" از این زوایه برای هر دو جریان، پاسخی به موقعیت سیاسی – سازمانی نامطلوب آنها است.

هر دو جریان با اتحاد و بدون اتحاد، بر یک

شده است. این اتحاد قرار است، با استفاده از خوشنامی و اعتبار حزب حکمتیست، شخصیت های این "اتحاد" را در معامله با حزب مادر، یعنی حزب کمونیست کارگری امروز، در موقعیت "قدرتمند" تری قرار دهد. اولین سوال در مقابل رهبری حزب جدید التولد این است که با کوهی "ادبیات" در فحاشی این جریان به حزب حکمتیست چه خواهید کرد؟ فرمول اپورتونیستی "مسئولیت مصوبات گذشته دو حزب بعهد رهبری دو حزب است" سطحی تر و کودکانه تر از آن است که کسی را که سواد خواندن و نوشتن دارد، قانع کند. نام حزب حکمتیست، و "بزرگ" تر شدن "حزب اتحاد" تحت این نام، قرار است در مذاکرات با رهبر سیاسی اپدنولوژیک شان، حمید تقوایی، برای رهبران این فرقه حاشیه ای، "حزب اتحاد" امتیازات ویژه ای بخرد! قرار است برای وصلتهای بعدی در سر میز مذاکره به اندازه کافی امتیاز و به میزان فراوانی نفرت پراکنی نسبت به حزب حکمتیست، گذاشته شده باشد. حزب جدید، متولد نشده با تناقضات بنیادینی رویرو

شده است. این اتحاد قرار است، با استفاده از خوشنامی و اعتبار حزب حکمتیست، شخصیت های این "اتحاد" را در معامله با حزب مادر، یعنی حزب کمونیست کارگری امروز، در موقعیت "قدرتمند" تری قرار دهد. اولین سوال در مقابل رهبری حزب جدید التولد این است که با کوهی "ادبیات" در فحاشی این جریان به حزب حکمتیست چه خواهید کرد؟ فرمول اپورتونیستی "مسئولیت مصوبات گذشته دو حزب بعهد رهبری دو حزب است" سطحی تر و کودکانه تر از آن است که کسی را که سواد خواندن و نوشتن دارد، قانع کند. نام حزب حکمتیست، و "بزرگ" تر شدن "حزب اتحاد" تحت این نام، قرار است در مذاکرات با رهبر سیاسی اپدنولوژیک شان، حمید تقوایی، برای رهبران این فرقه حاشیه ای، "حزب اتحاد" امتیازات ویژه ای بخرد! قرار است برای وصلتهای بعدی در سر میز مذاکره به اندازه کافی امتیاز و به میزان فراوانی نفرت پراکنی نسبت به حزب حکمتیست، گذاشته شده باشد. حزب جدید، متولد نشده با تناقضات بنیادینی رویرو

اتحادی بر بستر یک اپورتونیسم و خود فریبی عمومی

اتحاد این دو جریان، یک توافق و سازش کاسبکارانه، ناشی از یک اپورتونیسم و خود فریبی عمومی است. حزب جدید اتحاد، از نظر سیاسی در حاشیه حزب کمونیست کارگری، که جریان و بستر اصلی پوپولیسم و ناسیونالیسم چپ در ایران است، قرار دارد. این سازمان جدید، بعلاوه و بخصوص از نظر جنبشی، سیاسی، تشکیلاتی در تقابل با حزب حکمتیست، متولد

۱۴ نوامبر روز اعتراض متحد طبقه کارگر

کنفدراسیون اتحادیه های کارگری اروپا (ETUC) ۱۴ نوامبر را روز اعتراض به برنامه های ریاضت اقتصادی دولتهای اروپایی نام گذاشته است.

این کنفدراسیون با ۶۰ میلیون عضو در ۳۶ کشور، کارگران را فراخوان داده است که در این روز در همه کشورها و در همبستگی با کارگران اروپای جنوبی که بیشترین لطمات را از بحران سرمایه متحمل شده اند، دست به تحرکات اعتراضی بزنند. بدنبال این فراخوان و تا کنون تعداد زیادی از اتحادیه های کارگری در کشورهای مختلف از اسپانیا و یونان، مالت و قبرس و... به این فراخوان جواب مثبت داده اند. طبق اطلاع بخشی از اتحادیه ها و نهادهای کارگری در کشورهای دیگر اروپایی از فرانسه و آلمان و... نیز به این فراخوان جواب مثبت داده اند.

اعتراض طبقه کارگر از یونان و اسپانیا و پرتغال تا انگلستان و فرانسه و آلمان، به برنامه های ریاضت اقتصادی دولتهای حاکم، بخشی از اعتراض کل طبقه کارگر به موقعیت اسفبار زندگی خود و به تعرض بیش از پیش سرمایه به معیشت این طبقه است. سرمایه در سراسر جهان دست به تعرضی لجام گسیخته به معیشت طبقه کارگر زده است تا از این طریق دامنه بحران سرمایه و فشار آن را با افزایش محرومیت طبقه کارگر و گرفتن همه یا بخشی از دستاوردهای مبارزاتی این طبقه، کاهش دهد. بورژوازی و دولتهایش در همه این کشورها، همزمان تعرضی وسیع سیاسی و ناسیونالیستی به عنوان پشتوانه برنامه ریاضت اقتصادی خود راه انداخته است تا بخشهای مختلف طبقه کارگر را به عنوان عامل محرومیت بخشهای دیگر معرفی و در مقابل هم قرار دهد. تا همسرنوشتی و اهمیت همبستگی جهانی این طبقه را بشکند.

کمیته خارج کشور حزب حکمتیست، همه واحدها و فعالین حزب در خارج کشور را فرامیخواند که در ۱۴ نوامبر در همه کشورها در کنار هم طبقه ایهای خود، در کنار بخشهای مختلف طبقه کارگر علیه تعرض به سطح معیشت این طبقه و در دفاع از زندگی خود، در دفاع همسرنوشتی و منافع مشترک کل طبقه کارگر باشند.

زنده با همبستگی طبقاتی طبقه کارگر
زنده با سوسیالیسم

کمیته خارج کشور حزب حکمتیست
۱۸ آبان ۱۳۹۱ - ۸ نوامبر ۲۰۱۲

گزارشی از تجمع و راهپیمایی اتحادیه های کارگری در لندن

۱۴ نوامبر از جانب کنفدراسیون اتحادیه های کارگری اروپا روز اعلام همبستگی با اعتصابات سراسری کارگران و مردم کشورهای یونان، اسپانیا، پرتغال و

ایتالیا و همچنین روز اعتراض به سیاست ریاضت اقتصادی دولت های اروپایی نام گزاری شد. به دنبال اعلام این روز، در لندن و در مقابل کمسیون اروپا نیز تجمع و سپس راهپیمایی باشکوهی برگزار شد. در تجمع امروز اتحادیه های کارگری و دانشجویی، سازمان دهندگان کمپین های مختلف در دفاع از خدمات رفاهی، احزاب و سازمان های چپ و از جمله فعالین حزب حکمتیست نیز حضور داشتند. شعارها و پلاکاردهایی که در این تظاهرات به چشم می خورد عبارت بودند از:

- ما هزینه بحران شما را پرداخت نخواهیم کرد!
- مبارزه علیه ریاضت اقتصادی!
- زنده باد یونان و اسپانیا!
- دفاع از اشتغال، خدمات رفاهی و آموزش و پرورش!
- دستها از قطع خدمات بهداشتی رایگان کوتاه!
- حمله به خدمات رفاهی موقوف!
- ما به تغییر جهان احتیاج داریم!
- بورژواهای خوک، روزتان خواهد رسید!

بحران اقتصادی کنونی که از سال ۲۰۰۸ در سراسر جهان آغاز شده روز بروز عمیق تر و وخیم تر می شود و طبقات حاکم و دولت های آنها با گستاخی تمام بار این بحران را بر روی دوش کارگران گذاشته اند. هر روز و در رسانه های کثیف بورژوازی شاهد به تصویر کشیدن دروغهایی از این دست هستیم که "اقتصاد بهتر خواهد شد"، "مردم باید تحمل کنند و مخالفت نوزند" و در عوض تسلیم سیاست ریاضت اقتصادی دولت های حاکمه شوند. در این راستا اقدام به اعتصاب و مبارزه علیه این وضعیت و در دفاع از حقوق خود، "جرم" شناخته می شود و مجازات به همراه دارد. تنشست های ملی و بین المللی تا به امروز دولتها در باره این وضعیت ثابت کرده است که همه طرح ها و نقشه های این اوباش جهت برون رفت از این بحران قرار است نشان دهد که چگونه می توانند با حمله به ابتدایی ترین استانداردها و قطع خدمات رفاهی و امکانات زندگی کارگران از جمله بیمه های بیکاری در اروپا منافع سرمایه داران و بانکداران را مصون نگه دارند. تجمع و راهپیمایی امروز در لندن با اعلام همبستگی و هم سرنوشتی خود با سایر مبارزات بخش های طبقه کارگر اروپا همزمان از "تی یو سی" (کنفدراسیون اتحادیه های کارگری در انگلستان) می خواهد که علیه سیاست ریاضت اقتصادی سرمایه داری یک روز را بعنوان روز اعتصاب عمومی در انگلستان اعلام دارد.

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران جهان
مرگ بر سرمایه داری
خانه مردم حزب حکمتیست - لندن
۱۴ نوامبر ۲۰۱۲

گزارش شرکت در تظاهرات دفاع از اعتراضات کارگران اروپای جنوبی

طبقه بورژوا و حکام و دولت های آنها بحران شدید اقتصادی جهان سرمایه داری مخصوصا از سال ۲۰۰۸ را با گستاخی تمام بر روی دوش کارگران گذاشته اند، که در تقابل با آن کنفدراسیون اتحادیه های



درخواست حمایت از کارگران معدن آفریقای جنوبی

از طرف: کمیته مشترک ماهانگ کننده اعتصاب، روستنبورگ

به: نمایندگان انتخاباتی کارگران، اتحادیه های کارگری، دوستان کارگر، رفقا

رفقای عزیز، ما مینویسیم که از شما درخواست کنیم تا از اعتصاب ما برای دستمزدی که بشود با آن زندگی ای شایسته کرد، حمایت کنید. اعتصابی که درمعدن پلاتین لومینی در ماریکانا شروع شد، جایی که در ۱۶ اگوست ۳۴ کارگر با شلیک پلیس به قتل رسیدند، اعتصابی که هم اکنون در سرتاسر معدن آفریقای جنوبی ادامه دارد. ما برای حداقل حقوق پایه ۱۲۵۰۰ راند (واحد پول آفریقای جنوبی معادل



است. تاریخ ۷ ساله حزب حکمتیست، تاریخ یک گرایش و جهت متمایز مارکسیستی در تقابل با کل چپ موجود و از جمله بنیادهای فکری و سیاسی آن است. این گرایش در سیاست ایران، چه در دوره حکمت و چه پس از مرگ او، با شخصیت هایی شناخته شده است. این گرایش، حزب حکمتیست، صاحبین شناخته شده دارد. یک خط انتقادی در چپ ایران است که در تمام مقاطع مهم سیاسی در جامعه، در مقابل کل این چپ ایستاده است. همچنان که، حزب اتحاد چه در مقطعی که در حزب کمونیست کارگری ایران بود، و چه پس از جدایی از آن حزب، از مخالفان هیستریک حزب حکمتیست، و یک جریان بشدت فحاش، بی پرنسپ و اپورتونیست به تمام معنا بود و هست! تاریخ و دنیایی ادبیات مکتوب حزب حکمتیست، گنجینه اسناد و مصوبات این حزب، و از جمله در نقد چپ پوپولیست و لیبرال ایران، و در کنار آن تعفن نامه های هیستریک علیه حزب حکمتیست، خصوصا از جانب حزب کمونیست کارگری و محفل جوادى - ماجدی، را نمی توان با یک بده بستان مخفی با "نارضایان" خارج شده از حزب حکمتیست، معامله کرد! و نام آن را هم حزب حکمتیست گذاشت! مردم

کارگری اروپا ۱۴ نوامبر را روز اعلام همبستگی با اعتصابات سراسری کارگران و مردم کشورهای یونان، اسپانیا، پرتغال و ایتالیا اعلام کرده و همچنین این روز اعتراض به سیاست ریاضت اقتصادی دولت های اروپایی نام گزاری شد. در این راستا بعدازظهر روز ۱۴ نوامبر خانه مردم حزب حکمتیست در کلن آلمان در این روز به دیگر معترضین ملحق شده و تجمع اعتراضی و تظاهرات بزرگی را برگزار نمودیم. که در تمام طول مسیر تظاهرات گروه موزیک تظاهران را همراهی می کرد و مرتب پیام کارگران کشورهای یونان، پرتغال، مکزیک و اسپانیا بخش می شد و همچنین جمعیت با در دست داشتن پلاکاردها و پرچمهای سرخ و سردادن شعارهای مختلف در محکومیت سیاستهای مرکل و دول سرمایه داری و مخصوصا شعار زنده باد اتحاد جهانی طبقه کارگر تظاهرات را مشایعت می کردند.

زنده باد اتحاد و همبستگی کارگران جهان

مرگ بر سرمایه داری

خانه مردم حزب حکمتیست - کلن

۱۶ نوامبر ۲۰۱۲



گزارش آکسیون اعتراضی در حمایت از کارگران معادن آفریقای جنوبی

روز شنبه سوم نوامبر در همبستگی و حمایت از طبقه کارگر آفریقای جنوبی، تجمع حمایتی در مرکز شهر کلن، مقابل کلیسای دم، به فراخوان خانه مردم حزب حکمتیست برگزار شد. شرکت کنندگان در این تجمع با در دست داشتن عکسهایی از کارگران اعتصابی، تراکتها و شعارهایی در حمایت از مطالبه کارگران معدن مانند:

"کارگران ایران در مبارزات کارگران آفریقای جنوبی در کنار شان هستند، قاتلین رفقای کارگر ما در آفریقای جنوبی باید محاکمه شوند، زنده باد اتحاد و سازمان کارگران علیه قوانین سرمایه داری، دستمزد برابر در از کار برابر همراه با افزایش دستمزد برای همه کارگران معدن" توجه عابری را به خود جلب کردند.

فعالین حزب پیام آذر مدرسی دبیر کمیته مرکزی حزب به "کمیته هماهنگی اعتصاب روستبورگ" و همچنین اطلاعیه کمیته خارج حزب در حمایت کارگران معادن آفریقای جنوبی را در میان مردم توزیع کردند و در مورد مبارزات کارگران معدن آفریقای جنوبی، شرایط دشتناک کار و زندگی کارگران معدن در آفریقای جنوبی، تلاش آنان در سازمان دادن اعتصاب سراسری برای دستیابی به مطالبات خود و همچنین همبستگی طبقه کارگر در ایران بحث و گفتگو کردند. این تجمع مورد استقبال بسیاری از مردم علاقمند به مبارزات حق طلبانه کارگران معادن در آفریقای جنوبی شد.

زنده باد کمیته های اعتصاب کارگران زنده باد همبستگی جهانی طبقه کارگر

خانه مردم حزب حکمتیست - کلن
۴ نوامبر ۲۰۱۲ - ۱۴ آبان ۲۰۱۲

گمونت را بخوانید.
آن را تکثیر، پخش و
به دیگران معرفی کنید

همچنین بر جایگاه مهم و حرکت پیشرو کارگران آفریقای جنوبی در تشکیل کمیته های اعتصاب به عنوان ابزار تامین اتحاد کارگران و تضمین موفقیت آنها در این اعتصابات اشاره داشت.

زنده باد کارگران معادن آفریقای جنوبی
زنده باد کمیته های اعتصاب
زنده باد همبستگی جهانی طبقه کارگر

خانه مردم حزب حکمتیست - استکهلم
دوم نوامبر ۲۰۱۲

تجمع در لندن به حمایت از کارگران اعتصابی معادن در آفریقای جنوبی

کارگران معادن آفریقای جنوبی در ادامه اعتصابات خود، وارد دوره جدیدی از تقابل متحدانه علیه سرمایه داران و صاحبان معادن و دولت ضدکارگری حاکم، و دفاع از مطالبات برحق خود و اعتراض به قتل عام کارگران اعتصابی شده اند. کارگران با سازمان دادن کمیته های اعتصاب مستقل خود، مستقل از اتحادیه های زرد و طرفدار دولت و کارفرمایان (اتحادیه ملی معادن)، و سرانجام تشکیل کمیته هماهنگی اعتصاب روستبورگ آفریقای جنوبی، اعتصاب سراسری برای دستیابی به حداقل دستمزد شایسته یک زندگی انسانی را سازمان داده اند. کمیته هماهنگی اعتصاب روستبورگ طی نامه ای از همه اتحادیه ها و تشکل و فعالین کارگری در کشورهای مختلف خواست که به هر شیوه ممکن از اعتصاب کارگران آفریقای جنوبی حمایت کنند. بنابراین و به منظور اعلام همبستگی جهانی با طبقه کارگر آفریقای جنوبی، روز شنبه سوم نوامبر تجمع حمایتی در لندن در مقابل کنسولگری آفریقای جنوبی به فراخوان خانه مردم حزب حکمتیست برگزار شد. در این تجمع شعارهای زیر بر افروخته بودند:

کارگران ایران در مبارزات کارگران آفریقای جنوبی در کنار شان هستند، قاتلین رفقای کارگر ما در آفریقای جنوبی باید محاکمه شوند، زنده باد اتحاد و سازمان کارگران علیه قوانین سرمایه داری، دستمزد برابر در از کار برابر همراه با افزایش دستمزد برای همه کارگران معدن ...
تجمع کنندگان به تبلیغ و حمایت از مبارزات کارگران معادن آفریقای جنوبی و مطالباتی که دارند پرداختند. شرکت کنندگان با این تجمع و حمل تراکت ها و عکس هایی که همبستگی کارگران ایران و تجمع کنندگان با مبارزات طبقه کارگر آفریقای جنوبی را بیان میکرد، عابری بسیاری را در میدان ترافلگار لندن به طرف خود جلب کردند. این تجمع مورد استقبال بسیاری از مردم علاقمند به مبارزات حق طلبانه کارگران معادن در آفریقای جنوبی شد.

زنده باد اتحاد و همبستگی بین المللی کارگران خانه مردم حزب حکمتیست - لندن
۳ نوامبر ۲۰۱۲

طی نامه ای از تمام کارگران و نهادهای کارگری مبنی بر حمایت شان از این اعتصابات کارگران که در ۱۶ اوت توسط پلیس به خاک و خون کشیده شدند خواستند تا صدای حق طلبانه و اعتراضی آنها را به گوش دولت آفریقای جنوبی در اقصی نقاط دنیا برسانند.

خانه مردم حزب حکمتیست کارگری حکمتیست در گوتنبرگ نیز به این فراخوان آکسیون حمایتی از اعتصابات و اقدام به فراخوان آکسیون حمایتی از اعتصابات و اعتراضات کارگران آفریقای جنوبی در تاریخ سوم نوامبر نمود. آکسیون امروز ساعت سه بعدازظهر با حضور اعضا حزب حکمتیست کارگری حکمتیست و حزب سوسیالیست عدالتخواه سوئد و شخصیت های سیاسی دیگر شروع گردید. در ابتدا وریا نقشبندی از اعضا حزب حکمتیست ضمن خوش آمدگویی به

حاضرین در این تجمع از اهداف و عملکرد کارگران آفریقای جنوبی از ۱۶ اوت تا به امروز سخنرانی کرد سپس در مورد سیاست های حزب حکمتیست در قبال مبارزات کارگران از آفریقا تا ایران و اینکه حزب حکمتیست، خود را بخشی از این مبارزات میدانند تاکید کرد. حزب حکمتیست را همصدا و پشتیبان مبارزات پیگیرانه این کارگران معرفی کرد و این جدال را تا سرانجام آن وظیفه سازمانی و جنبشی خود دانست. بعد از آن استیفا بری از حزب سوسیالیست عدالتخواه سوئد به زبان سوئدی بر حمایت شان از اعتصابات کارگران آفریقا جنوبی تاکید کرد و به وضعیت اسفبار این کارگران اشاره کرد و در حمایت از آنها پافشاری کرد. اوین سعیدی از اعضا حزب حکمتیست نیز اطلاعیه کمیته خارج کشور حزب حکمتیست را به زبان سوئدی قرائت نمود. همچنین بهار رحمتی از اعضا حزب حکمتیست مطلبی در رابطه با کارگران آفریقای جنوبی و حمایت حزب حکمتیست از مبارزات این کارگران را به زبان سوئدی ایراد کرد. متعاقب آن کریستوفر لوندبری نماینده حزب سوسیالیست عدالتخواه سوئد در گوتنبرگ به زبان سوئدی ادامه حمایت از این حرکت اخیر کارگران آفریقای جنوبی را ضروری دانست و اعلام حمایت نمود. در آخر حسین مرادی از اعضا حزب حکمتیست متن نامه درخواست حمایت کارگران آفریقای جنوبی را که به زبان سوئدی ترجمه گردیده بود قرائت کرد. همزمان صندوق جمع آوری حمایت مالی از اعتصابات این کارگران، در محل مشغول جمع آوری کمک های مردمی برای ارسال به کمیته هماهنگی کننده اعتصابات روستبورگ بود. آکسیون بعد از یک ساعت به کار خود پایان داد.

خانه مردم حزب حکمتیست - گوتنبرگ
سوم نوامبر ۲۰۱۲

تجمع در حمایت از کارگران اعتصابی و "کمیته هماهنگی اعتصاب روستبورگ" آفریقای جنوبی

روز جمعه ۱۲ آبان ۱۳۹۱ (۲ نوامبر ۲۰۱۲) تجمع اعتراضی با شرکت احزاب و جریانات و نهادهای ایرانی و سوئدی در حمایت از کارگران اعتصابی و "کمیته هماهنگی اعتصاب روستبورگ" در مقابل سفارت آفریقای جنوبی برگزار گردید. شرکت کنندگان این تجمع پلاکارد و باندرولهایی با مضمون دفاع از صدهزار کارگر اعتصابی، دفاع از مطالبات آنها و همچنین دفاع از کمیته های اعتصاب کارگران و علیه دولت و سرمایه داران آفریقای جنوبی و در محکومیت کشتار کارگران اعتصابی در دست داشتند. همچنین در این تجمع نمایندگان احزاب و جریانات و نهادهای شرکت کننده در سخنرانی های خود بر اهمیت دفاع از کارگران اعتصابی و همسرنوشتی کل طبقه کارگر تاکید کردند.

پری زارع مسئول خانه مردم حزب حکمتیست در استکهلم در این تجمع پیام آذر مدرسی دبیر کمیته مرکزی حزب حکمتیست خطاب به کارگران اعتصابی و کمیته های اعتصاب آنها را قرائت کرد. دبیر کمیته مرکزی در پیام خود ضمن اعلام پشتیبانی تمام و کمال حزب حکمتیست از کارگران معادن و کمیته های اعتصاب آنها، بر اهمیت دفاع کل طبقه کارگر و نهادها و تشکلات آنها، از اعتصابات کارگران آفریقای جنوبی تاکید کرد. همچنین در این پیام اشاره شده بود که مبارزات کارگران آفریقای جنوبی، بخشی از مبارزه طبقه کارگر به عنوان یک طبقه برای بهبود زندگی و علیه سرمایه داری است.

۱۴۵۰ دلار آمریکا م.) در ماه برای تمام کارگران در معادن هستیم، خواهان کار برابر برای دستمزد برابر هستیم، خواهان لغو قراردادهای پیمانکاری هستیم، خواهان امنیت محیط کار هستیم، خواهان مسکن مناسب همراه با برق و آب، آموزش و پرورش شایسته و زندگی ای بهتر برای فرزندانمان هستیم که فقط با مبارزه میتوان آن را بدست آورد. اتحادیه ما، اتحادیه ملی کارگران معدن، ما را رها کرده است و مشغله و منفعتش بیشتر شرکتی است که در آن سرمایه گذاری کرده است و ائتلافی است که با حزب حاکم (کنگره ملی آفریقا) دارد، حزبی که حامی منافع روستا و کارفرمایانی هستند که ما میبینیم چطور پلیس را برای شلیک به ما و توقیف ما میفرستند.

به این منظور ما کمیته اعتصاب را در هر تک معدنی تشکیل داده ایم و همچنین کمیته مشترک هماهنگ کننده اعتصاب، روستبورگ را تشکیل داده ایم. ما اعتصابات متعددی از معادن پلاتین و کروم در روستبورگ را رهبری میکنیم و فعلا تلاش میکنیم که با ملحق شدن به دیگر کارگران، کمیته ملی اعتصاب را تشکیل دهیم. در حال حاضر بیشتر از صد هزار کارگر معدن در حال اعتصاب هستند. ما معتقد هستیم، تنها راهی که میتواند اندکی از عدالت را نسب رفقای به قتل رسیده ما بکند، به پیروزی رساندن این مبارزه توسط ما است. ما بر علیه تعدادی از قدرتمندترین کمپانی ها در دنیا قد علم کرده ایم که حمایت شمشیر حکومت آفریقای جنوبی را هم در رکاب دارند و بدبختانه همچنین توسط رهبران اتحادیه ما حمایت میشوند. از این رو ما معتقد هستیم تنها راهی که اعتصاب ما را میتواند موفق کند این است که ما بتوانیم تمامی کارگران را که هم اکنون به تنهایی و ایزوله مشغول اعتصاب هستند را در یک مبارزه هم آهنگ متحد کنیم.

ما بسختی برای ملحق کردن اعتصابات مختلف به هم در حال تلاش هستیم و در این آخر هفته اولین جلسه کمیته ملی اعتصاب را برگزار میکنیم، که در کنار کارهای دیگر راهپیمایی ای همبسته به طرف اماکن دولتی در شهر پرتوریا جهت اعتراض ما حمایتی کارگران و اعتراض به وضعیت اضطراری موثری که دولت تحمیل کرده است و برای درخواست دستمزد پایه شایسته 12500 راند برای همه، و همچنین فقرزادگی و ترقی برای محلات ما که به شیوه ای مفتضح فقرزده هستند.

ما از تمامی کارگران جهان، از تمامی نماینده گان انتخابی کارگران، از تمامی اتحادیه ها و سازمانهای دیگر طبقه کارگر میخواهیم که ما را حمایت کنند. اول از همه درخواست میکنیم، از راهپیمایی ما به طرف ساختمانهای دولتی حکومت آفریقای جنوبی در سوم نوامبر (مشروط) برگزار میشود، در شکل سازمان دادن اعتراضاتی در همبستگی با ما حمایت کنید، در هر شکلی که برایتان ممکن است، پیکت، تظاهرات، نامه های اعتراضی و پیامهای همبستگی. همبستگی های بین المللی ای که تا کنون دریافت کرده ایم به مقدار بسیار زیادی در بالا بردن اراده کارگران موثر بوده است!

دوما، ما بشیوه ای وحشتناک به منابع مالی برای ادامه کار سازمان یافته امان نیازمندیم. ما کمک های را در بین کارگران اعتصابی جمع میکنیم اما این بازده خیلی محدودی دارد، مخصوصا جهت اطلاع ما چندین هفته در اعتصاب هستیم بدون دریافت حقوق. به این خاطر ما از هر کمک مالی ای به اعتصاب استقبال میکنیم. کمک های مالی میتوانند به شماره حسابی که ما باز کرده ایم واریز شود.

۱۶ اکتبر ۲۰۱۲

ترجمه از متن اینگلیسی
فرزاد نازاری

Bank: Standard Bank, South Africa
Account Name: Workers Defence Fund
Account Number: 300495986
Branch: East Gate
Branch Code: 018 505
Swift Code: SBZAZAJJ

گزارش آکسیون حمایتی از کمیته اعتصابات کارگران آفریقای جنوبی

کمیته مشترک هماهنگ کننده اعتصابات روستبورگ

انقلاب، تحولات سیاسی و جای حق زن

ثریا شهابی



زنی بر سر سهمی از کرسی های قدرت، که تنها و تنها در اتحاد با جنبش کارگری است که میتواند تعرض اسلامی ها را کنار بزند. همیشه چنین مکانیزمی موجب پیشروی های ماکرو در جنبش زنان بوده است. امروز هم همینطور است.

منبع: این مقاله اولین بار در ماهنامه شماره 9 رهایی زن اکتبر - نوامبر 2012، منتشر گردید.



ارگان رسمی حزب کمونیست کارگری - حکمتیست است. کمونیست را بخوانید و به دیگران معرفی کنید.

سر دبیر این شماره: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com
دستیار سر دبیر: فواد عبداللہی

از سایت حزب دیدن کنید:

<http://hekmatist.com/>

تماس با حزب حکمتیست

دبیر خانه حزب، پری زارع:
hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی
azar.modaresi@gmail.com

دبیر کمیته سازمانده: اسد کلچینی
agolchini@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: ثریا شهابی
shahabi.soraya@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی
khaled.hajim@gmail.com

متنی که میخوانید بر مبنای سخنرانی من در کنفرانس رهایی زن، که ۲۰ اکتبر ۲۰۱۲ در سوئد برگزار شد، تهیه شده است. این متن نسخه پیاده شده آن سخنرانی نیست. اما همان محتوا و چهارچوب و موضوعات را در بردارد.

نام کنفرانس امروز، "آزادی و رهایی جامعه، جای حق زن؟" است. در انقلاب سال ۵۷ ایران، صدای "در بهار آزادی جای حق زن خالی" را بیاد داریم. این صدا امروز از تونس و مصر و پس از انقلابات در آن کشورها هم بگوش میرسد. چرا؟ مگر نه اینکه انقلابات بر دل مردم در سراسر جهان نور امید میتابانند! و مگر نه اینکه این انقلابات برای آزادی شکل میگیرند! آیا باید در این انقلاب ها شك کرد؟ ایده انقلاب را کنار گذاشت و به اصطلاح توصیه کرد که مردم تسلیم وضع موجود بمانند؟ هر کس بتواند تسلیم شود، نسل بعدی نمی تواند انسانهای "تر و تازه"، پرتوقع و بلند پرواز بنیاد آید، تسلیم پا به جهان نمی گذارند. انقلاب میکنند! دست به قدرت خود میزنند! و حکام مستبد و استثمارگر و جانی را پایین میکشند.

این داستان زندگی بشری است که قرنها است خدا و شاه و قهرمانان نتوانسته اند او را، به امید اجر آخرت و نعمت سلطان و امید به نقش نجات بخش فردی قهرمانان که توسط افسانه های نجات بخش کودکان هزاران هزار سال است که به باورهای میلیاردی مردم تزریق میشود، تسلیم نگاه دارند.

از قیام اسپارتاکوس تا انقلاب کبیر فرانسه، از کمون پاریس تا انقلاب آلمان، از انقلاب اکتبر تا انقلاب ایران و نیکاراگویه و تونس و مصر، بشر دست از نوع خاصی از تلاش، یعنی قیام و انقلاب نکشیده است. علیرغم هزاران هزار موعظه و توصیه انواع واعظین مذهبی یا سکولار و ... کسانی که شکست های نسل های قبلی را در مقابل چشمان مردم میگذارند و به آنها تسلیم شدن را توصیه میکنند و نام نسخه تسلیم شان را هم "خشونت گریزی" میگذارند، این میلیارد ها و میلیارد ها نسل جدید، باز دست به قدر نشان میبرند و انقلاب میکنند.

وسوسه های حفظ وضع موجود تنها مال زمانی است که آن میلیاردها نفر احساس قدرت نمی کنند. این وسوسه ها می آید و می رود و تحمیق میکند و کند میکند. اما تعیین نمی کند. پارازیت هایی است بر امواج اصلی تاریخ. کسی هم بعدا در موردشان نمی نویسد. موجودیتی به حساب نمی آیند.

مردم انقلاب میکنند بدون اینکه الزاما تصور روشنی از طبقه و گروه و ... جانشین داشته باشند. میگویم الزاما تصویری ندارند، نه اینکه آمال و آرزوهای گنگ و مبهمی داشته باشند. آمال و آرزوهای اکثر مردم هم در انقلاب ۵۷ ایران و هم در انقلابات اخیر تونس و مصر، عظیم، انسانی و ترقیخواهانه بود. اما این انقلابات و این اعمال قدرت ها، چرا بخصوص در خاومیانه وقتی ترمز میکند قبل از هر چیز حق زن را خط میزند!

چرا در انقلاب ۵۷ بلافاصله صدای در بهار آزادی جای حق زن خالی شنیده میشود؟ و همین طور در تونس و مصر؟

مگر آن طور که برخی فعالین حقوق زنان پا فشاری میکنند، مسئله کم اطلاعاتی همگان نسبت به سهم شرکت زنان در این انقلابات است؟ فرض کنیم که سهم شرکت زنان و یا سیاهان و یا برخی از اقلیت های ملی و مذهبی و سیاسی و خداناباوران، کم بود یا اصلا هیچ بود؟ مگر میتوان قانونی علیه کسانی که در انقلاب شرکت نکردند، تصویب کرد؟ و مثلا حکم کرد چون فلان نژاد یا ملیت در انقلاب کم سهم گذاشته اند، پس بچه هایشان از حق تحصیل محروم اند! یا حق رای ندارند یا شهروند درجه دو اند! مگر آمال و آرزوی مردمی که انقلاب کردند، "جیره بندی" حق برحسب سهم شرکت در انقلاب بود؟ همه میدانیم که اینطور نیست. مردم برای آزادی و بهبود و تغییر مثبت، آنها بنیادین و برای همگان، انقلاب میکنند. آرمانهای همه انقلابات آزادی و احترام و احقاق حق

پایینی هایی است که سیستم آنها را خفه کرده است. سهم زنان در تحولات سیاسی، سهم "قومیت ها"، "ملیت ها"، و طبقات در انقلابات نیست که "جیره" و "پاداش" بعدی را تعیین میکند. این فرمول و نسخه آن هایی است که اهداف و امیال سیاسی خودشان را، که ربطی به آمال این انقلابات ندارد، پشت آن پنهان میکنند. نسخه ای است که با تزریق آن به باور مردمی که قرار است فردای این انقلابات حق شان پایمال شود، گمراه میکند. این نسخه در واقع به نحوه تقسیم کرسی های قدرت بعدی بین "الیت سیاسی" معین و حاضر و آماده، خدمت میکند. نباید حب این استدلال های گمراه کننده را خورد. حق آدم، مستقل از جنسیت و ملیت و زبان و نژاد و رنگ، معلوم است. باید معلوم باشد، بطور ایزکتیو و مادی و ملموس، معلوم باشد.

پس مسئله چي است و چرا این انقلابات به چنین سرنوشت هایی دچار میشوند. واقعیت این است که اهداف کلی و مبهم در مورد آزادی، انقدر کلی و مبهم که در آن "آزادی" خانواده مذهبی در محروم کردن کودکان و "آزادی" دستجات متحجر در تعرض به زنان هم در آن میگنجد، یک رکن لگندمال شدن آرمانهای این انقلابات است. در هر انقلاب آزادیخواهانه ای که این اهداف مبهم و کلی، بدون ارجاع به مطالبات مشخص و کنکرت و زمینی، مثل جدایی کامل مذهب از دولت، و حق بی قیدو شرط آزادی عقیده و بیان، و حق اعتصاب و اجتماع و ...، بیمه بیکاری و مسکن و ... خودآگاهی همگان باشد، طبعاً جریان و جنبشی که بهر دلیل تاریخی یا توازن قوایی به مرکز تحولات سیاسی رانده شده است، معنی خود از آزادی را مسلط میکند. و از جمله "آزادی" دستجات مرتجع مذهبی و انداختن آنها به جان زنان در خیابانهای قاهره بعد از انقلاب عظیم ضددیکتاتوری مردم، میدان دار میشود. و اخوان المسلمین که در بطن سرکوب چپ و کمونیست ها و طبقه کارگر در مصر، بعنوان تنها اپوزیسیون به وسط صحنه رانده میشود، میتواند به جامعه رنگ اسلامی بزند و به حقوق زنان تعرض کند. هیچ چیز به اندازه کلمه و خواست "آزادی" و "دمکراسی" امروز به جعبه ای که در آن هر چه میتوان ریخت تبدیل نشده است.

یک رکن دیگر خط زدن حق زن در دل این انقلابات، حال و هوای خود بستر رسمی جنبش زنان در خاورمیانه و جهان است. جنبش زنان هم مثل هر جنبش عظیم اجتماعی هرگز مستقل از حال و هوای سایر جنبش های در صحنه نیست و نبوده است. تاریخا همه پیشروی های جنبش زنان در بطن پیشروی جنبش های اجتماعی پیشرو زمان خود بوده است. جنبش زنان تاریخا بخشی از جنبش های اجتماعی - طبقاتی، زمان خود است. پیشروی و عقب نشینی آن تابع موقعیت عمومی جنبش های دیگر است. جنبش حق رای زنان، سافرجت، در آمریکا در هم تنیده بود با جنبش علیه بردگی سیاهان. اولین مقالات در باره حق رای زنان در نشریات علیه بردگی سیاهان به چاپ میرسد. جنبش حق رای زنان علیه کار کودکان، علیه جنگ و علیه بردگی سیاهان بود. انقلاب جنسی دهه شصت که در دل آن زنان به حق آزادی رابطه جنسی دست پیدا کردند، یک صف قوی جنبش علیه جنگ ویتنام بود. دستاوردهای جنبش زنان در فردای انقلاب اکتبر و پیشروی زنان در شوروی با موقعیت زنان در کشورهای غربی قابل مقایسه نیست. در برخی از کشورهای بسیار "پیشرفته" غربی تا سالها پس از انقلاب اکتبر زنان حتی حق رای نداشتند. دست بالا پیدا کردن جنبش های سوسیالیستی - کمونیستی در فضای اعتراضی جهان در قرن بیست، خودآگاهی نسبت به برابری زن و مرد را در سراسر جهان، در ابعاد عظیم دگرگون کرد. اما امروز هنگامی که جنبش های ارتجاعی، از ارتجاع امپریالیستی تا ارتجاع ملی و مذهبی و اسلامی، از هر طرف آزادانه در حرکت اند است که

زنده باد سوسیالیسم